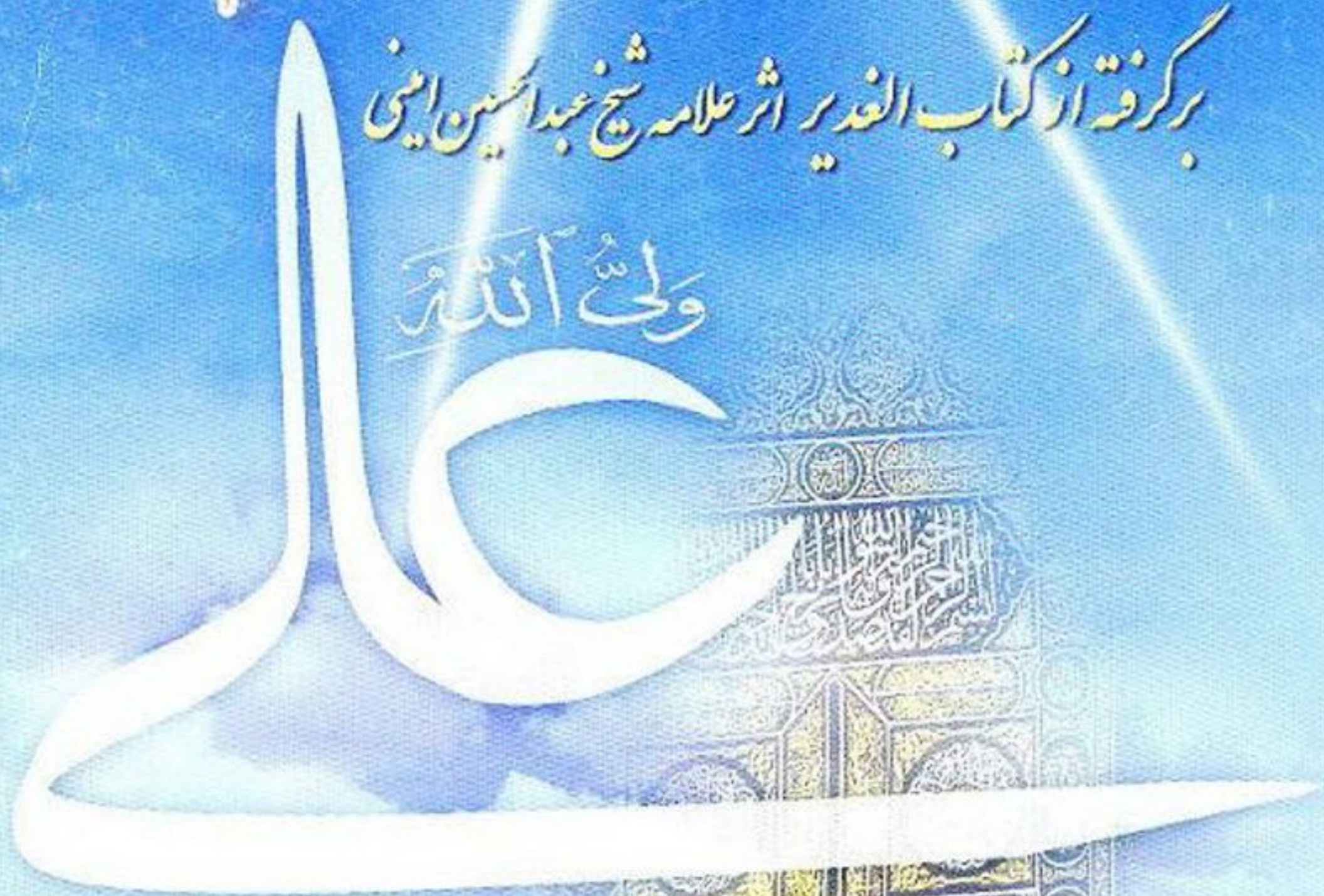


داستان غدیر خم

برگرفته از کتاب الغدير اثر علامہ شیخ عبدالحسین امینی

وَلَيْتَ أَكُنَّ



تألیف و ترمیم

محمد حسن ششینی شاهپوردی

داستان غدیر خم

برگرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی

تحقیق و ترجمه نهایی

محمد حسن شفیعی شاهرودی

مؤسسه میراث نبوت

قال رسول الله ﷺ :

«من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم والي من والاه ، وعاد من عاداه ، وأحب من أحبه ، وأبغض من أبغضه وانصُر من نصره ، واخذل من خذله ، وأدر الحق معه حيث دار» .

مژده : به زودی این کتاب به زبانهای عربی، اردو، و بلوچی منتشر خواهد شد. و نیز از سوی مؤسسه میراث نبوت دیگر کتابهای سلسله موضوعات ائمه کرام منتشر خواهد شد.

همه حقوق برای مؤسسه میراث نبوت محفوظ است

کتاب: داستان غدیر خم

برگرفته از کتاب «الغدیر» اثر علامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی

● تحقیق و ترجمه نهایی : محمد حسن شفیعی شاهرودی

● صفحه آرایی : مؤسسه میراث نبوت - روح الله ماندگاری

● نوبت چاپ : اول، ذی الحجه ۱۴۲۷ هـ ق

● چاپ : شریعت / قم

● شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه

● بها : ۱۷۰۰ تومان

● ناشر : قلم مکنون / قم

● شابک : ۰ - ۲۰ - ۲۵۲۷ - ۹۶۴

مراکز پخش:

۱- قم، خیابان ۱۵ خرداد، کوچه ۱۳، پلاک ۱۳، مؤسسه میراث نبوت. تلفکس: ۷۷۷۱۰۹۳

۲- قم، خیابان شهداء (صفائیه)، ممتاز، انتشارات سنابل. تلفن: ۷۸۳۰۹۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى، والصلاة على النبي المصطفى،
وآله مصابيح الدجى، والحجج الواضحة لأهل الحجى

پیشگفتار:

در مقدمه، سه مطلب را یادآور می‌شویم:

نخست - پیرامون نگارنده «الغدير»

نسب و ولادت وی:

او آیت الله شیخ عبدالحسین فرزند شیخ احمد امینی تبریزی نجفی، از مفاخر
علمای امامیه در قرن چهاردهم، و نگارنده کتاب گرانسنگ «الغدير في الكتاب والسنة
والادب» می‌باشد.

در سال (۱۳۲۰) ه در شهر تبریز دیده به جهان گشود و در خانواده علم و دانش
رشد کرد.

تاریخ علمی این خانواده، از جد آنها شیخ نجفقلی امین الشرع که در سال (۱۲۷۵)
در «سردها» از نواحی تبریز، به دنیا آمده، آغاز می‌شود. و از این رو به این خاندان
لقب «امینی» داده شده که جد آنها امین الشرع بوده است.

تحصیلات:

تحصیلات اولیه او نزد پدرش شیخ احمد امینی آغاز گردید. سپس در مدرسه
طالبیه تبریز که در آن زمان از مهمترین مراکز علم و معرفت بود، به ادامه تحصیل
پرداخت و پس از پایان سطوح فقه و اصول به فراگیری دانش نزد اساتید معروف فقه و
اصول پرداخت؛ بزرگانی چون آیت الله سید محمد بن عبدالکریم موسوی از مراجع
تقلید تبریز؛ آیت الله سید مرتضی حسینی خسروشاهی؛ آیت الله شیخ حسین توتونچی؛
علامه شیخ میرزا علی اصغر ملکی؛ آیت الله سید محمد فیروز آبادی؛ آیت الله
میرزا علی ایروانی و...

اشتیاق فراوان او به تحصیل علم:

او شوق وافر برای تحصیل و پیگیری مباحث علمی داشت، مباحث علمی را
موشکافی می‌کرد، و در رسیدن به حقایق علمی تحمّل و صبر و حوصله زیادی داشت؛
از این رو تمام کتابهای علمی موجود در کتابخانه‌های نجف را که مرتبط با هدف او بود،

مطالعه کرد و برای جستجوی علمی و گردآوری معلومات و استنساخ برخی کتابها به شهرهای دیگر عراق نظیر کربلا، بغداد، کاظمین، و سامرا و کشورهای نظیر ایران، هند، سوریه و ترکیه مسافرت کرد.

در زندگی چیزی برایش لذت بخش تر از مطالعه نبود و در این راه از بزرگترین لذت‌ها می‌گذشت، ساعتها پی در پی مطالعه می‌کرد بدون اینکه به وقت غذا و نوع و کیفیت آن توجهی داشته باشد، و غذای روزانه خود را نمی‌خورد مگر پس از اینکه اهل بیت او به انتظارش بر سر سفره غذا نشسته بودند و بارها او را برای خوردن غذا صدا می‌زدند.

او هیچ گاه به نقل کسی از کتابهای خطی گذشتگان اعتماد نمی‌کرد، بلکه بر خود لازم می‌دانست که آن مصادر و منابع را به دست آورده و شخصاً مطالعه کند تا بهانه‌ای باقی نماند.

بخشی از سیره ذاتی و اخلاق کریمانه وی:

۱- وی خود را برای تدریس، تألیف و تحقیق وقف کرده بود، و بیشتر ساعات زندگی‌اش در شب و روز به مطالعه و جستجو در لایه‌های کتابها و بهره‌گیری از میراث علمی اسلامی، می‌گذشت، تا اینکه در علوم گوناگون چون تفسیر، حدیث، تاریخ، و رجال صاحب نظر شد، و مرجعی برای حلّ معضلات و سؤالات علمی گردید.

۲- وی انسانی با تقوا، پرهیزگار و متعبد بود، دارای صلابت دینی، اخلاقی خوش، و فردی باگذشت بود و همیشه به دیگران حسن ظنّ داشت، دارای همتی عالی، و طبعی عفیف بود، و در خوراک و پوشاک متواضع، و به دنیا و آنچه در آن است بی‌اعتنا بود.

۳- به قرائت قرآن، دعا و نماز شب علاقه داشت. برنامه روزانه‌اش این بود که پس از تناول صبحانه به کتابخانه شخصی می‌رفت و مشغول مطالعه می‌شد تا شاگردانش حضور پیدا کنند، سپس شروع به درس و بحث می‌کرد تا اذان ظهر که برای نماز برمی‌خواست، و پس از نماز، غذا و کمی استراحت به کتابخانه برمی‌گشت و تا نیمه شب به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت.

۴- حرم امیر المؤمنین علی علیه السلام را زیاد زیارت می‌کرد.

۵- در کنار سیره عبادی و تبلیغی، وظایف اجتماعی خود را فراموش نمی‌کرد و به

آشنایان و برادران دینی زیاد کمک می‌کرد، سائلی را رد نمی‌کرد، و آرزومندی را ناامید نمی‌ساخت، و خود را برای برآوردن حاجات مؤمنان به رنج و زحمت می‌انداخت.

وفات و مدفن آن بزرگوار:

سرانجام پس از عمری تلاش و مجاهدت، در اثر بیماری طولانی و لاعلاج و تحمّل رنج فراوان، در تهران پیش از ظهر روز جمعه (۲۸) ربیع الثانی سال (۱۳۹۰ هـ.ق)، مصادف با (۱۲) تیر (۱۳۴۹ هـ.ش)، دیده از جهان فرو بست و آخرین کلماتش فقراتی از این دعا بود: **وَاللّٰهُمَّ هَذِهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ قَدْ حَلَّتْ، فَأَقْبِلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَأَهْنِ عَلَى نَفْسِي بِمَا تَعَيَّنَ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...** پس از چند روز پیکر مطهرش به نجف اشرف منتقل شد و در جوار کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام در بقعه‌ای که به دستور او چند ماه پیش از وفاتش ساخته شده بود، به خاک سپرده شد.

دوم - پیرامون کتاب شریف «الغدیر»

الغدیر، تاریخ غربت دین پیامبر است ^(۱).

الغدیر، زبان سیلی خوردگان اسلام است که از نیام خاموشی برآهیخته است. الغدیر، شکوائیه آن عزیزی است که خاری در چشم و استخوانی در گلو داشت ^(۲).

الغدیر، پالایش داستان اسلام از جعلیات قصّه گویان و دروغ پردازان بی‌پرواست. الغدیر، مایه وحدت مسلمین و نجات از تفرّق و تشعّب است. خداوند می‌فرماید: **«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»** ^(۳) و به تصریح برخی علمای اهل سنت مراد از «حبل الله» ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. شافعی امام شافعیان در ابیاتی

۱ - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ»؛ سنن ابن ماجه ۲:

۴۷۷؛ سنن ترمذی ۵: ۱۳؛ مسند احمد ۱: ۳۹۸؛ و ۴: ۷۳.

۲ - امام امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «صبرٌ وفي العين قذى وفي الحلق شجاء» [صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلویم مانده بود]؛ نهج البلاغه، خطبه سوم.

۳ - آل عمران: ۱۰۳.

تصریح می‌کند که «حبل الہی» ولای اہل بیت علیہ السلام است.

ولما رأيتُ الناس قد ذهبَتْ بهم مَذهبهم في أبْحُرِ الفَيِّ والجهلِ
رَكِبْتُ على اسمِ الله في سَفْنِ النِّجَا وهم أهل بيت المصطفى خاتم الرُّسل
وأمسكتُ حبلَ الله وهو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسُّك بالحبلِ^(۱)

[و آنگاه که دیدم مذاهب مردم، آنها را در دریای گمراهی و جهل فرو برده است. با نام خدا بر کشتی‌های نجات، اهل بیت پیامبر، نشستیم. و به حبل الله که ولای اهل بیت است چنگ زدیم؛ زیرا ما به تمسک به «حبل الله» امر شده‌ایم].

حاکم حسکانی از حفاظ بزرگ حنفی، نیز در کتاب «شواهد التنزیل» فصلی را به این موضوع اختصاص داده و به نقل احادیث متعددی درباره شأن نزول این آیه پرداخته است؛ از جمله آنها این حدیث قدسی به روایت ابن عمر است: «ولایة علی بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي»^(۲).

و الغدير، مؤمنان به دین حنیف را به سوی حبل الہی فرا می‌خواند.

ویژگی‌های کتاب «الغدير»:

- ۱- تدوین مباحث به روش جدل؛ یعنی استفاده از مقدماتی که طرف مقابل بحث قبول دارد و از این رو وی را با معتقدات خودش مغلوب می‌سازیم.
- ۲- موثق نمودن و ارائه مدرک در تمام استدلالات و مطالب طرح شده در میدان بحث.
- ۳- دارای نثری زیبا و روان و بلیغ در تمام مباحث است.
- ۴- بکار بردن ضرب المثل‌های عربی به طور گسترده در لایه عبارات.
- ۵- استفاده از آیات قرآن در بین مباحث و در پایان آنها.
- ۶- طرح مباحث بنیانی و اساسی فراوان اعم از حدیثی، تاریخی، عقایدی، اخلاقی، فقهی، رجالی، و....

سوم - پیرامون کتاب «داستان غدیر خم»

چندی پیش، پس از انتشار کتاب «تلخیص الغدير» که کتابی جامع و دربردارنده چکیده تمام مطالب موسوعه الغدير است، به پیشنهاد یکی از مراجع تقلید بر آن شدم که موضوعات مهم کتاب الغدير را از تلخیص یاد شده استخراج کنم و کتابهای

کم حجمی تهیه و در اختیار علاقه‌مندان امیر المؤمنین علیه السلام به ویژه جوانان قرار دهم، که با عنایت امیر المؤمنین علیه السلام و تلاش شبانه روزی، موضوعات زیر استخراج و به سه زبان عربی، فارسی، و اردو یکی پس از دیگری منتشر خواهد شد؛ آن موضوعات از این قرارند:

- | | | |
|---|--|--|
| ۱- پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> | ۲- قرآن | ۳- اهل بیت <small>علیهم السلام</small> |
| ۴- علی <small>علیه السلام</small> در سنت | ۵- علی <small>علیه السلام</small> در قرآن | ۶- علی <small>علیه السلام</small> از زبان مخالفان |
| ۷- علی <small>علیه السلام</small> سید مظلومان | ۸- صدیقه طاهره <small>علیها السلام</small> | ۹- امام حسن <small>علیه السلام</small> |
| ۱۰- امام حسین <small>علیه السلام</small> | ۱۱- ابوطالب <small>علیه السلام</small> | ۱۲- اصحاب امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> |
| ۱۳- دشمنان امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small> | ۱۴- بنی امیه | ۱۵- معاویه بن ابی سفیان |
| ۱۶- عمرو بن عاص | ۱۷- اصحاب جمل | ۱۸- یزید بن معاویه |
| ۱۹- امامان چهارگانه فقه | ۲۰- داستان غدیر خم | ۲۱- کتابهای ساختگی و دروغین |
| ۲۲- شعبان علی <small>علیه السلام</small> | ۲۳- علو | ۲۴- خلافت و امامت |
| ۲۵- اجتهاد | ۲۶- شعر و شعرا | ۲۷- سرفشای حدیثی |

و اینک در آستانه عید الله اکبر، غدیر خم کتاب بیستم از این مجموعه ارزشمند به سه زبان فارسی، اردو و بلوچی تهیه و منتشر شده است.

و در تلخیص و تحقیق و ترجمه کتاب مراحل زیر طی شده است:

۱- ابتدا موضوع یاد شده از «موسوعة الغدير» استخراج و تلخیص شد، که خوشبختانه این موضوع در جلد اول کتاب الغدير مطرح شده است و بر خلاف بیشتر موضوعات در سراسر کتاب پراکنده نیست.

۲- در این مجموعه بر چاپ «موسوعة الغدير» با تحقیقات مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی به اشراف آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی، اعتماد کردیم. و در پاورقی پس از منابعی که مرحوم علامه آدرس داده است، داخل گروه آدرس چاپهای جدید نیز بر اساس تحقیقات یاد شده، درج شد و در صورت لزوم، منابع و توضیحاتی را نیز بر آن افزودیم.

۳- نکات ویراستاری کاملاً رعایت شده است.

۴- عناوین مطالب و رئوس مباحث با قلمی زیبا، مشخص شده‌اند.

۵- در سرصفحه‌ها نیز ریز مطالب ذکر شده است تا خواننده به راحتی به مطلب

مورد نظر دست یابد.

۶- فهرستی دقیق از مطالب و منابع مورد استفاده ارائه شده است.

۷- در ترجمه کتاب تلاش کرده‌ایم میان روان بودن عبارات و دقیق بودن آن‌ها جمع کنیم به گونه‌ای که کاملاً لغات، نکات و دقایق مطرح شده در متن عربی به خواننده گرامی منتقل شود؛ بدین منظور تمام ضرب المثل‌های بکار رفته در متن عربی کاملاً توضیح داده شده است، و در حدّ توان از کنار هیچ لغت، ضرب المثل، و نکته مطرح شده در متن عربی به سادگی نگذاشته‌ایم و به ترجمه آزاد و گذرا بسنده نکرده‌ایم، بلکه ساعتها برای بدست آوردن معنای یک واژه یا عبارت یا روایت و یا ضرب المثل وقت صرف کرده‌ایم و نتیجه آن را با عباراتی روان در متن کتاب یا در پانویست - داخل کروش - ثبت کرده‌ایم؛ از این رو کتاب حاضر کتابی به قلم فارسی روان، و در عین حال علمی و دقیق است و برای اقشار مختلف جامعه سودمند می‌باشد.

تهیه این کتاب بدین صورت بوده است که ابتدا جناب آقای عبدالحسین بیدگلی کاشانی صفحات آغازین کتاب، و جناب آقای سیف الله حبیبی صفحات پایانی را ترجمه کردند، سپس اینجانب با همکاری جناب آقای محسن محقق به تصحیح، تکمیل، و توضیح ترجمه ارائه شده پرداختم و در موارد فراوانی - به جز صفحات آغازین این کتاب - قلم مترجم را کاملاً تغییر داده و ترجمه حاضر را با قلم خود به رشته تحریر در آوردم. در پایان امیدوارم که حوزه‌های علمیّه، دانشگاه‌ها، آموزش و پرورش، سازمانها و نهادها، و تمام ارادتمندان امیر المؤمنین علیه السلام در آستانه عید غدیر خم در نشر این کتاب ارزشمند از هیچ تلاشی فروگذار نکنند تا تلاش شبانه روزی ما در تهیه این کتاب و کتابهای دیگر که ان شاء الله یکی پس از دیگری منتشر خواهد شد، به ثمر برسد.

در پایان: نسأل الله الإخلاص؛ فإنه الأصل والأساس.

والله الموفق للسداد والصواب. وإليه المرجع والمآب.

والحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية علي بن أبي طالب عليه السلام

عش آل محمد قم مقدسه - مؤسسة ميراث نبوت

محمد حسن شفیعی شاهرودی

۱۳۸۵ / ۱۰ / ۸ هـ ش ۸ ذی الحجه ۱۴۲۷ هـ ق

ذَلِكَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

واقعه غدیر

ده سال از هجرت می‌گذشت که رسول مکرم اسلام ﷺ عزم سفر حج نموده و همگان را مطلع می‌سازد.

گروه زیادی به مدینه آمدند تا در مناسک حج با او بوده و از او پیروی کنند. «حجّة الوداع»، «حجّة الإسلام»، «حجّة البلاغ»، «حجّة الکمال» و «حجّة التمام»^(۱) نام‌هایی است که بر این تنها حج رسول خدا ﷺ پس از هجرت نهاده‌اند. شنبه، پنج یا شش شب از ماه ذی القعدة باقی مانده [پنج یا شش روز مانده به هلال ذی الحجة الحرام] با پای پیاده، با غسل و تدهین^(۲) و تنها با لباس احرام از مدینه خارج می‌شود. همسرانش را نیز سوار بر کجاوه با خود می‌برد. تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم، با او به راه می‌افتند^(۳).

۱- دلیل نامگذاری «حجّة البلاغ» آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغُوا مَا أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم...﴾ [مانده: ۶۷] می‌باشد، چنانکه دلیل نامگذاری «حجّة الکمال» و «حجّة التمام» آیه کریمه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [مانده: ۳] است.

۲- روغن زدن به بدن.

۳- الطبقات، ابن سعد ۳: ۲۲۵ [۱۷۳/۲]، الإمتاع، مقریزی: ۵۱۰، ارشاد الساری ۶: ۲۲۹ [۴۲۶/۱].

شیوع بیماری آبله یا حصبه، توفیق همراهی را از بسیاری سلب کرده بود، با این وجود، جمعیت به حدی بود که شمار آن را جز خدا نمی‌داند. عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده‌اند.

هنگامه حج بر این سیل جمعیت افزوده می‌شود؛ اهالی مکه و نیز جماعتی از یمن که در معیت علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو موسی آمده بودند، به آنان می‌پیوندند ^(۱). مناسک حج را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می‌شود. در میانه راه منطقه‌ای به نام «جُحْفَه» قرار دارد که راههای مدینه، مصر و عراق از آنجا منشعب گشته و برکه‌ای به نام «غدیر خم» در نزدیکی آن واقع است. پنج شنبه ^(۲) هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می‌رسند، جبرئیل امین آیه‌ای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ ^(۳) [ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان].

فرمان می‌دهد که باید علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان علم‌هدایت و پرچم دین برافراشته، بایده اطاعت و ولایت او بر همگان را ابلاغ کند. رسول گرامی صلی الله علیه و آله دستور می‌فرماید: آنها که جلورفته‌اند، بازگشته و آنان که می‌رسند، توقف نمایند.

کنار هم قرار گرفتن پنج درخت بزرگ مُغیلان ^(۴)، جایگاه خوبی را فراهم

۱- السيرة الحلیة ۳: ۲۸۳ [۲/۲۵۷]؛ السيرة، احمد زینی دَحْلان ۳: ۳ [۲/۱۴۳]؛ تاریخ الخلفاء،

ابن جوزی: جزء چهارم؛ تذکرة خواص الامّة: [ص ۳۰]؛ دائرة المعارف، فرید وجدی ۳: ۵۴۲.

۲- به تصریح بعضی از راویان حدیث غدیر از جمله «براء بن عازب». ۳- مائده: ۶۷.

۴- [در عبارت متن چنین آمده است: «ونهی عن سَمَرَاتِ خَمْسٍ مِثْقَارِیَاتٍ دَوَحَاتٍ عِظَامٍ»؛

«دوحه»: به معنای درخت بزرگ می‌باشد. در آنجا که به مناسبت سخن از «دوح» و «دوحات»

به میان می‌آید، اشاره به همین جایگاه و نهایتاً به حادثه غدیر است].

آورده بود. آنجا را تمیز کرده و جارو می‌کشند. به دستور آن حضرت تا رسیدن تمام جمعیت کسی نمی‌بایست در آن جایگاه می‌نشست.

روز تابستانی بسیار گرمی بود. مردها قسمتی از عبایشان را بر سر و قسمتی را از شدت حرارت زمین، زیر پایشان گذاشته بودند، و با انداختن جامه‌ای بر روی یکی از درختان برای رسول خدا ﷺ سایبانی ساخته بودند. وقت نماز ظهر فرا می‌رسد، پیامبر ﷺ به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می‌گذارد.

پس از نماز، در میان مردم^(۱)، بر منبری از زین شتران ایستاده^(۲) و با صدایی بلند خطبه‌اش را به گوش همگان می‌رساند و می‌فرماید: «الحمد لله ونستعینه ونؤمن به، وتوكل عليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، الذي لا هادي لمن أضل، ولا مضل لمن هدى، وأشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله.

أما بعد: أيها الناس قد نبأني اللطيف الخبير: أنه لم يعمّر نبي إلا مثل نصف عمر الذي قبله. ورائي أوشك أن أدمي فأجيب، ورائي مسؤول، وأتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟».

هر سپاس و ستایشی از آن خداوند است و از او یاری می‌جوییم. به او ایمان داشته و بر او توکل می‌کنیم. از شرّ نفس و بدیهای اعمالمان به او پناه می‌بریم. آن که را خداوند گمراه نموده هدایت‌گری نیست و آن را که هدایت فرموده گمراه‌گری نباشد. شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

ای مردم! خداوند لطیف (نغز تدبیر)^(۳) و خبیر (دانای بر مصالح) به من خبر داد: عمر هر پیامبری، برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است، و نزدیک

۱- مجمع الزوائد، حافظ هیمی ۹: ۱۰۶. ۲- ثمار القلوب: ۵۱ [ص ۶۳۶، شماره ۱۰۶۸].

۳- [«لطیف»: یکی از معانی لطیف، «لطیف التدبیر» گفته شده، که به نظر می‌رسد مناسب با این مقام باشد و ما آن را به «نغز تدبیر» ترجمه کرده‌ایم؛ رجوع شود به: تفسیر مجمع البیان ۴: ۱۲۸، ذیل آیه ۱۰۳ سورة أنعام].

است که من دعوت حق را اجابت نمایم. من مسئولیتی دارم و شما نیز به نوبه خود مسئولید. چه می‌گویید؟

و مردم می‌گویند: شهادت می‌دهیم که ابلاغ دین نموده و نصیحتمان کردی، و در این راه تلاش وافر نمودی، خداوند پاداش خیر به تو دهد!

می‌فرماید: «أَلَسْتُ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَنَارَهُ حَقٌّ، وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ، وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟»^(۱)
آیا شهادت نمی‌دهید که معبودی جز خداوند نیست و محمد بنده و رسول اوست، بهشت و جهنم او حق است، مرگ حق است و قیامت بدون تردید می‌آید و او مردگان را برمی‌انگیزد!

می‌گویند: شهادت می‌دهیم.

می‌فرماید: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ:» خداوندا شاهد باش!

سپس می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا تَسْمَعُونَ؟» ای مردم آیا نمی‌شنوید!

می‌گویند: می‌شنویم.

می‌فرماید: «فَإِنِّي فَرَطُ عَلَى الْحَوْضِ وَأَتَمُّ وَارِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِنَّ عَرْضَهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَبُصْرَى، فِيهِ أَقْدَاحُ عَدَدِ النُّجُومِ مِنْ قِضَّةٍ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ»^(۱).

۱ - [«ثقلین»: به تصریح لغویانی چون ازهری، ثعلب، ابن اثیر و فیروزآبادی «ثَقْلَيْنِ» (به فتح ثاء و قاف) صحیح است. به هر «امر خطیر و نفیسی» ثقل گویند، به «زاد و توشه سفر» هم گفته می‌شود. و با توجه به این که مصدر آن «ثقل» می‌باشد، می‌توان دلیل نامگذاری «قرآن و عترت» به «ثَقْلَيْنِ» را سه گونه بیان کرد:

الف - به جهت بزرگ داشت قدر و بزرگ نمایی‌شان، آن دو را امری خطیر و نفیس دانسته‌اند.

ب - از این جهت که تمسک و عمل به آن دو، زاد و توشه سفر آخرت است.

ج - از این رو که تمسک و عمل به آن دو سنگین و ثقیل است.

ر.ک: تهذیب اللغة، ازهری؛ النهاية فی غریب الحدیث، ابن اثیر؛ لسان العرب، ابن منظور؛ قاموس المحيط، فیروزآبادی: ماده (ث ق ل).

من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می‌رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد.

حوضی که فاصله صنعا^(۱) و بصری^(۲) دامنۀ آن است و جام‌های نقره در آن به بی شماری ستارگان آسمان است. مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گرانقدر چگونه رفتاری خواهید داشت.

کسی ندا بر می‌آورد: ای رسول خدا این دو «ثقل» و دو «وجود ارزشمند» چیست؟ می‌فرماید: «الثقل الأكبر کتاب الله طرف یبید الله عز وجل وطرف باید یکم فتمسکوا به لاتضلوا، والآخر الأصغر عترتی. وإن اللطیف الخبیر تبانی أتهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض؛ فسألت ذلك لهما ربی».

«ثقل اکبر» «کتاب خدا» می‌باشد؛ یک سر آن به دست خداوند عزوجل و سر دیگر آن به دست شماست؛ آن را محکم نگه داشته تا گمراه نشوید.

و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که آن دو تا هنگام ورود بر من نزد حوض، از هم جدا نخواهند شد؛ و من نیز از پروردگار خواستم که آن دو چنین باشند (هرگز از هم جدا نشوند). «فَلَا تَقْدِمُوهُمَا فَتُهْلِكُوا، وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمَا فَتُهْلِكُوا»؛ بر آن دو پیشی نگیرید، که هلاک شوید و از آنها دست بردارید، که باز هلاک خواهید شد.

در این هنگام، دست علی علیه السلام را گرفته تا آنجا بالا آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می‌شناسند.

می‌فرماید: «أیها الناس من أولی الناس بالمؤمنین من أنفسهم؟»؛ ای مردم! چه کسی بر مؤمنین از خودشان سزاوارتر است و اولویت دارد؟ می‌گویند: خداوند و رسولش بهتر می‌دانند.

۱- «صنعا»: پایتخت یمن.

۲- روستایی است از توابع دمشق که امروز بنام «کورة حوران» معروف است.

می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَقُلْتُ مَوْلَاهُ»؛ خداوند، مولای من، و من مولای مؤمنین هستم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که را من مولای اویم، علی هم مولای اوست. و این جمله را سه بار تکرار می فرماید؛ احمد بن حنبل می گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است.

آن گاه می فرماید: «اللَّهُمَّ وَالِي مَنْ وَالَاهُ، وَخَادِمٌ مَنْ خَادَاهُ، وَأَحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَأَبْغَضُ مَنْ أَبْغَضَهُ»^(۱)، «وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلُ مَنْ خَذَلَهُ، وَأُدِرُّ الْحَقُّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. أَلَا فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

بار خدایا! هر که او را دوست و یاور بود، دوست و یاورش باش و هر که با او دشمنی کند، دشمنش بدار! هر کس که از روی محبت او را بزرگ داشت و بر شکوه و شوکتش افزود، تو نیز او را از روی محبت تعظیم و تجلیل کن. و هر که از روی بغض او را خوار و حقیر خواست، تو هم خوار و حقیرش بدار! یاری ده هر که او را یاری کند و هر کس او را بی یاور گذاشت یارش مکن. و حق را دایر مدار او قرار ده. هان! که این سخن را باید حاضر به غایب برساند.

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾^(۲).

[امروز دینتان را برایتان کامل گردانیده و نعمتم را برایتان به اتمام رسانیدم].

۱ - [«ولایت» آن نوع دوستی است که جهت یاری و نصرت در آن لحاظ شده باشد، و نقیض آن «عداوت» است؛ یعنی دشمنی از جهت دوری از حالت یاری و نصرت. اما «محبت» به آن دوستی گویند که اراده بزرگی و شوکت در آن وجود دارد، و نقیض آن «بغض» است؛ یعنی آن دشمنی که اراده تحقیر و اهانت در آن می باشد؛ رک: الفروق اللغویة، ابن هلال عسکری، الفرق بین العداوة والبغضة]. ۲ - مائده: ۳.

اینجاست که خاتم الانبیاء ﷺ می فرماید: «الله أكبر على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الرب برسالتی، والولاية لعلي من بعدي»؛ الله اكبر بر اكمال دين و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من.

آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیر المؤمنین ﷺ می نمایند. ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می گویند. و هر کدام می گوید: «بِخُ بَخٍ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب، برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.

ابن عباس می گوید: «وَجَبَتْ وَاللهُ فِي أَصْنَاقِ الْقَوْمِ»؛ به خدا قسم «ولایت علی ﷺ» بر ذمه همه واجب شد.

و این خلاصه‌ای از واقعه غدیر است، که امت اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند؛ و واقعه‌ای اسلامی به نام «غدیر»، به جز این، در عالم وجود ندارد. به گونه‌ای که اگر صحبت از «روز غدیر» شود، غیر از این روز به ذهن خطور نمی‌کند، و اگر گفته شود «محل غدیر»، همان برکه معروف «خُم» می‌باشد، که نزدیک «جحفه» است.

این، نظر تمامی اهل تحقیق و پژوهشگران دقیق، می‌باشد؛ تنها دکتر ملحم ابراهیم أسود است که در پاورقی دیوان ابو تمام، از این واقعه به عنوان یک جنگ معروف یاد می‌کند! وی در ذیل سخن شاعر^(۱):

ويوم الغدير استوضح الحق أهله
بضحياء لا فيها حجاب ولا ستر

[و روز غدیر، حق برای اهلش کاملاً روشن گشت^(۱)، آن چنان که در آن حجاب و پرده‌ای نباشد].

می‌نویسد: «روز غدیر روز جنگ معروف و مشهوری است».

و پس از آن در ذیل سخن شاعر:

يَسْمَدُ بِضَبْعِيهِ وَيَعْلَمُ أَنَّهُ وَلِيُّ وَمَوْلَاكُمْ فَهَلْ لَكُمْ خُبْرٌ

[بازوان او را کشید و اعلام کرد که او سرپرست و مولای شماست پس آیا شما می‌دانید؟]

سخنی می‌گوید که از آن برمی‌آید واقعه غدیر از جنگهای پیامبر بوده است!

وی می‌نویسد^(۲):

«يَسْمَدُ بِضَبْعِيهِ» یعنی رسول خدا او را مساعدت و یاری می‌کند و ضمیر «ه» در

واژه «بِضَبْعِيهِ» به امام علی برمی‌گردد و منظور این است که رسول خدا ﷺ علی

را یاری می‌کرد و می‌دانست او ولی و سرپرست است، علی تنها یار و کمک

پیامبر ﷺ در غدیر بود، و خود پیامبر او را یاری می‌داد و می‌دانست پس از او

سرپرست امت بوده و خلیفه او می‌شود و این است حقیقت، آیا می‌دانید؟

آیا کسی نیست که از این مرد در مورد منبع این فتوای بدون دلیل بپرسد؟ آیا

این جنگ را در یکی از کتابهای سیره پیامبر یافته است؟ یا یکی از بزرگان

تاریخ به آن تصریح کرده است؟ یا تنها این جنگ شدید را وسعت دهندگان در

نقل حدیث برایش جا باز کرده، و آن را نقل کرده‌اند؟

همه این‌ها را واگذار. آیا داستان سرایی را یافته‌ای که داستان آن را بگوید یا

۱ - [این معنا بنابراین بود که واژه «حق» مرفوع و واژه «أَهْلُهُ» منصوب باشد. ممکن است برعکس

باشد که در این صورت معنا چنین خواهد بود: در روز غدیر، اهل حق خواست حق آشکار

شود، یا در روز غدیر اهل حق، حق را آشکار یافتند].

۲ - شرح دیوان ابی تمام: ۲۸۱.

شاعری را یافته‌ای که آن را با خیال خود به تصویر کشیده باشد؟ و همانا تو این نویسنده را از پاسخ این سؤالات ناتوان می‌یابی. لکن انگیزه‌های وی این را برایش نیکو جلوه داده که حقیقت غدیر را با قلم امانت خود مخفی کند، و او گمان می‌کند که بر این تعلیق و توضیح کسی غیر از احمق آگاه نمی‌شود یا محققین از کنار آن با بزرگواری می‌گذرند. لکن مداومت و مواظبت بر یک حقیقت دینی سزاوارتر از حفظ اعتبار این نویسنده است که می‌نویسد و توجهی به نوشته‌اش ندارد و دروغ را حقیقت دائمی و استوار می‌داند.

وانگهی، خود شعر قبول نمی‌کند که منظور از آن حادثه، یک جنگ خونین باشد؛ زیرا شاعر پس از آن که جایگاه امیرالمومنین علیه السلام را در جنگ‌های پیامبر می‌شمارد و غزوه احد و بدر و حنین و نضیر و خیبر و خندق را از جمله آن‌ها نام می‌برد و با این بیت آن را پایان می‌دهد:

مشاهدُ کان الله کاشفَ کرِّها وفارجهُ والأمر ملتبسُ إمرُ

[جنگ‌هایی بود که خدا برطرف کننده و گشاینده سختی و شدت آن بود، در

حالی که امر (برای همه) مشتبه و شگفتی‌آور بود].

شروع به ذکر فضیلتی می‌کند که زبان گویای آن است نه شمشیر و نیزه می‌گوید: «ویوم الغدير...». و تو می‌بینی که شاعر به داستانی اشاره می‌کند که در آن، سخن از قیام، دعوت کردن، اعلام نمودن، بیان، و توضیح آشکار جهت اثبات حق برای پیروان آن، به میان آمده است.

توجه خاص به حدیث غدیر

خداوند سبحان، عنایت وافر و به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته، تا سر زبانها افتاده و راویان حدیث آن را پیوسته نقل کنند و حجت استواری برای حامی دینش، علی علیه السلام، این امام و مقتدای مؤمنین باشد.

از این رو، ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از حج اکبر، شرایطی ویژه را فراهم می‌سازد تا خداوند، امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند.

دسته دسته از مردم سرزمینهای اسلامی، او را احاطه کرده بودند؛ آنها که جلو افتاده بودند را باز گردانده و آنها که با تأخیر می‌آمدند علامت داد که توقف کنند. و این حدیث را به گوش همه رسانده^(۱)، و امر فرمود که حاضران به

۱- نسائی در یکی از طریق‌های حدیث غدیر از زید بن أرقم در خصائص: ۲۱ [ص ۹۶، ح ۷۹]، والسنن الکبری ۱۳۰/۵، ح ۸۴۶۴، روایتی را نقل می‌کند که در آن آمده: «ابوالطفیل گفت: آیا این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: [بله] در آن جایگاه خطبه کسی نبود مگر این که پیامبر صلی الله علیه و آله را با دو چشم خود دید و این حدیث را با دو گوش خود شنید».

و ذهی هم بر آن صحه گذاشته است، همچنان که در تاریخ ابن کثیر شامی ۵: ۲۰۸ [۲۲۸/۵]، حوادث سال دهم هجری [آمده است] و در مناقب خوارزمی در یکی از احادیث غدیر ص ۹۴ آمده: «رسول الله صلی الله علیه و آله با بلندترین صدایش بانگ برآورد».

ابن جوزی در «مناقب» هم چنین نوشته است: «صد و بیست هزار نفر، شامل صحابه، اعراب بادیه نشین و کسانی که اطراف مکه و مدینه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کردند و همگی شاهد حجة الوداع بودند و این گفته‌ها را از او شنیدند».

غایان ابلاغ کنند، تا همگی آن جمعیت انبوه از راویان این حدیث باشند؛ جمعیتی که از مرز صد هزار نفر می‌گذشت.

خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده، بلکه آیات کریمه‌ای در این مورد نازل می‌فرماید تا هر صبح و شام توسط افراد جدید تلاوت شود، و مسلمانان در هر زمان به یاد این رویداد باشند، و راه رشد و هدایتشان را پیدا کرده، و مرجعی را که باید راهنمایی‌های دینشان را از او بگیرند، بشناسند.

چنین عنایت و توجهی را پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله نیز داشته است. آن جا که دعوتش به حج را به گوش همگان رسانیده و گروه گروه به او ملحق می‌شدند، چون می‌دانست که در پایان این سفر، تبأ عظیمی (خبر بزرگی) را باید ابلاغ نماید.

بزرگ خبری که با آن ارگ دین و فرازین قسمتهای آن، ساخته و تکمیل می‌شد، ملتش بر دیگر مردمان آقایی و سروری کرده و مُلک و فرمانرواییش بین مشرق و مغرب جاری می‌گشت؛ البته اگر این اُمت صلاحش را می‌فهمید و با چشم بصیرت، راه هدایتش را می‌دید^(۱).

۱ - در مسند أحمد ۱: ۱۰۹ [۱/۱۷۵، ح ۸۶۱] آمده است: به نقل از زید بن شیع، از علی، از پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که فرموده‌اند: «وَإِنْ تَوَلَّوْا عَلَيَّ صلی الله علیه و آله - وَلَا أَزَاكُمُ فَاعْلَمِينَ - تَجِدُونَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا، يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ» [اگر علی صلی الله علیه و آله را امیر خود بگردانید - که نمی‌بینیم چنین کنید - او را هادی (هدایتگر) و مهدی (هدایت شده) می‌یابید، (که) شما را در راه مستقیم نگه می‌دارد].

در تاریخ خطیب بغدادی ۱۱: ۴۷ [شماره ۵۷۲۸] به اسنادش از حذیفه در حدیثی - که ابتدایش تحریف شده و بر آن افزوده شده است - از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «وَأَنْ وَلَّيْتُمُوهَُا - الْخِلَافَةَ - عَلَيَّ وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا، يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ» [اگر علی صلی الله علیه و آله را متوالی و سرپرست امر خلافت قرار دهید، او را هادی و مهدی می‌یابید، (که) شما را بر راه مستقیم سیر می‌دهد].

و در روایت ابو داود آمده: «إِنْ تَسْتَخْلَفُوهُ (عَلَيًّا) - وَلَنْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ - يَسْلُكُ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَتَجِدُونَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا» [اگر علی صلی الله علیه و آله را امیر خود بگردانید - که هرگز چنین نخواهید کرد - شما را بر راه

و در راستای همین هدف، ائمه علیهم السلام این واقعه را مدام بازگو می کردند، و بر امامت سلف پاک خود علی علیه السلام استدلال و احتجاج می نمودند. همچنان که خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز در طول حیات ارزشمندش به این رویداد احتجاج می فرمود و در هر جلسه و اجتماعی، به حضور آن عده از صحابه که خود این حدیث را در حجة الوداع شنیده بودند، استناد می نمود.

این همه برای این بود، که حادثه غدیر، با وجود گذشت دوران متمادی و سالیان متوالی، تازه و شاداب باقی بماند.

و بدین سبب، ائمه علیهم السلام، به شیعیان خود فرمان داده اند تا روز غدیر را عید گرفته، و مراسم تبریک و تهنیت و شادی و بشارت بر پا سازند، تا همه ساله اهمیت این رویداد بزرگ تجدید شود.

شیعیان امامیه هم همایشی شگرف و بی نظیر را در روز عید غدیر و نزد مرقد مقدس علوی علیه السلام برگزار کرده و بزرگان قبایل و بزرگان کشورها از دور و نزدیک نیز به آنان پیوسته، تا یاد ارزشمند این روز را بر فراز کنند.

زیارتی طولانی و منقول از ائمه اطهار علیهم السلام را می خوانند^(۱) که شاخصه های امامت را بر می شمرد و به نقل از کتاب و سنت، ادله ای قاطع و کوبنده در امر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کرده و به طور مبسوط داستان غدیر را روایت می نماید. در خصوص روز غدیر هم اعمالی چون روزه و نماز وارد

⇒ (راست) سیر می دهد، و او را هدایت گر و هدایت شده می یابید].

و در لفظ دیگر آمده: «و ان تَوَمَّروا عَلَیَّ - و لا تُرَاکُم فاعلین - تجدوه هادِیاً مهدِیاً، یاخذ بکم الطريق المستقیم» [و اگر علی علیه السلام را امیر خود گردانید - و نمی بینم که چنین کنید - او را هادی و مهدی می یابید، (که) شما را در راه مستقیم نگه می دارد].

۱ - [نگاه کن: بحار الأنوار ۳۵۹/۹۷، ح ۶].

شده و دعایی که در آن، یاد غدیر خم با بیانی رسا ذکر می‌شود، و شیعه در تمامی مراکز و نواحی، شهرها، روستاها و آبادیها آن اعمال را به جای می‌آورد. اما کتب شیعه، اعم از حدیثی، تفسیری، تاریخی و کلامی، بر هر کدام آنها که دست گذاشته شود، لبریز از مباحث اثبات این رویداد و استدلال و احتجاج به مفاد آن است.

و گمان نمی‌کنم که اهل تسنن، در اثبات حدیث غدیر و تواضع مُقرّانه بر صحتش، اعتماد بر آن، اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش^(۱)، از شیعه امامیه چندان عقب باشند. مگر افراد نادری که از راه، پرت افتاده‌اند و با تعصب کورکورانه، کلام را به سمت معانی فرعی و انحرافی آن سوق داده‌اند، و نظر اینان نمایان‌گر نظر جامعه علما نیست و تنها نظر شخصی آنان است.

۱- احمد بن حنبل از (۴۰) طریق، ابن جریر طبری از هفتاد و اندی طریق، جزری مقری از (۸۰) طریق، ابن عقده از (۱۰۵) طریق، ابوسعید سجستانی از (۱۲۰) طریق، ابوبکر جعابی از (۱۲۵) طریق آن را روایت کرده‌اند. ضمن این که در کتاب تعلیق هدایة العقول: ص ۳۰، از امیر محمد یمنی که یکی از شرای غدیر در قرن دوازدهم می‌باشد نقل می‌کند: «برای حدیث غدیر ۱۵۰ طریق وجود دارد».

راویان حدیث غدیر از «اصحاب پیامبر ﷺ»

علامه امینی رحمته الله در الغدیر^(۱) پس از جمع آوری اسامی (۱۱۰) تن از بزرگان صحابه که حدیث غدیر را روایت نموده‌اند، می‌فرماید^(۲): به اقتضای طبیعت حال، تعداد این راویان باید چندین برابر باشد؛ زیرا اصحابی که این حدیث را شنیده و حفظ کرده‌اند، بیش از صد هزار نفر بوده‌اند. و طبیعتاً هنگام بازگشت از سفر برای دیگران هم بازگو کرده‌اند، چون عادت هر مسافری نقل وقایع عجیبی است که در سفر شاهد آنها بوده است. و ما از باب اختصار، به ذکر (۲۵) مورد از مواردی که مؤلف نام برده، اکتفا می‌کنیم:

- ۱- ابو هريره دوسی، ۷۸ سال عمر کرده است، متوفای (۵۷، ۵۹ هـ.ق)^(۳).
- ۲- اسماء بنت عُمیس خُثَعمیه.
- ابن عقده در «کتاب الولاية»^(۴) از او به سندی که آورده، روایت کرده است.
- ۳- اُمّ سَلَمَه همسر پیامبر ﷺ^(۵).

۱- [نگاه کن: الغدیر ۱/ ۴۱-۱۴۴]. ۲- [در الغدیر ۱/ ۱۴۴].
 ۳- نگاه کن: تهذیب الکمال [۴۸۴/۲۰، شماره ۴۰۸۹]؛ تهذیب التهذیب ۷: ۳۳۷ [۲۹۶/۷]؛ مناقب خوارزمی: ۱۳۰ [ص ۱۵۶، ح ۱۸۴]؛ الدر المنثور ۲: ۲۵۹ [۱۹/۳]؛ تاریخ مدینه دمشق [۲۳۴/۱۲]؛ تاریخ الخلفاء: ۱۱۴ [ص ۱۵۸]؛ کتر المآل ۶: ۱۵۴ [۶۰۹/۱۱]، ح ۳۲۹۵۰ و ۱۳/ ۱۵۷، ح ۳۶۴۸۶. ۴- [کتاب الولاية ۱/ ۱۵۲].
 ۵- جواهر العقدين [ورقة ۱۷۴]؛ ینایع المودة: ۴۰ [۳۸/۱]، باب ۴.

۴- اُمّ هانی دختر ابو طالب^(۱).

۵- ابو حمزه انس بن مالک انصاری خزرجمی، خادم پیامبر ﷺ متوفای (۹۳ هـ)^(۲).

۶- جابر بن عبدالله انصاری، ۹۴ سال عمر کرده و در مدینه از دنیا می‌رود، متوفای (۷۳، ۷۴، ۷۸ هـ)^(۳).

۷- ابوذر جندب بن جناده غفاری، متوفای (۳۱)^(۴).

۸- حسان بن ثابت^(۵).

۹- امام حسن مجتبیٰ ﷺ سبط رسول الله ﷺ.

«ابن عقده» در «کتاب الولاية»^(۶)، حدیث امام مجتبیٰ ﷺ را با اسنادی که آورده، و نیز «جعابی» در «النخب» روایت کرده‌اند. «خوارزمی» هم ایشان را از راویان حدیث غدیر بر شمرده است^(۷).

۱۰- سید الشهداء امام حسین ﷺ، سبط رسول الله ﷺ^(۸).

۱۱- زبیر بن عوام قریشی، کشته شده به سال (۳۶ هـ).

۱- جواهر المقدین [ورقة ۱۷۴]؛ ینابیع المودة: ۴۰ [۳۸/۱، باب ۴].

۲- المعارف: ۲۹۱ [ص ۵۸۰]؛ مقتل الإمام الحسین ﷺ، خوارزمی [۴۸/۱]؛ تاریخ الخلفاء: ۱۱۴ [ص ۱۵۸]؛ کنز العمال ۶: ۱۵۴ و ۴۰۳ [۶۰۹/۱۱، ح ۳۲۹۵۰ و ۱۵۷/۱۳، ح ۳۶۴۸۶].

۳- الاستیعاب، ابن عبد البر ۲: ۴۷۲ [قسم سوم/۱۰۹۹، شماره ۱۸۵۵]؛ کنز العمال ۶: ۳۹۸ [۱۳۷/۱۳، ح ۳۶۴۳۰ و ۳۶۴۳۳].

۴- فرائد السمطين: باب ۵۸ [۳۱۵/۱، ح ۲۵۰]؛ مقتل الإمام الحسین ﷺ، خطیب خوارزمی [۴۸/۱].

۵- [جهت ملاحظه شرح حال و شعر او نگاه کن: برگزیده الغدير: ۱۴۸ - ۱۶۰].

۶- [کتاب الولاية/ ۱۵۰].

۷- [و ذہبی در کتاب الغدير، ح ۱۲۱، و صالحانی، و شهاب الدین ایجی در توضیح الدلائل / ق ۱۹۷/ب، وی را از صحابه‌ای که حدیث غدیر از آنها نقل شده، بر شمرده‌اند].

۸- مقتل الإمام الحسین ﷺ، خوارزمی [۴۸/۱].

او یکی از ده نفر معروف به عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ^(۱) است. «ابن مغازلی» همه آنها را از راویان حدیث غدیر شمرده است^(۲). و «جزری» شافعی در «أَسْنَى الْمَطَالِبِ» هم او را از روایات حدیث غدیر می‌داند^(۳).

۱۲- ابو اسحاق سعد بن ابی وقاص، متوفای (۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸ هـ ق)^(۴).

۱۳- ابو عبدالله سلمان فارسی، حدوداً سیصد سال عمر کرده است، متوفای (۳۶، ۳۷ هـ ق)^(۵).

۱۴- عایشه دختر ابوبکر، همسر پیامبر ﷺ.

ابن عقیله در «حدیث الولاية»^(۶) از او حدیث غدیر را نقل کرده است.

۱۵- عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر ﷺ، متوفای (۳۲ هـ ق)^(۷).

۱۶- عبدالله بن جعفر بن ابی طالب هاشمی، متوفای (۸۰ هـ ق). ابن عقیله حدیث غدیر را از او نقل کرده است. وی با همین حدیث بر علیه معاویه احتجاج می‌نماید^(۸).

۱- [بنا بر حدیثی منسوب به پیامبر ﷺ که در زمان عثمان جعل شده است، ایشان به ۱۰ نفر بشارت بهشت داده‌اند؛ لذا معروف به «عَشْرَةُ مُبَشَّرَةٍ» شده‌اند. این ده نفر عبارتند از: علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبد الرحمن بن عوف، ابو عیینة بن جراح و سعید بن زید بن عمرو. و شگفتا که در بهشت علی علیه السلام و دشمنانش گرد هم آمده‌اند! ر.ک: سنن ترمذی ۳۱۱/۵، ح ۲۸۳۰ و ۲۸۳۱ و ۳۸۳۲؛ سنن أبی داود ۴۰۱/۲، ح ۴۶۴۸؛ مسند احمد ۱: ۱۹۳، و چاپ دیگر: ۳۱۶/۱، ح ۱۶۷۸؛ و تلخیص الغدیر/ ۱۰۲۷-۱۰۳۵. تقی الدین مقریزی در الخطط المقریزية: ۳۳۲/۲ ادعا می‌کند که اینان در زمان حیات رسول الله ﷺ اهل فتوا بوده‌اند؛ ر.ک: حصر الاجتهاد، آقا بزرگ طهرانی: ۷۱].

۲- مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [ص ۲۷، ح ۳۹]. ۳- أسنى المطالب: ۳ [ص ۴۸].

۴- خصائص أمير المؤمنين، حافظ نسائی: ۳ [ص ۲۸، ح ۹]؛ والسنن الکبری [۱۰۷/۵، ح ۸۲۹۷].

۵- فرائد السمطين: باب ۵۸ [۳۱۵/۱، ح ۲۵۰].

۶- [کتاب الولاية/ ۱۵۲]. ۷- أسنى المطالب: ۳ [ص ۴۸].

۸- نگاه کن: کتاب سلیم بن قیس [۸۳۴/۲، ح ۴۲].

- ۱۷ - عبدالله بن عباس، متوفای (۶۸ هـ ق)^(۱).
 - ۱۸ - ابو عبدالرحمن عبدالله بن عمر بن خطاب عدوی، متوفای (۷۲، ۷۳ هـ ق)^(۲).
 - ۱۹ - ابو عبد الرحمن عبدالله بن مسعود هذلی، مدفون در بقیع، متوفای (۳۲ یا ۳۳)^(۳).
 - ۲۰ - عثمان بن عفان، متوفای (۳۵ هـ ق).
 - او یکی از «عشره مبشره» است که «ابن مغازلی»^(۴) آن‌ها را به طُرُق خودش از جمله صد راوی حدیث غدیر شمرده است.
 - ۲۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه^(۵).
 - شعر آن حضرت در غدیر مشهور است که آن را راویان ثقه نقل کرده‌اند^(۶).
 - و همچنین قضیه احتجاج آن حضرت در روز «شورا» و «جمل» به حدیث غدیر، و نیز سوگند دادن ایشان به حدیث غدیر در روز «رحبه» خواهد آمد^(۷).
 - ۲۲ - عمر بن الخطاب، کشته شده به سال (۲۳ هـ ق)^(۸).
 - ۲۳ - عمرو بن عاص^(۹).
-
- ۱ - خصائص امیر المؤمنین، حافظ نسائی: ۷ [ص ۴۷، ح ۲۴]؛ والسنن الکبری [۵/۱۱۲، ح ۸۴۰۵].
 - ۲ - جامع الأحادیث [۷/۳۶۹، ح ۲۳۰۰۳]؛ تاریخ الخلفاء: ۱۱۴ [ص ۱۵۸]؛ کنز العمال ۶: ۱۵۴ [۱۱/۶۰۹، ح ۳۲۹۵۰].
 - ۳ - الدر المنثور ۲: ۲۹۸ [۳/۱۱۷]؛ فتح القدير [۲/۶۰]؛ روح المعانی ۲: ۳۴۸ [۶/۱۹۳].
 - ۴ - مناقب علی بن ابی طالب علیّه السلام: ۲۷، ح ۳۹.
 - ۵ - مسند أحمد ۱: ۱۵۲ [۱/۲۴۶، ح ۱۳۱۳].
 - ۶ - [نگاه کن: برگزیده القدير/ ۱۴۵ - ۱۴۷]. ۷ - [نگاه کن: همین کتاب ص ۳۵ و ۴۵ و ۴۴].
 - ۸ - مناقب علی بن ابی طالب علیّه السلام [ص ۲۲، ح ۳۱]؛ الرياض النضرة، محبّ الدین طبری ۲: ۱۶۱ [۲/۱۱۳ - ۱۱۴، و ۴/۲۰۴].
 - ۹ - الإمامة والسياسة، ابن قتيبة: ۹۳ [۱/۹۷]؛ مناقب خوارزمی: ۱۲۶ [ص ۱۹۹، ح ۲۴۰].

۲۶.....سلسله موضوعات الغدير / داستان غدیر خم

او یکی از شعراء غدیر است^(۱). مردی از همدان به نام «بُزْد» با حدیث غدیر بر علیه وی احتجاج می‌کند و نهایتاً عمرو بن عاص به این حدیث اعتراف می‌نماید^(۲).

۲۴ - صدیقه طاهره فاطمه دخت گرامی پیامبر ﷺ^(۳).

۲۵ - فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب.

«ابن عقده»^(۴) و نیز «منصور رازی» در کتاب «الغدير» از او این حدیث را روایت کرده‌اند.

۱ - [نگاه کن: برگزیده الغدير / ۱۶۵ - ۱۷۸].

۲ - نگاه کن: الإمامة والسياسة، ابن قتیبه: ۹۳ [۱/۹۷].

۳ - أسنى المطالب [ص ۵۰]، مودة القری، علی بن شهاب الدین همدانی: مودة پنجم.

۴ - [کتاب الولاية / ۱۵۲].

راویان حدیث غدیر

از «تابعین»^(۱)

علامه امینی رحمته الله در موسوعة الغدير^(۲)، (۸۴) تن از تابعین را نام می‌برد که حدیث غدیر از آنان روایت شده است. بنابر اختصار به ذکر (۶) مورد بسنده می‌کنیم:

۱- ابوالقاسم أصبغ بن نباته تمیمی اهل کوفه^(۳).

«عجلی»^(۴) و «ابن معین» او را تابعی ثقه دانسته‌اند.

۲- سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی عدوی مدنی.

ذهبی در کتاب «تذکره»^(۵)، شرح حال او را بیان داشته و نوشته:

او فقیهی حجت بوده، و یکی از کسانی بود که بین علم و عمل، و زهد و شرف جمع کرده بود.

در کتاب «تقریب»^(۶) آمده:

او یکی از فقهای هفتگانه بود، بدون دلیل حرفی نمی‌زد، فردی عابد و در متانت

۱- «صحابی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده باشد، برخی می‌گویند علاوه بر دیدن باید روایت هم از ایشان نقل کرده باشد؛ مجمع البحرین مادة ص ح ب.

«تابعی» به مسلمانی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده است بلکه صحابه را ملاقات کرده باشد.

۲- [نگاه کن: الغدير ۱/ ۱۴۵-۱۶۶].

۳- نگاه کن: أسد الغابة ۳: ۳۰۷، ۵: ۲۰۵ [۴۶۹/۳، شماره ۳۳۴۱].

۴- تاریخ الثقات: ۷۱، شماره ۱۰۹. ۵- تذکرة الحفاظ ۱: ۷۷ [۸۸/۱، شماره ۷۷].

۶- تقریب التهذیب [۲۸۰/۱، شماره ۱۱، حرف سین].

و شخصیت همانند پدرش بوده و از کبار و بزرگان طبقه سوم محسوب می‌شده

است. بنابر قول صحیح در اواخر سال (۱۰۶) ه‍.ق از دنیا رفته است.

۳- عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی، متوفای (۱۰۱ ه‍.ق)^(۱).

۴- عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام. در کتاب «تقریب»^(۲) آمده:

ثقه و از طبقه سوم روات بوده است. در زمان ولید وفات نموده و بنابر قولی قبل از آن.

۵- محمد بن عمر بن علی امیر المؤمنین علیه السلام، در زمان خلافت عمر بن

عبد العزیز وفات نموده است، و گفته می‌شود در سال (۱۰۰) ه‍.ق ابن حبان^(۳) از

او با عنوان «ثقه» یاد می‌کند، و ابن حجر^(۴) می‌گوید:

صدوق و راستگو، از طبقه ششم روات بوده و بعد از سی سالگی از دنیا رفته

است.^(۵)

۶- معروف بن خربوذ^(۶) (به ضمّ باء، و پایان آن ذال است).

«ابن حبان» او را ثقه دانسته است.^(۷)

۱- نگاه کن: حلیه الأولیاء، أبو نعیم ۵: ۳۶۴، و تاریخ مدینه دمشق ۵: ۳۲۰ [۲۵۱/۶].

۲- تقریب التهذیب: ۲۸۱ [۶۱/۲]، شماره ۴۹۰، حرف عین.

۳- الثقات [۳۵۳/۵].

۴- تقریب التهذیب [۱۹۴/۲]، شماره ۵۶۲، حرف میم.

۵- [در طبقات ابن سعد/قسم متمم/۲۴۹، رقم ۱۳۶ آمده است: وی آغاز خلافت أبو العباس را

درک کرده... و خلافت وی میان سال ۱۳۲ و ۱۳۶ ه‍. بوده است].

۶- خزرجمی در خلاصه [۴۴/۳]، شماره ۷۱۰۷ نام وی را چنین ضبط کرده است: «خربوذ».

۷- الثقات ۵: ۴۳۹.

طبقات راویان از «علماء»

مرحوم علامه امینی رحمته الله در کتاب الغدير^(۱) (۳۶۰) نفر از علمای قرنهای پیاپی از قرن دوم تا قرن چهاردهم که این حدیث را به سندهای گوناگون در لابلای کتابها ذکر کرده‌اند، را برشمرده است؛ برخی از آنها از این قرارند:

- ۱- امام شافعیان، ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی، متوفای (۲۰۴).
- چنانکه در نهایت ابن اثیر^(۲) آمده، وی حدیث غدیر را روایت کرده است^(۳).
- ۲- محمد بن کثیر، ابو عبدالله عبدی بصری، برادر سلیمان ابن کثیر که پنجاه سال از وی بزرگتر بوده است. ابن حبان گفته است^(۴):

وی فردی ثقة و فاضل است و در سال (۲۲۳) در سنّ صد سالگی در گذشته است.

- ۳- امام حنبلیان، ابو عبدالله أحمد بن حنبل شیبانی، متوفای (۲۴۱).
- او حدیث غدیر را به طرق صحیح فراوانی در کتاب «مسند»^(۵) و نیز کتاب «مناقب» نقل کرده است.

- ۴- حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، متوفای (۲۵۶)، نگارنده کتاب صحیح معروف که یکی از صحاح ششگانه می‌باشد. وی این حدیث را

۱- [نگاه کن: الغدير ۱/ ۱۶۷-۳۱۱]. ۲- نگاه کن: مناقب الشافعي، بیهقی [۳۳۷/۱].

۳- النهاية في غريب الحديث والأثر ۴: ۲۴۶ [۲۲۸/۵].

۴- [اللفات ۱/ ۷۷].

۵- [مسند احمد ۱/ ۸۴ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۵۲ و ۳۳۱ و ۲۸۱/۴ و ۲۶۸-۳۷۲ و ۳۴۷/۵ و ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۱۹].

در کتاب تاریخ^(۱) خود ذکر کرده است [و عجیب آن است که در کتاب صحیح خود آن را نقل نکرده است!].

۵ - حافظ محمد بن عیسی، أبو عیسی ترمذی، متوفای (۲۷۹).

وی یکی از ائمه ششگانه صاحبان صحاح و از هر گونه توثیقی بی نیاز است.

۶ - حافظ أحمد بن یحیی بلاذری، متوفای (۲۷۹).

ائمه اسلام بر وی و بر کتابش اعتماد کرده و از این کتاب و دیگر کتابهایش از زمان وی تا کنون، نقل می کنند. این حدیث را در کتاب «أنساب الأشراف»^(۲) آورده است.

۷ - حافظ عبدالرحمن بن أحمد بن حنبل، ابو عبدالرحمن شیبانی، متوفای (۲۹۰).

خطیب بغدادی در تاریخ خود^(۳)، وی را به ثقه بودن، توان ثبت و ضبط و فهم مطالب، ستوده است. ذهبی در کتاب «تذکره»^(۴) گفته است:

هماره مشاهده می کنیم که بزرگان برای عبدالله به شناخت رجال احادیث و شناخت علل حدیث [اشکالات و ضعفهای موجود در احادیث] و آسامی روات و مواظبت و استمرار بر طلب حدیث، گواهی می دهند تا بدانجا که برخی افراط کرده وی را بر پدرش - امام حنبلیان - در کثرت [نقل حدیث] و شناخت احادیث، مقدم می دانند.

۸ - حافظ أبو عبد الرحمن أحمد بن شعیب نسائی، نگارنده «سنن»، متوفای

(۳۰۳) در سن ۸۸ سالگی.

۱ - تاریخ البخاری ۱: قسم ۱، ص ۳۷۵. ۲ - أنساب الأشراف [۱۰۸/۲ - ۱۱۲].

۳ - تاریخ بغداد ۹: ۳۷۵.

۴ - تذکره الحفاظ ۱: ۲۳۷ [۶۶۵/۲، شماره ۶۸۵].

ذهبی در کتاب «تذکره»^(۱) از دارقطنی چنین حکایت کرده است:

نسائی در عصر خود فقیه‌ترین مشایخ مصر و آگاه‌ترین آنها به حدیث بوده است.

وی حدیث غدیر را در کتاب «سنن»^(۲) و کتاب «خصائص»^(۳) به طریقهای فراوان

که همگی صحیح و رجالشان ثقه‌اند، نقل کرده است.

۹- حافظ محمد بن جریر طبری، أبوجعفر، نگارنده کتاب تفسیر و کتاب

تاریخ معروف، متوفای (۳۱۰). ذهبی در کتاب «تذکره»^(۴) وی را به امامت و

زهد و دوری از دنیا ستوده است. او کتابی مستقل پیرامون غدیر نگاشته است.

۱۰- أبو عمر أحمد بن عبد ربّه قرطبی، متوفای (۳۲۸).

ابن خلّکان در کتاب «تاریخ»^(۵) خود در شرح حال وی چنین نگاشته است:

وی از عالمانی است که محفوظات فراوانی داشته و از اخبار مردم اطلاعات گسترده‌ای

دارد. و کتاب «العقد الفرید» را که از کتابهای مودمت است، نگاشته است.

در کتاب «العقد الفرید»^(۶) آمده است:

علی در سنّ پانزده سالگی اسلام آورد، او اولین کسی است که به لا إله إلا الله و

محمد رسول الله، شهادت داده است، و پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام در حق وی

فرموده است: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

۱۱- حافظ علی بن عمر بن أحمد دارقطنی^(۷)، متوفای (۳۸۵).

۱- تذکرة الحفاظ ۲: ۲۶۸ [۶۹۸/۲، شماره ۷۱۹].

۲- [السنن الكبرى ۵/۴۵ و ۱۰۸ و ۱۳۰-۱۳۶].

۳- [خصائص أمير المؤمنين: ۵۰ و ۶۴ و ۹۴-۹۶ و ۱۰۰ و ۱۰۴].

۴- تذکرة الحفاظ ۱: ۲۷۷-۲۸۳ [۷۱۰/۲، شماره ۷۲۸].

۵- وفيات الأعيان ۱: ۳۴ [۱۱۰/۱، شماره ۴۶].

۶- العقد الفرید ۲: ۲۷۵ [۱۲۲/۴]. ۷- [ر.ک: علل الدارقطني ۳/۲۲۴، ۹۱/۴].

شرح حال وی در بسیاری از کتابهای تراجم احوال و تاریخ یافت می‌شود. خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ»^(۱) خود گفته است:

وی در عصر خویش یگانه بزرگ و رئیس، بی نظیر و امام بوده است. علم حدیث و شناخت ضعفهای آن و نامهای رجال حدیث و احوال راویان، به وی ختم می‌شود. وی فردی راستگو، امانتدار، فقیه و عادل بوده و شهادتش پذیرفته می‌شده و دارای عقیده‌ای درست و مذهبی سالم است و در علوم دیگر غیر از علم حدیث نیز تبحر داشته است.

۱۲- متکلم قاضی محمد بن طیب بن محمد، ابوبکر باقلانی، متوفای (۴۰۳)، از اهل بصره، و ساکن بغداد است. وی از بزرگان علم کلام است و در این علم بسیار نگاشته است.

خطیب بغدادی در کتاب «تاریخ»^(۲) خود وی را توثیق کرده و ستوده است. ۱۳- ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری^(۳)، مفسر مشهور، متوفای (۴۲۷، ۴۳۷). ابن خلکان در کتاب «تاریخ»^(۴) خود در شرح حال او نوشته است:

وی در عصر خود یگانه علم تفسیر بوده، و تفسیر کبیر را که بر دیگر تفاسیر برتری دارد، نگاشته است.

۱۴- حافظ احمد بن حسین بن علی، ابوبکر بیهقی، متوفای (۴۵۸) در سن (۷۴) سالگی. بیشتر نگارندگان کتابهای تراجم احوال و تاریخ، شرح حال وی را نوشته‌اند.

۱- تاریخ بغداد ۱۲: ۳۴. ۲- تاریخ بغداد ۵: ۳۷۹.

۳- [ر.ک: تفسیر ثعلبی ۴/ ۱۹۲، ۱۰/ ۳۵]. ۴- وفیات الأعیان ۱: ۲۲ [۷۹/ ۱، شماره ۳۱].

ابن اثیر در کتاب «الکامل»^(۱) از وی چنین یاد کرده است:

او بر مذهب شافعی در حدیث و فقه امام بوده است. دارای تألیفات خوب فراوان است؛ یکی از آنها کتاب «السنن الکبیر» - در ده مجلد - است. فردی عقیف و زاهد بوده است.

۱۵ - حافظ أبو عمر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر نمری، قرطبی، متولد (۳۶۸) و متوفای (۴۶۳)، نگارنده کتاب «استیعاب». وی در علم انساب و اخبار اطلاعات فراوانی داشته است^(۲).

۱۶ - أبو الحسن علی بن محمد جلابی، شافعی، معروف به ابن مغازلی، متوفای (۴۸۳).

کتاب «مناقب» وی^(۳) نشانه تسلط او در علم حدیث و فنون (رشته‌های) آن است. ۱۷ - حافظ أبو حامد محمد بن محمد طوسی، غزالی، مشهور به حجة الاسلام، متوفای (۵۰۵). شرح حال و ستایش از او در لابلای کتابهای تراجم احوال به چشم می‌خورد^(۴).

۱۸ - أبو القاسم جابر الله محمود بن عمر زمخشری^(۵)، متوفای (۵۳۸).

۱ - الکامل فی التاریخ ۱۰: ۲۰ [۲۳۸/۶، حوادث سال ۴۵۸ هـ].

۲ - نگاه کن: تذکره الحفاظ ذهبی ۳: ۳۲۴ [۱۱۲۸/۲، شماره ۱۰۱۳].

۳ - [ذهبی در کتاب معرفة قراء الکبار ۲: ۵۶۶ از کتاب وی «مناقب علی بن ابی طالب» یاد کرده است. او در کتاب مناقب، ص ۱۶ بایستی با عنوان: (باب سخن پیامبر اکرم ﷺ: «من كنت مولاه فعلي مولاه») قرار داده، و در آنجا از نه نفر از صحابه به هفده طریق - از شماره ۲۳ تا ۳۹ - این حدیث را نقل کرده است].

۴ - سبکی در کتاب طبقات الشافعية الكبرى ۴: ۱۰۱ - ۱۸۲ [۱۹۱/۶، شماره ۶۹۴] به شرح حال وی پرداخته است.

۵ - «زمخشری»: قریه‌ای بزرگ از قریه‌های خوارزم است [معجم البلدان ۳/ ۱۴۷].

ابن خلکان در کتاب تاریخ^(۱) خود در شرح حال وی گفته است:

وی پیشوای بزرگ تفسیر و حدیث و نحو و علم بیان، و امامی بی نظیر در عصر خویش بوده است و مردم برای آموختن علم از راههای دور و نزدیک نزد وی می آمدند.

۱۹- أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم شهرستاني، شافعی، از متکلمین اشاعره، متوفای (۵۴۸). ابن خلکان^(۲) وی را چنین توصیف کرده است:

وی امامی مبرز و فقیه و متکلم بوده است.

سبکی در کتاب طبقات^(۳) خود به شرح حال وی پرداخته، وی شهرستانی و کتاب «ملل و نحل» او را ستوده است. او حدیث غدیر را در کتاب «ملل و نحل»^(۴) ذکر کرده است.

۲۰- أبو عبدالله محمد بن عمر بن حسین، فخرالدین رازی شافعی، متوفای (۶۰۶)، نگارنده تفسیر کبیر معروف.

ابن خلکان در کتاب تاریخ^(۵) خود وی را چنین توصیف کرده است:

او یگانه عصر و دارای اوصاف نیکو و بی نظیر بوده است، در علم کلام و معقولات و علم اوائل^(۶) [و اخبار گذشتگان] بر اهل زمان خویش برتری داشته است.

۱- وفیات الأعیان ۲: ۱۹۷ [۵/۱۶۸، شماره ۷۱۱].

۲- وفیات الأعیان [۴/۲۷۳، شماره ۶۱۱].

۳- طبقات الشافعیة الكبرى ۴: ۷۸ [۶/۱۲۸، شماره ۶۵۳].

۴- [الملل والنحل ۱/۱۶۳]. ۵- وفیات الأعیان ۲: ۴۸ [۴/۲۴۸، شماره ۶۰۰].

۶- [«علم اوائل»: در تعریف آن گفته شده است: «هو علم یتعرف منه أوائل الوقائع و الحوادث بحسب الموطن والنسب»؛ علم اوائل علمی است که در آن به بررسی اوائل و آغازهای وقایع و حوادث پرداخته می شود؛ بدین معنا که هر حادثه ای به چه کسی منسوب و مربوط است و در چه جایگاه و موقعیتی رخ داده است. این علم از فروع علم تاریخ است. یکی از کتابهایی که در این زمینه نگاشته شده، «کتاب الأوائل» اثر ابو هلال عسکری متوفای (۳۹۵) است؛ رک: کشف الظنون، حاجی خلیفه ۱/۱۹۹].

۲۱ - حافظ أحمد بن عبدالله، فقیه حرم، محبّ الدین ابو عباس طبری مکی شافعی، متوفای (۶۹۴).

سُبکی در کتاب طبقات خود^(۱) شرح حال وی را نگاشته و وی را ستوده است. او حدیث غدیر را در دو کتاب خود: «الریاض النضرة» و «ذخائر العقبی»^(۲) به چند طریق نقل کرده است.

۲۲ - حافظ أحمد بن علی بن محمد، ابو الفضل عسقلانی مصری شافعی، معروف به ابن حجر، متولد (۷۷۳) و متوفای (۸۲۵)، نگارنده کتاب «إصابة» و «تهذیب التهذیب»^(۳).

۲۳ - حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین مصری، سیوطی^(۴)، شافعی، متوفای سال (۹۱۱).

عبدالحیّ در کتاب «شذرات الذهب»^(۵) به شرح حال وی پرداخته و بسیار از وی تعریف کرده و پس از ذکر تألیفاتش گفته است: «او بیش از هفتاد مرتبه پیامبر را در بیداری دیده است». و برای او کرامت طیّ الأرض را حکایت کرده است. ابن عیدروس نیز در کتاب «النور السافر»^(۶) وی را نام برده و ستوده است و برخی از کرامات و تألیفاتش را برشمرده است.

۱ - طبقات الشافعیة الكبرى ۵: ۹ [۱۸/۸، شماره ۱۰۴۶].

۲ - [ذخائر العقبی/ ۶۷-۶۸، ۸۷-۸۸].

۳ - سخاوی در کتاب ضوء اللامع ۲: ۳۶-۴۰ به تفصیل شرح حال وی را نگاشته، و مشایخ و تألیفاتش را برشمرده و وی را ستوده است. و نیز عبد الحیّ در شذرات الذهب ۷: ۲۷۰-۲۷۳ [۳۹۵/۹، حوادث سال ۸۵۲ هـ] بسیار از وی تعریف کرده است.

۴ - منسوب به «أسیوط» شهری در مطقة غربی نیل از نواحی صمید [معجم البلدان ۱/ ۱۹۳].

۵ - شذرات الذهب ۸: ۵۱-۵۵ [۷۴/۱۰، حوادث سال ۹۱۱ هـ].

۶ - النور السافر: ۵۴-۵۷ [ص ۵۱-۵۴، حوادث سال ۹۱۱ هـ].

۲۴ - حافظ شهاب الدین أحمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی، سعدی، انصاری، شافعی، متولد (۹۰۹) و متوفای (۹۷۴) در مکه مکرمه. ابن عیدروس در کتاب «النور السافر»^(۱) به تفصیل شرح حال وی را نگاشته است.

۲۵ - سید محمد بن عبدالله حسینی آلوسی، شهاب الدین ابو ثناء بغدادی، شافعی، متولد (۱۲۱۷) در کرخ، و متوفای (۱۲۷۰).

وی یکی از نوایغ و بزرگان عراق بوده که شهره آفاق است. در فنون گوناگون مسلط و در علوم فراوان دست داشته است. از خانواده مشهور عراقی و ریشه دار در علم و ادب بوده است. دارای تألیفات ارزشمند فراوانی است^(۲).

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^(۳)

[در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد در حالی که (هوش و حواس و ذهنش) حاضر باشد (تا بتواند معانی را درک کند)!].

۱- النور السافر: ۲۸۷-۲۹۲ [ص ۲۵۸-۲۶۳، حوادث سال ۹۷۴ هـ] و نگاه کن: البدر الطالع ۱: ۱۰۹.

۲- شرح حال وی در کتاب أعلام العراق: ۲۱، و مشاهیر العراق ۲: ۱۹۸ به چشم می خورد.

۳- سورة ق: ۳۷.

نویسندگان پیرامون حدیث غدیر

توجه علما به این حدیث به حدی بوده است که نقل آن در لابلای کتابها قانعشان نساخته است و پیرامون آن کتابهای مستقلی نگاشته‌اند؛ بدین منظور سندهایی از این روایت را که به آنها ختم می‌شود تدوین کرده و طریقهایی را که صحیح دانسته‌اند، تعیین کرده‌اند. این تلاشها به جهت حفظ و مصونیت متن آن از نابودی و تحریف بوده است؛ از آن نویسندگان است:

۱- ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی، متولد (۲۲۴) و متوفای (۳۱۰). او کتاب ولایت را پیرامون حدیث غدیر نگاشته و آن را از بیش از هفتاد طریق روایت کرده است. حموی در «معجم الأدباء»^(۱) در شرح حال طبری گفته است:

وی کتابی درباره فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام نگاشته است. در آغاز این کتاب پیرامون صحت روایات غدیر خُم سخن گفته و سپس فضایل حضرت را برشمرده هر چند تمام فضایل را گرد نیاورده است. و نیز گفته است^(۲):

او هرگاه در کسی بدعتی می‌دید، وی را طرد و از وی دوری می‌جسته است.

۲- ابو عباس أحمد بن محمد بن سعید همدانی، حافظ، معروف به ابن عقده، متوفای (۳۳۳).

وی کتاب ولایت را در طُرُق حدیث غدیر نگاشته است، و آنرا به (۱۰۵) طریق روایت کرده است. ابن اثیر در «أُسْدُ الْغَابَةِ» و ابن حجر در کتاب «اصابه» از این کتاب بسیار نقل کرده‌اند.

مرحوم علامه امینی رحمته الله در کتاب الغدير^(۱)، (۲۶) تألیف در این باره برشمرده است و در پایان گفته است:

پیرامون موضوع غدیر خم کتابهای دیگری نیز وجود دارد که در بحث صلات غدیر خواهد آمد^(۲).

﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ * فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ﴾^(۳)

[هرگز چنین نیست که آنها می‌پندارند؛ این (قرآن) تذکر و یادآوری است، * و هر کس بخواهد از آن پند می‌گیرد! * در الواح پر ارزشی ثبت است].

۱- [نگاه کن: الغدير ۱/ ۳۱۳-۳۲۵]. ۲- نگاه کن: ص ۱۸۳ از این کتاب.

۳- عبس: ۱۱-۱۳.

سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر

هماره از صدر اوّل اسلام و قرون اوّلّیه تا قرن حاضر این حدیث از اصول مسلم اسلام شمرده می‌شود. نزدیکان به آن ایمان دارند و مخالفان بدون انکار صدور آن، آن را روایت می‌کنند.

در مقام مناظره با رساندن قضیه به این حدیث، بحث به پایان می‌رسد؛ و بدین جهت استدلال به آن فراوان است و سوگند دادن به آن میان صحابه و تابعین در عهد علوی و پیش از آن به وفور مشاهده می‌شود.

اوّلین کسی که به این حدیث استدلال کرد امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله پس از وفات حضرت بود. این استدلال را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود نقل کرده است^(۱)، هر که می‌خواهد به آن کتاب مراجعه کند. ما دیگر استدلال‌ها را بر می‌شماریم:

- ۱ -

سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام

در روز شورا در سال (۲۳ هـ) یا آغاز (۲۴ هـ)

در کتاب «مناقب»^(۲) خوارزمی حنفی به سند خودش از ابو طفیل عامر بن

۱ - کتاب سلیم بن قیس [۲ / ۷۸۰، ح ۳۹].

۲ - مناقب خوارزمی: ۲۱۷ [ص ۳۱۳، ح ۳۱۴]؛ و نیز نگاه کن: فرائد السمطين، امام حموی [۳۱۹/۱، ح ۲۵۱]؛ والصواعق المحرقة، ابن حجر: ۷۵ [ص ۱۲۶]؛ و شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید ۲: ۶۱ [۶ / ۱۶۷]، خطبة ۷۳.

و ائله روایت شده است:

در روز شورا با علی علیه السلام کنار درب منزل ایستاده بودم و شنیدم که حضرت به آنها فرمود: «لَا حَتَجُّنَّ عَلَيْكُمْ بَمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّكُمْ وَلَا هَجَمِيَّكُمْ تَغْيِيرَ ذَلِكَ». بر علیه شما استدلالی می آورم که هیچ عرب و عجمی یارای تغییر آن را نداشته باشد. سپس فرمود: ای جماعت! شما را به خدا قسم: آیا کسی از شما پیش از من به وحدانیّت خدا شهادت داده است؟
گفتند: خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا کسی از شما برادری بسان جعفر طیار که در بهشت همراه ملائکه است، دارد؟
گفتند: بار الها! خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا کسی از شما غیر از من عمویی مثل عموی من حمزه، شیرخدا و شیر رسول خدا سیّد الشهداء، دارد؟
گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: شما را به خدا سوگند: آیا کسی از شما غیر از من، همسری مثل فاطمه دخت محمد علیها السلام سیّدۀ زنان اهل بهشت، دارد؟
گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: شما را به خدا قسم: آیا کسی از شما غیر از من، فرزندی مثل فرزندان من حسن و حسین سیّد جوانان اهل بهشت دارد؟
گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: آیا کسی از شما غیر از من، پیش از هر بار نجوای با رسول خدا صدقه می داد؟
گفتند: بار خدایا! خیر.

فرمود: شما را به خدا قسم: آیا کسی از شما غیر از من، رسول خدا را در باره اش گفته است: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره» و [فرمان داد] که حاضرین به غایبین اطلاع دهند؟ گفتند: بار خدایا! خیر.

- ۲ -

سوگند دادن امیر المؤمنین (علیه السلام)

در روزگار عثمان بن عفان

شیخ الاسلام أبو اسحاق ابراهیم بن سعد الدین بن حمويه به سند خود، در کتاب «فرائد السمطين»^(۱) در سمط نخست در باب پنجاه و هشتم، از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی، از علی (علیه السلام) نقل کرده است که در حدیثی فرمودند: شما را به خدا قسم: آیا می دانید آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^(۲) [ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را] درباره چه کسی نازل شده است؟ و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^(۳) [سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند] درباره چه کسی نازل شده است؟ و آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^(۴) [آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز

۱- فرائد السمطين ۱: ۳۱۲، ح ۱۲۵۰، و کتاب سلیم بن قیس ۲: ۶۳۶، ح ۱۱.

۲- نساء: ۵۹.

۳- مائده: ۵۵.

۴- توبه: ۱۶.

کسانی که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند، (از دیگران) مشخص نشده‌اند؟! (باید آزمون شوید؛ و صفوف از هم جدا گردد)؛ و خداوند به آنچه عمل می‌کنید، آگاه است! [درباره چه کسی نازل شده است؟

و آنگاه که مردم از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا این آیات ویژه بعضی از مؤمنان است یا همه مؤمنان را در بر می‌گیرد؟ خداوند به پیامبرش فرمان داد که والیان امر را به آنها اعلام کند و همانگونه که نماز و زکات و حج را برای آنها تفسیر کرده، ولایت را نیز تفسیر کند، و این مهم با نصب من در غدیر خم صورت پذیرفت.

آنگاه رسول خدا در خطبه‌ای فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَأَوْعَدَنِي لَأُبَلِّغُهَا أَوْ لَيُعَذِّبُنِي» [ای مردم! خداوند رسالتی بر دوش من نهاد و به واسطه آن سینه‌ام تنگ شد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد؛ پس خداوند مرا تهدید کرد که اگر آن را ابلاغ نکنم مجازات خواهم شد].

سپس به امر رسول خدا، مردم به اقامه نماز جماعت فراخوانده شدند. پس از نماز، حضرت در خطبه‌ای فرمودند: ای مردم آیا می‌دانید که خداوند عزوجل مولای من، و من مولای مؤمنان هستم، و من به آنها از خودشان اولی [سزاوارتر] هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا!

سپس فرمود: ای علی! بایست. آنگاه که ایستادم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مُوَلًاهُ فَعَلَيْهِ مَوَلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَالْ مَنْ وَاوَاهُ، وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ».

در این هنگام، سلمان برخاست و پرسید: ای رسول خدا! [ولایت علی بر مؤمنان] چگونه ولایتی است؟ فرمود: «وَلَاةٌ كَوَلَايَ، مَنْ كُنْتُ أُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَيْهِ أُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» [ولایتی مانند ولایت من (بر مؤمنان)؛ کسی که من به او از خود او

سزاوارترم، پس علی به او از خودش سزاوارتر است].

در این هنگام بود که خداوند آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱) [امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم] را نازل کرد. پس رسول خدا تکبیر گفت و فرمود: «الله أكبر، تمام نبوتی و تمام دین الله ولایة علی بعدی».

سپس ابوبکر و عمر ایستادند و گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیات ویژه علی هستند؟

فرمود: بله، مخصوص او و جانشینان من تا روز قیامت است.

گفتند: ای رسول خدا جانشینان خود را برای ما بیان کن.

فرمود: «علیّ أخی و وزیري و وارثي و وصّی، و خلیفتي فی أمّتی، و ولیّ کلّ مؤمن بعدی، ثمّ ابنيّ و هم مع القرآن، لا یفارقونه ولا یفارقهم حتّی یردوا علیّ الحوض» [علی برادر من و وزیر و وارث و وصی و جانشین من میان امتم، و ولیّ هر مؤمنی پس از من است. و پس از او دو فرزندم. آنان با قرآنند، از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از آنها جدا نمی‌شود تا آنگاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند].

پس از پایان سخنان امیر مؤمنان علیه السلام، همگی گفتند: بار خدایا! بله این سخنان را شنیدیم و بر آنچه که نقل کردی به همان شکل [و بی کم و کاست] شهادت می‌دهیم.

برخی نیز گفتند: بیشتر آنچه که گفتی در یادمان هست و برخی را فراموش کرده‌ایم! ...

- ۳ -

سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام

در روز رجبه سال (۳۵)

آنگاه که به امیر مؤمنان علیه السلام خبر رسید که او را در آنچه از تقدیم رسول الله صلی الله علیه و آله وی را بر دیگران، روایت کرده، متهم ساخته‌اند، و در امر خلافت وی به نزاع پرداخته‌اند، در جمع مردم در رجبه، در شهر کوفه حضور یافت و در ردّ کسانی که در امر خلافت با وی به منازعه پرداخته بودند، آنان را به حدیث غدیر سوگند داد.

اهمیت این استدلال و سوگند دادن، به حدّی است که بسیاری از تابعین آن را روایت کرده‌اند و در کتب علما به سندهای فراوانی نقل شده است. از این روایات ما بر روایت چهار صحابی و چهارده تابعی^(۱) دست یافتیم؛ از آنهاست: ابوسلیمان مؤذن، ابوالقاسم أصبغ بن بُبّاته^(۲)، وزید بن أرقم أنصاری صحابی^(۳). ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۴) به سند خود از ابوسلیمان مؤذن روایت کرده است:

علی علیه السلام مردم را سوگند داد: و چه کسی از رسول خدا شنیده است: من کنْتُ مولاة فعلیّ مولاة؟. گروهی به آن گواهی دادند، ولی زید بن أرقم با این که می‌دانست، از گواهی دادن خودداری کرد. و علی علیه السلام وی را به کوری چشم نفرین کرد، پس کور شد؛ و پس از نایبایی این حدیث را برای مردم بازگو می‌کرد.

۱- بسیاری از طریقه‌های این استدلال و سوگند دادن، صحیح و رجال آن ثقة هستند.

۲- نگاه کن: أسد الغابة ۳: ۳۰۷، ۵: ۲۰۵ [۴/۶۶۹، شماره ۳۳۴۱].

۳- نگاه کن: مسند أحمد [۶/۵۱۰، ح ۲۲۶۳۳].

۴- شرح نهج البلاغة ۱: ۳۶۲ [۴/۷۴، خطبة ۵۶].

- ۲ -

سوگند دادن واحتجاج امیر المؤمنین علیه السلام

روز جنگ جمل سال (۳۶) در برابر طلحه

حافظ بزرگ ابو عبدالله حاکم، در «کتاب مستدرک»^(۱) به سند خود از رفاعه ابن ایاس ضبّی، از پدرش از جدّش روایت کرده است: در روز جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم، حضرت به طلحه بن عبیدالله خبر رساند که به دیدار من بیا. پس از حضور طلحه، حضرت فرمودند: تو را به خدا قسم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی که فرمود: «من کنْتُ مولاة فعلی مولاة، اللَّهُمَّ وال من والاه، وعاد من عاداه». گفت: بله.

فرمود: «فَلِمَ تقاتلني؟» [پس چرا به جنگ من آمده‌ای؟].

گفت: یاد من نمی آید.

سپس طلحه از نزد حضرت رفت.

این داستان را مسعودی نیز در «مروج الذهب»^(۲) روایت کرده است. عبارت او چنین است:

هنگامی که زیبر برگشت، علی علیه السلام به طلحه ندا داد: «یا ابا محمد! ما الذي اخرجك؟» [ای ابا محمد چه عاملی باعث نبرد تو با من شد؟].

گفت: خون خواهی عثمان!!

علی علیه السلام فرمود: خداوند هر که از ما را که در ریختن خون عثمان نقش داشته، بکشد. آیا نشنیده‌ای که رسول خدا فرموده است: «اللَّهُمَّ وال من والاه، وعاد من عاداه». تو نخستین کسی هستی که با من بیعت کردی و اکنون پیمان

۱- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۳۷۱ [۴۱۹/۲، ح ۵۵۹۴].

۲- مروج الذهب ۲: ۳۸۲ و نگاه کن: مناقب خوارزمی حنفی: ۱۱۲ [ص ۱۸۲، ح ۲۲۱]؛ کنز العمال ۶: ۸۳ [۳۳۲/۱۱، ح ۳۱۶۶۲]؛ جمع الجوامع، سیوطی ۱: ۸۳۱ و ۲: ۹۵.

شکستی، و خداوند عزوجل می فرماید: ﴿فَمَنْ تَكْتَفِ فَإِنَّمَا يَتَكْتَفِ عَلَى نَفْسِهِ﴾^(۱)
[پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است].

در این هنگام طلحه گفت: استغفرالله، و بازگشت.

- ۵ -

حدیث رکبان

در کوفه سال (۳۶ - ۳۷ هـ)

امام حنابلہ أحمد بن حنبل^(۲)، از یحیی بن آدم، از حنش بن حارث بن لقیط
نخعی اشجعی، از ریاح بن حارث^(۳)، روایت کرده است: گروهی در رجبہ نزد
علی^{علیه السلام} آمدند و گفتند: «السلام عليك يا مولانا».

فرمود: «كيف أكون مولاكم وأتم عرب؟» [چگونه من مولای شما هستم در حالی
که شما عرب هستید؟].

گفتند: از رسول خدا در غدیر خم شنیدیم که فرمود: «من كنت مولا فعلي مولا».
جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود «الأربعین فی
مناقب امیر المؤمنین^{علیه السلام}»^(۴) هنگام ذکر حدیث غدیر گفته است: این حدیث را
زر بن حبیش روایت کرده و گفته: علی^{علیه السلام} از قصر خارج شد و کاروانی شمشیر
به گردن آویخته، و عمامه به سر، و تازہ از راه رسیده، با حضرت روبه رو شده و
گفتند: «السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، السلام عليك يا مولانا!»
علی^{علیه السلام} پس از جواب سلام فرمود: «من هاهنا من أصحاب رسول الله؟»؛ [چه

۱- فتح: ۱۰.

۲- مسند أحمد [۵۸۳/۶، ح ۲۳۰۵۱ و ۲۳۰۵۲]؛ و نگاه کن: كشف الغمّة: ۹۳ [۳۲۴/۱]؛ أسد
القابة: ۱ [۳۶۸/۱]، شماره ۱۰۲۸.

۳- رجال این حدیث از طریق أحمد و ابن ابی شیبہ و هیشمی و ابن دیزیل همگی نقله‌اند.

۴- الأربعین فی فضائل امیر المؤمنین [ص ۴۲، ح ۱۳].

سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر ۴۷

کسی از اصحاب رسول خدا ﷺ در اینجا حضور دارد؟]. دوازده نفر از جمله: خالد بن ابویوب انصاری، و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، و قیس بن ثابت بن شمّاس، و عمار بن یاسر، و ابو هیثم بن تیهان، و هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص، و حبیب بن بدیل بن ورقاء، ایستادند و گواهی دادند که روز غدیر خم از رسول خدا ﷺ شنیدند که فرمود: «من کنْتُ مولاَہُ فعَلِیُّ مولاہُ...».

آنگاه علیؑ به انس بن مالک و براء بن عازب گفت: چرا شما با اینکه این جمله را همانگونه که این گروه شنیده‌اند، شنیده‌اید نایستاده و شهادت ندادید^(۱)؟! سپس فرمود: «اللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ کَتَمًا هٰذَا مُعَانَدَةٌ فَاٰیِلَهُمَا» [بار خدایا اگر این دو از سرعناد این مطلب را کتمان کرده‌اند، آنها را به بلایی گرفتار کن].

پس براء نایبنا شد. به گونه‌ای که راه منزلش را از دیگران می‌پرسید و می‌گفت: چگونه کسی که نفرین [علی] گریبانگیرش شده، ره به جایی می‌برد. و انس نیز پاهایش به بیماری پیسی مبتلا شد.

کسانی که بخاطر پنهان کردن حدیث غدیر

به نفرین علیؑ مبتلا شدند

در بسیاری از احادیث سوگند دادن و احتجاج در روز رجب و روز رجبان به این مطلب اشاره شده است که گروهی از اصحاب پیامبر اکرم ﷺ که در غدیر خم حاضر بوده‌اند و نزد امیر المؤمنین شهادت به حدیث غدیر را کتمان کرده‌اند، به نفرین علیؑ گرفتار شده‌اند. در بسیاری از معاجم نیز به این رخداد تصریح شده است. آن گروه از این قرارند:

۱- ابو حمزه انس بن مالک متوفای (۹۰، ۹۱، ۹۳).

۱- روشن است که از اینجا عبارتی مانند: «نسینا» [فراموش کرده‌ایم] افتاده است.

۲- براء بن عازب أنصاری، متوفای (۷۱، ۷۲).

۳- جریر بن عبدالله بجلی، متوفای (۵۱، ۵۴).

۴- زید بن أرقم خزرجی، متوفای (۶۶، ۶۸).

۵- عبد الرحمن بن مدلیج^(۱).

۶- یزید بن ودیعه.

- ۶ -

سوگند دادن امیر المؤمنین علیه السلام

روز جنگ صفین سال (۳۷)

تابعی بزرگ أبو صادق سلیم بن قیس هلالی^(۲)، این احتجاج را که طولانی و دارای فواید بی شماری است در کتاب خود^(۳) نقل کرده است. هر که می خواهد به آنجا مراجعه کند.

- ۷ -

احتجاج دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام

شمس الدین ابو الخیر جزری دمشقی مقرئ شافعی در کتاب خود

۱- [در کتاب أسد الغابة ۴۹۲/۳ وی جزو کتمان کنندگان و مبتلایان به نفرین علوی شمرده شده است. ولی در کتاب إصابه ۴۲۱/۲، شماره ۱۹۷ آمده است: وی از جمله کسانی است که در روز رجبه گواهی داد که از رسول خدا شنیده که فرموده است: «من کنت مولا فعملي مولا...»].

۲- کتاب سلیم بن قیس [۷۵۷/۲، ح ۲۵].

۳- کتاب سلیم از کتابهای مشهور و متداول در زمانهای گذشته بوده و حدیث نویسان و تاریخ نویسان شیعه و سنی بر این کتاب اعتماد دارند؛ از این رو بسیاری از بزرگان اهل سنت سند خود را به این کتاب رسانده و از آن روایت می کنند؛ از آن جمله است: حاکم حسکانی در شواهد التنزیل لقواعد التفضیل [۴۷/۱، ح ۴۱]، و امام حموینی در فرائد السمطین [۳۱۲/۱، ح ۲۵۰]، و سید بن شهاب همدانی در مودة القری [مودت دهم]، و قندوزی حنفی در ینایع المودة [۲۷/۱ - ۳۲ و ۱۱۴، باب ۳۸]، و دیگران.

سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر ۲۹

«أَسْنَى الْمُطَالِبِ»^(۱) فی مناقب علی ابن ابی طالب»^(۲) به سند خود - که آن را لطیف ترین و غریب ترین طریق حدیث غدیر نامیده است - از فاطمه دخت رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرموده است: «أَنْسَيْتُمْ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فَعَلَيْ مَوْلَا، وَقَوْلُهُ: أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟!» [آیا سخن رسول خدا در غدیر خم: «من كنت مولاه فعلي مولاه» و سخن او: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى» را فراموش کرده اید؟!].

- ۸ -

احتجاج امام أبو محمد

حسن ﷺ سبط رسول خدا، در سال (۴۱)

حافظ بزرگ ابو عباس بن عقده نقل کرده است: حسن بن علی ﷺ چون تصمیم به صلح با معاویه گرفت، خطبه ای خواند و در آن پس از حمد و ثنای الهی و ذکر رسالت و نبوت جدش مصطفی ﷺ فرمود: این امت از جدّم ﷺ شنیدند که می فرمود: «مَا وَلَتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَهْلُ مَنْهٍ، إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكَوهُ!» [هیچ امتی کار خود را به کسی که داناتر از او در میان آنها وجود دارد، نمی سپارد، مگر آنکه همواره پس رفت کرده و عقب می ماند تا آنکه (پشیمان شده) به سراغ شخص داناتری که رهاش کرده بودند، بروند]. و نیز شنیده اند که به پدرم می فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي».

۱ - أسنى المطالب [ص ۲۹].

۲ - این را سخاوی در الضوء اللامع ۹: ۲۵۶ [شماره ۸۰۶]، و شوکانی در البدر الطالع ۲: ۲۹۷ [شماره ۵۱۳] برای وی ذکر کرده است.

۵۰.....سلسله موضوعات الغدير/ داستان غدیر خم

و نیز آنگاه که در غدیر خم دست پدرم را بالا برد، او را دیدند و از او شنیدند که به آنها فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِیَّ مِنْ وَاٰلَهِ، وِعَادَمِنْ عَادَاهُ». سپس به آنان امر کرد که شاهدان به غایبان این حادثه را خبر دهند^(۱).

- ۹ -

سوگند دادنِ امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

به حدیث غدیر در سال (۵۸ - ۵۹)

تابعی بزرگ ابو صادق سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود^(۲) مطالب فراوانی پیرامون شدت اذیت و آزار معاویه بن ابی سفیان نسبت به شیعیان و موالیان امیر المؤمنین علیه السلام پس از شهادت حضرت، ذکر کرده و سپس گفته است: دو سال^(۳) پیش از مرگ معاویه، حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر در مراسم حج شرکت کردند، و حسین علیه السلام مردان و زنان بنی هاشم و موالیان و شیعیان آنها - چه کسانی که حج انجام داده بودند و چه کسانی که انجام نداده بودند - و نیز کسانی از انصار که حسین و اهل بیتش را می شناختند، را گرد آورد و فرمود: «... شما را به خدا قسم آیا می دانید که رسول خدا در روز غدیر خم او را نصب کرد و به ولایت او ندا داد و فرمود: شاهدان به غایبان [این پیام را] برسانند؟ گفتند: بار خدایا، بله...»

در این روایت گوشه هایی از مناقب متواتر امیر المؤمنین علیه السلام به چشم می خورد؛ هر که خواهد مراجعه کند.

۱ - و نیز نگاه کن: ینایع المودة: ۴۸۲ [۲/ ۱۵۰، باب ۹۰].

۲ - کتاب سلیم بن قیس [۲/ ۷۸۸، ح ۲۶]. ۳ - و بنابر برخی نسخه ها: «یک سال».

استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر

خطیب خوارزمی حنفی در کتاب «مناقب»^(۱) نامه معاویه به عمرو بن عاص را که در آن وی را به یاریش در جنگ صفین ترغیب کرده، و سپس جواب نامه عمرو به معاویه را ذکر کرده است. در بخشی از نامه عمرو آمده است:

«وَأَمَّا مَا نَسَبَ أبا الحسن أخا رسول الله ووصَّيَه إلى البغي والحسد هلى عثمان وسمَّيت الصحابة فسقةً، وزعمت أنه أشلام على قتله، فهذا كذب وغواية.

ويحك يا معاوية! أما علمت أن أبا الحسن بذل نفسه بين يدي رسول الله ﷺ وبات على فراشه؟! وهو صاحب السبق إلى الإسلام والهجرة. وقد قال فيه رسول الله ﷺ: «هو مني وأنا منه». و«هو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

وقال في يوم غدیر خم: «ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

[و اما این که تو به برادر رسول خدا و وصی او ابا الحسن نسبت ظلم و حسادت بر عثمان را دادی، و صحابه را فاسق نامیدی، و گمان کردی که او آنها را به قتل عثمان، تشویق و تحریک کرده است، دروغ و فریبی بیش نیست.

وای بر تو ای معاویه! آیا نمی دانی که ابا الحسن برای حفظ جان رسول خدا از جان خویش گذشت و در بستر او خوابید؟! او در اسلام و هجرت بر دیگران سبقت دارد و رسول خدا ﷺ درباره اش گفته است: «هو مني وأنا منه»؛ او از من و من از اویم. و نیز فرموده است: «هو مني بمنزلة هارون من موسى» و در روز غدیر خم فرموده است: «ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».

استدلال عمار یاسر در برابر عمرو عاص در جنگ صفین
نصرین مزاحم کوفی^(۱) در کتاب صفین^(۲) در حدیثی طولانی از عمار یاسر
خطاب به عمرو عاص در جنگ صفین روایت کرده است: پیامبر مرا به جنگ با
ناکثین فرمان داده است و این کار را کردم.

و نیز مرا به جنگ با قاسطین فرمان داده است و شما همان گروه هستید. و اما
مارقین نمی دانم که آیا آنها را درک خواهم کرد یا خیر؟ ای اُبتر [بریده نسل و
بی عقب] آیا نمی دانی که رسول خدا ﷺ درباره علی علیه السلام فرموده است: «من کنت
مولاه فعلی مولاه، اللهم والي من والاه، وعاد من عاداه» و من عبد خدا و پیامبر و علی
هستم و برای تو مولایی نیست^(۳). عمرو به او گفت: ای ابا یقظان! چرا دشنام می دهی؟
سخن مسعودی:

ابوالحسن مسعودی شافعی^(۴) در «مروج الذهب»^(۵) می نویسد:

چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر ﷺ می شوند عبارتند از: سبقت
در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر ﷺ، قرابت با او، قناعت، جان فشانی

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۳ [۲/ ۲۰۶، خطبه ۲۵] می نویسد: «ما آنچه را که
نصرین مزاحم در کتاب صفین در این باره روایت کرده، ذکر می کنیم؛ چرا که وی فردی ثقه و
دارای قوه ثبت و ضبط است و احادیث را درست نقل می کند و کسی وی را به پیروی از هوای
نفس و خیانت و دروغ پردازی... نسبت نداده است و او از رجال اصحاب حدیث است».

۲- وقعة صفین: ۱۷۶ [ص ۳۲۸]، ر.ک: شرح نهج البلاغه ۲: ۲۷۳ [۸/ ۲۱، خطبه ۱۲۴].

۳- خداوند در سوره محمد، آیه ۱۱ می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا
مَوْلَى لَهُمْ﴾.

۴- متوفای سال (۳۴۶)، و نسب او به عبدالله بن مسعود می رسد.

۵- مروج الذهب ۲: ۴۹ [۲/ ۴۴۵].

برای او، علم به قرآن و تتریل، جهاد در راه خدا، ورع، زهد، قضاوت، حکم، عفت و علم. و علی علیه السلام از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد. و برخی فضایل ویژه علی علیه السلام است؛ مانند: سخن رسول خدا به علی، آنگاه که میان اصحاب عقد اخوت برقرار کرد: «أنت أخي»، در حالی که رسول خدا بی ضد و نداشت [کسی یارای تضاد با ویژگی های رسول خدا را ندارد و برای او هم سنگی نیست]. و نیز سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لاني بعدی». و نیز سخن او: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». و نیز دعای حضرت، هنگامی که انس مرغی بریان نزد او گذاشت: «اللهم ادخل إلى أحب خلقك إليك يأكل معي من هذا الطائر» [خدایا محبوبترین مردم نزد خودت را بر من وارد کن تا با من از این مرغ بریان بخورد]، که ناگهان علی علیه السلام وارد شد....

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^(۱)

[این، هشدار و تذکری است، پس هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمیگزیند]!

غدیر در قرآن

پیش از این گفتیم^(۱): خداوند سبحان خواست که حدیث غدیر، تازه و با طراوت باشد، و گذشت شب و روز آن را کهنه نکرده، و گذر سال ها و قرن ها تازه و نو بودن آن را نزداید؛ بدین جهت پیرامون آن آیاتی روشن نازل کرد تا مردم شب و روز آن را بخوانند؛ و گویا خداوند سبحان در هر بار خواندن آیه ای از آیات غدیر توجه خواننده را به این حادثه بزرگ جلب می کند، و واجب الهی در باب خلافت کبری را در قلب وی جای داده و در گوش او می نوازد.

- ۱ -

آیه تبلیغ

از آیات غدیر، سخن خداوند در سوره مائده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۲) [ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد].

این آیه در روز هجدهم ذی الحجه سال حجه الوداع (۱۰ هـ)، زمانی که پیامبر اعظم ﷺ به مکان غدیر خم رسید، پنج ساعت از روز گذشته، توسط جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفت: «یا محمد! إِنَّ اللَّهَ يَقْرُنُكَ السَّلامَ وَ يَقُولُ لَكَ: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ فِي حَلِيِّ ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ» [ای محمد! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: ای پیامبر! آنچه را که درباره علی به تو از جانب پروردگار نازل شده، به مردم برسان، و اگر انجام ندهی رسالت خویش را به انجام نرسانده‌ای...].

ابتدای کاروان - که صد هزار نفر یا بیشتر بودند - نزدیک مکانی بنام «جُحْفَه» بودند، که خداوند به پیامبر فرمان داد آنان که پیش افتاده‌اند، برگردند و آنها که نرسیده‌اند، در آن مکان بمانند، و علی را پیشوا و رهبر قرار دهد و دستور الهی در این زمینه را به آنان ابلاغ کند، و جبرئیل به او خبر داد که خداوند وی را از گزند مردم حفظ خواهد کرد.

این مطالب نزد شیعیان اجماعی است. لیکن ما در اینجا به احادیث اهل سنت در این باره استدلال می‌کنیم.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدير^(۱)، (۳۰) حدیث از احادیث اهل سنت را بر شمرده است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (۳۱۰).

وی در «کتاب الولاية» که آن را پیرامون طریق های حدیث غدير نگاشته، به سند خود از زید بن أرقم روایت کرده است: آنگاه که پیامبر در بازگشت از حجة الوداع به غدير خم رسید - و ظهر بود و هوا بسیار گرم - فرمان داد که اطراف چند درخت بزرگ نزدیک به هم را تمیز کرده و جارو بکشند [تا جایگاهی فراهم شود]، و بانگ نماز جماعت سرداد، پس از نماز گرد هم آمدیم و در ضمن خطبه‌ای طولانی فرمود: «خداوند آیه: ﴿يَبْلُغُ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغَتْ رِسَالَتُهُ وَاللَّهُ يَفْصِلُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ را بر من نازل کرد. و جبرئیل از جانب پروردگار به من فرمان داد که در این مکان بایستم و به هر سیاه و سفیدی

اعلام کنم: «أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي» [همانا علی بن ابی طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است]. و از جبرئیل در خواست کردم که از خدا بخواهد که این مسئولیت را از دوش من بردارد؛ زیرا می دانستم که متقیان اندکند، و آزار دهندگان من فراوانند، و بسیاری از کسانی که ملازمت فراوان من با علی و شدت رویکرد من به او را سرزنش می کنند تا به جایی که مرا «أُذُنٌ» [گوش] نامیدند و در این باره خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^(۱) [از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او آدم خوش باوری است»! بگو: «خوش باور بودن او به نفع شماست! (ولی بدانید) او به خدا ایمان دارد؛ و (تنها) مؤمنان را تصدیق می کند؛ و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند»! و آنها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند!].

اگر بخواهم می توانم نام آنان را فاش سازم و آنان را به شما معرفی کنم. لیکن من با مخفی کردن نامشان آبرویشان را نمی ریزم. و خداوند جز به تبلیغ من درباره علی رضایت نداد.

«فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ ذَلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ، مَاضٍ حُكْمُهُ، جَائِزُ قَوْلُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ صَدَّقَهُ، اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا؛ فَإِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ. ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ. لَا حِلَّالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَلَا حُرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ؛ فَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِعْرًا، وَنَقَلْتُهُ إِلَيْهِ، فَلَا تَضَلُّوا عَنْهُ، وَلَا تَسْتَكْفُوا مِنْهُ؛ فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَهُ، وَلَنْ يَغْفِرَ لَهُ، حَتَّمَا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ أَنْ يَعَذِّبَهُ عَذَابًا

تُكْرَأُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ، فهو أفضل الناس بعدي ما نزل الرزق وبقي الخلق، ملعونٌ من خالفه،
قولي عن جبرئيل عن الله، فلتنظر نفس ما قدمت لغده.

[ای مردم این واقعیت را بفهمید؛ زیرا خداوند او را ولی و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همگان واجب کرده است، حکمش لازم الاجرا و سخنش برابر حق است، کسی که با او مخالفت کند ملعون و آنکه تصدیقش کند مرحوم است. بشنوید و فرمان ببرید؛ چرا که خداوند مولای شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان من از نسل وی می باشد. حلالی نیست جز آنچه را که خداوند و رسولش حلال کرده اند، و حرامی نیست جز آنچه را که خدا و رسول و آنان (امامان) حرام کرده اند.

هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام. از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید؛ اوست که به حق هدایت می کند^(۱) و به آن عمل می کند. هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد. خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد عذابی سخت خواهد کرد. او برترین مردم پس از من است تا آنگاه که روزی نازل شود و مخلوقات باقی باشند. هر که با او مخالفت کند ملعون است. این سخنان را جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل کرده است؛ پس هر کس باید بنگرد که برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده است]^(۲).

محکمات قرآن را دریابید و از متشابهات آن پیروی نکنید، هیچ کس آن را

۱ - [خداوند در قرآن می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْغَىٰ أَخَىٰ أَنْ يَنْجِي أُمَّنَ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي﴾ (آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟) یونس: ۳۵].

۲ - [خداوند در قرآن می فرماید: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ (و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده! و از خدا بپرهیزد) حشر: ۱۸].

برای شما تفسیر نخواهد کرد، جز آنکه من دستش را گرفته و بازویش را بالا برده‌ام و به شما اعلام کرده‌ام که: «من کنت مولاه فهذا - فعلی - مولا»، ومولاته من الله عزوجل أنزلها عليّ» [مرکه من مولای اویم، پس این - علی - مولای اوست، و موالات وی از جانب خداوند بر من نازل شده است].

آگاه باشید که من پیام خداوند را رساندم، آگاه باشید که آن را ابلاغ نمودم، آگاه باشید که آن را به گوش مردم رساندم، آگاه باشید که آن را توضیح دادم. [و سپس فرمود:] «لا تحل امرأة المؤمنین بعدي لأحد غیره» [فرمانروایی بر مردم، پس از من بر هیچ کس غیر از او جایز نیست].

سپس او را به طرف آسمان بالا برد تا پای او در کنار زانوی پیامبر ﷺ قرار گرفت و فرمود: «معاشر الناس هذا أخي و وصي و واهي علمي و خلیفتي علی من آمن بی و علی تفسیر کتاب ربی» [ای گروه مردم! این «علی» برادر و وصی و ظرف علم من و جانشین من بر ایمان آورندگان به من و بر تفسیر کتاب پروردگار من است]. و بنا بر روایتی فرمود: «اللهم والي من والاه، و حاد من عاداه و العن من أنكره، و اغضب علی من جحد حقه» [خدا یا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و انکارکننده‌اش را لعنت کن، و بر کسی که حقش را انکار می‌کند غضب کن]. «اللهم إنك أنزلت عند تبیین ذلك فی علی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾، یامامته، فمن لم یأت به و بمن کان من ولدي من صلبه إلى القيامة، فأولئك حبطت أعمالهم و فی النار هم خالدون.

إن إبليس أخرج آدم ﷺ من الجنة، مع كونه صفوة الله، بالحسد؛ فلا تحسدا و فتحبط أعمالکم و تزل أقدامکم. فی علی نزلت سورة ﴿وَالْعَصْرِ﴾، إن الإنسان لفی خسر. معاشر الناس آمنوا بالله ورسوله و النور الذي أنزل معه ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ﴾. النور من الله فی، ثم فی علی، ثم فی النسل منه إلى القائم المهدي.

مَعَاشِرَ النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ، وَإِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِئَانِ مِنْهُمْ، إِنَّهُمْ وَأَنْصَارُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ، وَسَيَجْعَلُونَهَا مَلَكًا اغْتِصَابًا، فَعِنْدَهَا يُفْرَغُ لَكُمْ أَيْهَا الثَّقَلَانِ، وَ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظُ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاشٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾...؛ [بار خدایا! تو برای آشکار کردن امامت علی آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^(۱) (امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم) را نازل کردم؛ پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود. همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود، بخاطر حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و قدمهایتان لغزش می یابد. سوره ﴿وَالْعَصْرِ﴾، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ^(۲) (به عصر سوگند، * که انسانها همه در زیانند) درباره علی نازل شده است.

ای جماعت مردم! به خدا و رسولش و به نوری که با او نازل شده است ایمان آورید ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ تَطْمِئَسَ وُجُوهُاً فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَذْهَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ﴾^(۳) (پیش از آنکه صورت‌هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم، همان گونه که اصحاب سبت (گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل) را دور ساختیم) نور [نازل شده] از جانب خدا، در من، سپس در علی، و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده شده است. ای مردم! به زودی پس از من امامانی که مردم را به آتش دعوت می کنند و روز قیامت یاوری ندارند، خواهند آمد، که خداوند و من از آنها بیزاریم، آنها و

۱ - مائده: ۳.

۲ - در کتاب الدر المنثور ۶: ۳۹۲ [۸ / ۶۲۲] از طریق ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است: «آیه ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ درباره علی و سلمان نازل شده است».

۳ - نساء: ۴۷.

یاوران و پیروانشان در درک اسفل از دوزخ هستند، و پس از مدتی کوتاه، غاصبانه، خلافت، چهره سلطنت می‌یابد. در آن هنگام است که به حساب شما پرداخته می‌شود ای دو گروه انس و جن^(۱). و ﴿يُزِيلُ عَلَيْكُمَا شُواظُ مِن نَّارٍ وَنُحَاشٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ...﴾^(۲) (شعله‌هایی از آتش بی‌دود، و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید).

- ۲- حافظ حاکم حَسْكَانی، ابو القاسم، متوفای بعد از (۴۹۰) (۳).
- ۳- حافظ ابو القاسم بن عساکر، شافعی، متوفای (۵۷۱) (۴).
- ۴- ابو عبدالله فخرالدین رازی، شافعی، متوفای (۶۰۶) (۵).
- ۵- جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (۹۱۱) (۶).
- ۶- قاضی شوکانی، متوفای (۱۲۵۰) در تفسیر خود: «فتح القدير» (۷).
- ۷- سید شهاب الدین آلوسی، شافعی، بغدادی، متوفای (۱۲۷۰) (۸).
- ۸- شیخ سلیمان قندوزی، حنفی، متوفای (۱۲۹۳) (۹).
- ۹- شیخ محمد عبده مصری، متوفای (۱۳۲۳) (۱۰).

سخن نهایی

وسعت دهندگان در نقل، وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر کرده‌اند. تا جایی که ما می‌دانیم، اولین کسی که این وجوه را ذکر کرده، طبری در کتاب

۱- [در سورة الرحمن آیه ۳۱ آمده است: ﴿سَنَفُوعُ لَكُمْ أَهْلُهَا النَّقْلَانِ﴾ به زودی به حساب شما می‌پردازیم ای دو گروه انس و جن؛ و گویا پیامبر اکرم در عبارت «فَعَمْدُهَا يَفْرَغُ لَكُمْ أَهْلُهَا النَّقْلَانِ» به این آیه اشاره دارد].

۲- الرحمن: ۲۵.
 ۳- شواهد التنزيل (۱/۲۵۵، ح ۲۴۹).
 ۴- تاریخ مدینه دمشق [۱۲/۲۳۷].
 ۵- التفسير الكبير ۳: ۶۳۶ [۱۲/۴۹].
 ۶- الدر المنثور ۲: ۲۹۸ [۲/۱۱۶].
 ۷- فتح القدير ۳: ۵۷ [۲/۶۰].
 ۸- روح المعاني ۲: ۳۴۸ [۶/۱۹۲].
 ۹- ينابيع المودة: ۱۲۰ [۱/۱۱۹، باب ۳۹].
 ۱۰- تفسير المنار ۶: ۴۶۳.

غدير در قرآن - آیه تبليغ ۶۱

«تفسير»^(۱) خود است. سپس ديگران از وی پیروی کرده‌اند، و فخر رازی^(۲) آنها را به نه وجه رسانده است و آنچه را ما در این کتاب ذکر کردیم وجه دهم قرار داده است.

وجوه دهگانه‌ای را که فخر رازی در تفسير خود^(۳) برشمرده - و نص غدير را وجه دهم قرار داده - همگی مرسله و بی سند بوده، گویندگان‌شان معلوم نیستند؛ از این رو در تفسير نظام الدین نیشابوری^(۴)، این وجوه به «قیل» [یعنی: گفته شده]، که بیانگر نامعلوم بودن گوینده آنهاست [نسبت داده شده]، و روایت نص در ولایت را وجه نخست قرار داده، و سند آن را به ابن عباس، براء بن عازب، ابو سعید خدری و محمد بن علی علیهم السلام رسانده است. و عجیب آن است که طبری با آنکه قدیمی‌تر و آشنای به این مسائل است، از اصل آن را ذکر نکرده است. او هر چند حدیث ولایت را نیز ذکر نکرده است، لیکن در کتابی مستقل^۵، از پیش از هفتاد طریق این حدیث را روایت کرده است.

نتیجه: این وجوه قابل اعتماد نیست، و صلاحیت رویارویی با احادیث معتبر را ندارند.

پایان سخن:

قرطبی در کتاب «تفسير» خود^(۵) در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغُوا مَا أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» گفته است:

خداوند روی رافضی‌ها را میاه بگرداند که می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی را با اینکه مردم به آن نیاز داشتند و بر او وحی شده بود، پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد].

۱ - جامع البیان: مج ۴: ج ۶: ۳۰۷. ۲ - التفسير الكبير ۳: ۶۳۵ [۴۹/۱۲].

۳ - همان. ۴ - غرائب القرآن [۱۹۴/۶].

۵ - الجامع لأحكام القرآن ۶: ۲۴۲ [۱۵۷/۶].

وقسطلانی در «ارشاد الساري»^(۱) بر این تهمت افزوده [زاد ضَغْثًا علی
إِبَالَةٍ]^(۲) و گفته است:

شیعه می گوید: پیامبر ﷺ برخی مطالب را از روی تقیه پنهان کرده است^(۳).
ای کاش این دو، مدرکی برای این تهمت خود به شیعه ارائه می کردند. شیعه
هرگز به خود جرأت نمی دهد که به پیامبر ﷺ، پنهان کردن مطلبی را که تبلیغ آن
بروی واجب بوده، نسبت بدهد، مگر برای تبلیغ، زمان معینی وجود داشته باشد
که در این صورت نیز هرگز تبلیغ زود هنگام آن، به پیامبر ﷺ وحی نخواهد شد.
اگر این دو در گفته اصحاب خویش پیرامون آیه مورد بحث - از وجوه دهگانه ای
که فخر رازی بر شمرده است - دقت کنند، بر گوینده مطلبی که به شیعه نسبت
دادند، دست می یابند؛ چرا که برخی از اهل سنت می گویند: این آیه پیرامون
جهاد نازل شده است؛ زیرا پیامبر گاهی از تشویق منافقین بر جهاد خودداری
می کرد!

برخی از آنها نیز گفته اند: این آیه آنگاه که پیامبر از عیب نهادن بر خدایان
بت پرستان، ساکت ماند، نازل شده است!

و شخص سوّمی گفته است: پیامبر ﷺ آیه تخییر را از زنان خود پنهان کرد؛
یعنی آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ»^(۴) [ای پیامبر! به همسرانت بگو] که به

۱ - ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري ۷: ۱۰۱ [۲۱۰/۱۰].

۲ - [ضرب المثل: «ضَغْثٌ عَلَى إِبَالَةٍ» مثلی است به معنای: بلیّۀ علی آخری (بلایی بر بلایی). «إِبَالَةٌ»
به معنای بار هیزم است. و «ضَغْثٌ» به معنای مشتی گیاه است که تر و خشک مخلوط هستند؛
نگاه کن: مجمع الأمثال ۱/ ۵۲۴].

۳ - [همانگونه که مشاهده می شود، وی تهمت تقیه کردن پیامبر را نیز افزوده است، با اینکه نزد ما
تقیه در پیامبر راه ندارد بلکه در سایر معصومان قابل جریان است].

۴ - احزاب: ۲۸.

گفته آنها پیامبر از ترس اینکه زنانش دنیا را برگزینند، این آیه را بر آنان آشکار ساخت. بنابراین وجوه، نزول آیه مورد بحث از این حکایت می‌کند که پیامبر از بیان آنچه که برای آن به رسالت برگزیده شده، خود داری کرده است! و هرگز پیامبر عظمت و قداست، چنین نکرده است.

﴿وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ * وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ﴾^(۱) [و آن، مسلماً تذکری برای پرهیزگاران است! * و ما می‌دانیم که بعضی از شما (آن را) تکذیب می‌کنید!].

- ۲ -

اکمال دین با ولایت

از آیاتی که در روز غدیر دربارهٔ امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده، این آیه است:
﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۲) [امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم].

امامیه پیوسته بر نزول این آیه پیرامون نصّ غدیر پس از بیان ولایت مولا امیر المؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا با واژه هایی دُرربار و روشن، اتفاق نظر دارند. این آیه نصّی آشکار است که صحابه آن را شناختند و عرب آن را فهمید و هر کسی که خبر به او رسید، بدان احتجاج کرد [و آن را حجّت و دلیل بر ولایت علی علیه السلام قرار داد]. بسیاری از علمای تفسیر و امامان حدیث و حافظان آثار از اهل سنت در این مطلب با امامیه همراهند. اعتبار و دقّت عقلی نیز همین دیدگاه را همراهی می‌کند. نقل موجود در تفسیر رازی^(۳) از اصحاب آثار، این دیدگاه

۲- مائده: ۳.

۱- حاقه: ۴۸-۴۹.

۳- التفسیر الکبیر ۳: ۵۲۳ [۱۱/ ۱۳۹].

را تقویت می‌کند؛ گفته است:

آنگاه که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد، پس از نزول آن تنها هشتاد و یک با هشتاد و دو روز زندگی کرد....

و تاریخ نویسان از اهل سنت^(۱) نوشته‌اند: وفات پیامبر ﷺ در روز دوازدهم ماه ربیع الأول بوده است.

حال با توجه به دیدگاه اهل سنت در تاریخ وفات پیامبر، گویا در رقم هشتاد و دو روز [که از فخر رازی نقل شد] مسامحه‌ای رخ داده است؛ زیرا پس از اخراج روز غدیر و روز وفات، یک روز بر هشتاد و دو افزوده می‌شود. و به هر حال این دیدگاه از دیدگاه نزول این آیه در روز عرفه - که در صحیح بخاری و صحیح مسلم^(۲) و کتب دیگر آمده - به حقیقت نزدیکتر است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه بر عدد مذکور [هشتاد و دو روز] بیش از ده روز افزوده می‌شود. علاوه بر آنکه نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم با روایات فراوانی که چاره‌ای جز خضوع در برابر مفاد آن وجود ندارد، تأیید می‌شود؛ به عنوان نمونه:

۱ - حافظ أبو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (۳۱۰).

وی در «کتاب الولاية» به سند خود از زید بن أرقم، نزول آیه اِکمال در روز غدیر خم درباره امیر المؤمنین ﷺ را روایت کرده است. این حدیث پیش از این نقل شد^(۳).

۲ - حافظ ابن مردویه اصفهانی، متوفای (۴۱۰).

۱ - نگاه کن: تاریخ الکامل ۲: ۱۳۴ [۹/۲]، حوادث سال ۱۱ هـ؛ تاریخ ابن کثیر ۶: ۳۳۲ [البدایة والنهاية ۶/۳۶۵]، حوادث سال ۱۱ هـ؛ وی این تاریخ را در وفات پیامبر مشهور دانسته است؛ السيرة الحلیة ۳: ۲۸۲ [۲/۲۵۳].

۲ - صحیح بخاری [۴/۱۶۰۰، ح ۴۱۴۵]؛ صحیح مسلم [۵/۵۱۷، ح ۳]، کتاب تفسیر.

۳ - در ص ۵۵ - ۶۰ از این کتاب.

وی از طریق ابو هارون عبدی از ابو سعید خُدري روایت کرده است: این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا نازل شده است، آنگاه که به علی فرمود: «من کنْتُ مولاہ فعلی مولاہ».

سپس آن را از ابو هريره روایت کرده، و در آن آمده است: آن روز، دوازدهم ذی الحجه بوده است؛ یعنی هنگام بازگشت حضرت از حجه الوداع^(۱).

۳- حافظ ابو نعیم اصفهانی، متوفای (۴۳۰) (۲).

۴- حافظ ابو القاسم حاکم حسکانی، متوفای بعد از (۴۹۰) (۳).

۵- حافظ ابو القاسم بن عساکر شافعی دمشقی، متوفای (۵۷۱) (۴).

۶- أخطب الخطباء خوارزمی، متوفای (۵۶۸) (۵).

۷- جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (۹۱۱) (۶).

و افراد فراوان دیگری که به نزول آیه اكمال در روز غدیر درباره ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام تصریح کرده اند^(۷).

با این همه، شگفتا که آلوسی در «روح المعانی»^(۸) گفته است:

شیعه از ابو سعید خُدري روایت کرده است که این آیه پس از سخن پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله به علی کرم الله وجهه در غدیر خم: «من کنْتُ مولاہ فهذا علی مولاہ»

نازل شده است. پس از نزول این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله اکبر علی اكمال

۱- تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۴.

۲- نگاه کن به کتاب وی: ما نزل من القرآن فی علی [ص ۵۶].

۳- شواهد التنزیل [۲۰۱/۱، ح ۲۱۱]. ۴- الدر المنثور ۲: ۲۵۹ [۱۹/۳].

۵- المناقب: ۸۰ و ۹۴ [ص ۱۳۵، ح ۵۲، و ص ۱۵۶، ح ۱۸۴].

۶- الدر المنثور ۲: ۲۵۹ [۱۹/۳].

۷- مانند خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود ۸: ۲۰۹؛ و ابن مغالزی شافعی در کتاب مناقب علی بن

ابی طالب [ص ۱۸، ح ۲۴]. ۸- روح المعانی ۲: ۲۴۹ [۶۱/۶].

الدين، وإتمام النعمة، ورضا الرب برساتي، وولاية عليّ - كرم الله وجهه - بعدي» [الله اكبر بر كامل شدن دين، و تمام شدن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت عليّ پس از من]. و مخفی نماند که این از بافته‌های شیعه است، و پیش از هر چیزی، رکیک بودن خبر بر دروغ بودن آن گواهی می‌دهد. ما احتمال نمی‌دهیم که آلوسی بر طریقهای حدیث و راویان آن دست نیافته باشد و جهل قبیح وی سبب شده باشد که روایت را تنها به شیعه نسبت بدهد، بلکه انگیزه‌های درونی وی، سبب پنهان کردن این حقیقت روشن و هیاهوی وی شده است. و او گمان نمی‌کرد که در آینده کسی که از کتابها و روایات اهل سنت آگاهی دارد، وی را پای میز محاکمه بکشد.

آیا کسی هست که از این شخص بپرسد، چرا روایت را تنها به شیعه اختصاص دادی، در حالی که امامان حدیث و رهبران تفسیر و حاملان تاریخ از غیر شیعه نیز آن را روایت کرده‌اند؟!

سپس بپرسد که چرا سند حدیث را به أبو سعید منحصر کردی در حالی که ابوهریره و جابر بن عبدالله و مجاهد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام نیز آن را روایت کرده‌اند؟!

آنگاه بپرسد که به چه دلیل حدیث را رکیک دانسته و آن را گواه بر دروغ‌پردازی شیعه قرار دادی؟! آیا رکاکت در لفظ آن است؟ در حالی که لفظ آن، بسان دیگر احادیث نقل شده است و از هر گونه پیچیدگی و ضعف اسلوب و تکلف در بیان یا تنافر در ترکیب [رمندگی واژه‌ها] تهی است و بر اساس قواعد عربی می‌باشد. و یا رکاکت، در معنای آن وجود دارد؟ در حالی که معنای آن نیز هیچ گونه رکاکتی وجود ندارد.

مگر اینکه آلوسی بگوید: هر آنچه که در فضیلت امیر المؤمنین روایت

غدير در قرآن - آیه عذاب واقع..... ۶۷

می شود و هر فضیلتی که به وی نسبت داده می شود، همگی به جهت اینکه فضیلت او را بیان می کنند، رکیک هستند و این دیدگاه همان دیدگاه ناصبی بودن [و دشمنی ورزیدن با علی علیه السلام] است که شخص را در گودال هلاکت فرو می برد.

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾^(۱) [چنین نیست که آنها می گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است! * هر کس بخواهد از آن پند می گیرد؛ و هیچ کس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد].

- ۳ -

عذاب واقع

از جمله آیاتی که پس از نصّ غدير نازل شده، این آیه از سوره معارج است: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾^(۲) [تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! * این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند، * از سوی خداوند ذی المعارج (خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج می کنند)!]

شیعه به نزول این آیه درباره امیر مؤمنان علیه السلام باور دارد، و در کتابهای تفسیر و حدیث برای گروه زیادی از اهل سنت نیز اثبات شده است.

مرحوم علامه در الغدير^(۳) (۲۹) نفر از علمای اهل سنت را برشمرده است؛ از آن جمله است:

۱ - حافظ أبو عبید هروی، متوفای (۲۲۳، ۲۲۴) در مکه.

۲ - المعارج: ۱ - ۳.

۱ - مدّثر: ۵۴ - ۵۶.

۳ - [الغدير ۱/ ۴۶۰ - ۴۷۱].

وی در کتاب تفسیر خود «غریب القرآن» روایت کرده است: «آنگاه که رسول خدا ﷺ آنچه را می‌باید، تبلیغ کرد و خبر آن در مناطق گوناگون پیچید، جابر^(۱) بن نضر بن حارث بن کلدۀ عبدی نزد حضرت آمد و گفت: از جانب خداوند ما را به شهادت بر وحدانیت خداوند و رسالت خود و نماز و روزه و حج و زکات، فرمان دادی، و ما پذیرفتیم، ولی به این مقدار بسنده نکردی تا اینکه بازوی پسر عمویت را گرفتی و وی را بر ما برتری بخشیدی و گفتی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، آیا این گفته از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: «والَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنَّ هَذَا مِنْ اللَّهِ» [سوگند به خداوند یگانه که این سخن از جانب اوست].

آنگاه جابر به سوی مرکب خود رفت و با خود می‌گفت: خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید، حق است، پس بر ما از آسمان سنگ بیار یا به عذاب سخت گرفتار کن!

هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر سرش فرو آورده و از دُبرش خارج شد و وی را به هلاکت رساند و این آیه را نازل کرد:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾^(۲) [تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد]!

۲- أبوبکر یحیی قرطبی^(۳)، متوفای (۵۶۷).

۱- در روایت ثعلبی که علما بر نقل آن اجماع دارند نام او «حارث بن نعمان فہری» نقل شده است. و بعید نیست که نام جابر بن نضر که در این روایت آمده، درست باشد؛ زیرا در روز جنگ بدر، امیر المؤمنین علیؑ به فرمان رسول خدا، «نضر» پدر جابر را که اسیر شده بود به قتل صبر کشت (با قطع دست و پا زجرکش کرد)، و مردم در آن روزگار تازه از کفر خارج شده بودند [و هنوز رسوبات آداب جاهلیت و کفر در میان آنها رایج بود] از این رو براساس انتقامهای مرسوم جاهلی، آتش کینه‌ها میان آنها بر افروخته بود.

﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَنبَلَاغُ الْمُنِینِ﴾^(۱)

[اگر شما (مرا) تکذیب کنید (جای تعجب نیست)، امت‌هایی پیش از شما نیز (پیامبران‌شان را) تکذیب کردند؛ وظیفه فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار نیست].

نگاهی به حدیث

دوست و دشمنی که به نقل این حدیث اشکالی متوجه کرده باشد، نیافتیم؛ هر کسی که رجال ثقة این حدیث را مشاهده کرده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است، به جز ابن تیمیّه^(۲) در «منهاج السنّة»^(۳) که در ابطال این حدیث، وجوهی را که از عیوب و بیماری‌های درونی وی خبر می‌دهد، برشمرده است. و این روش، عادت وی در هر مسأله‌ای است که هنگام معارضه و مخالفت با فرقه‌های گوناگون مسلمین، در آن اظهار مهارت می‌کند. ما شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می‌دهیم:

شبهه نخست: از یک سو به اجماع، داستان غدیر در بازگشت رسول خدا ﷺ از حجّة الوداع رخ داده است، و از سوی دیگر در حدیثی آمده است: چون داستان غدیر در مناطق گوناگون منتشر شد، حارث^(۴) نزد پیامبر آمد، و او در

۱- عنکبوت: ۱۸.

۲- ابن تیمیّه بر انکار ضروریات عادت، و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و گمراه دانستن آنها جرأت دارد؛ از این رو از آغاز ظهور سخنان خلاف اجماع وی تاکنون، علمای بزرگ اهل سنت وی را هدف تیرهای جرح و نقد خویش قرار داده‌اند. برای آشکار شدن این مطلب، سخن شوکانی در کتاب البدر الطالع ۲: ۲۶۰ [شماره ۵۱۵] بس است: «محمّد بخاری حنفی - متوفای (۸۴۱) - به بدعت گزار بودن و سپس تکفیر وی تصریح کرده است. وی در مجلس خود گفته است: هر کسی که به ابن تیمیّه لقب شیخ الاسلام بدهد، بدین وسیله کافر خواهد شد».

۳- منهاج السنّة ۴: ۱۳.

۴- حارث بن نعمان فهری؛ نگاه کن به پانویست اوّل ص ۶۸.

مکه در سرزمین أبطح بوده است [پس براساس این روایت، داستان سائل در مکه رخ داده است] در حالی که طبع حال اقتضا می‌کند که این ماجرا در مدینه رخ داده باشد؛ پس سازنده روایت [داستان سائل] به تاریخ داستان غدیر جاهل بوده است.

پاسخ: اول: در روایت حلبی در «سیره»^(۱)، و سبط بن جوزی در «تذکره»^(۲)، و شیخ محمد صدر العالم در «معارج العلی» آمده است: آمدن سائل در مسجد بوده است [البته این سخن در صورتی پاسخ شبهه یاد شده است که مراد از مسجد، مسجد مدینه باشد]. حلبی نیز تصریح کرده که آمدن سائل در مدینه بوده است. لکن این سخنان از ابن تیمیّه پنهان مانده و در ردّ جازمانه روایت، شتاب کرده است.

دوم: چشم پوشی این شخص از حقایق لغوی، یا تعصّب کورکورانه وی که میان او و حقایق، پرده‌های ظلمانی افکنده است، او را در این گرداب فرو برده است؛ از این رو پنداشته است که واژه «أبطح» به پیرامون مکه اختصاص دارد. در حالی که اگر به کتابهای حدیث و لغتنامه‌ها و کتابهای ویژه شناسایی اماکن و کتابهای ادبیات^(۳) مراجعه می‌کرد، متوجه می‌شد که نگارندگان این کتابها تصریح کرده‌اند که: واژه «أبطح» هر مسیر سیلی است که دارای سنگریزه و شن باشد. آنگاه در مقام اشاره به برخی مصادیق، «بطحاء مکه» را برشمرده‌اند.

۱- السيرة الحلیّة [۲/۲۷۴]. ۲- تذکرة الخواصّ [ص ۳۰].

۳- نگاه کن: صحیح بخاری ۱: ۱۸۱ [۲/۵۵۶، ح ۱۴۵۹]؛ و ۱: ۱۷۵ [۱/۱۸۳، ح ۴۷۰]؛ صحیح مسلم ۱: ۳۸۲ [۲/۱۵۴، ح ۴۳۰ و ۴۳۲، کتاب الحج]؛ و ۱: ۳۸۲ [۳/۱۵۵، ح ۴۳۳، کتاب الحج]؛ و ۲: ۲۱۳ و ۲۱۵ و ۲۲۲ [معجم البلدان ۱/۴۴۴، و ۴۴۶ و ۴۵۰]؛ لسان العرب ۳: ۲۳۶ [۱/۴۲۸]؛ صحاح اللغة، جوهری [۱/۳۵۶]؛ شرح دیوان امیرالمؤمنین علیّه السلام، اثر میبذی: [ص ۱۹۷]؛ دیوان شریف رضی: ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۸ و ۲۰۵ [۱/۲۷۴ و ۲۵۰ و ۲۵۵ و ۲۵۶].

و می فهمید که واژه «بطحاء» بر هر مسیر سیلی که دارای ویژگی یاد شده باشد، گفته می شود و هیچ مانعی ندارد که در اطراف دیگر مناطق و پیرامون دیگر بیابانها نیز، «أبطح» وجود داشته باشد.

شبهه دوم: به اتفاق اهل علم، سوره معارج مکی است؛ از این روده سال یا بیشتر، پیش از واقعه غدیر نازل شده است.

پاسخ: قدر مسلم از اجماع یاد شده این است که مجموع سوره، مکی است نه اینکه همه آیاتش مکی باشد؛ از این رو ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد. و در بسیاری از سوره های دیگر نیز مشابه این وجود دارد.

شبهه سوم: این آیه به سبب آنچه که مشرکان در مکه گفته بودند نازل شده است، و در آنجا به برکت وجود پیامبر ﷺ در میان آنها، عذاب بر آنها نازل نشده است؛ چرا که خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^(۱) [ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند].

پاسخ: هیچ ملازمه ای میان نازل نشدن عذاب بر مشرکین در مکه، و نازل نشدن عذاب بر این مرد در داستان مورد بحث وجود ندارد؛ زیرا افعال خداوند بر اساس حکمتها تغییر می یابد؛ از آنجا که خداوند می دانسته که برخی از مشرکین مکه مسلمان خواهند شد یا از صلب آنها فرزندانی به وجود خواهد آمد، آنها را عذاب نکرده است، و گرنه بعثت پیامبر ﷺ به هدف مورد نظر نمی رسید.

۱ - انفال: ۳۳ [می توان گفت که آیه درباره مسلمان گناه کار است، لیکن کسی که مرتد شده و بر پیامبر ﷺ دروغ بسته و به منظور همآورد خواهی (تحدی) و کوچک شمردن مطلب، درخواست عذاب کرده، بر خداوند است که در عذابش شتاب کند].

و از آنجا که خداوند سبحان این حکمت را در این شخصی که با آن سخن خود از این هدایت به ضلالت پیشین برگشته، مشاهده نکرده است - چنانکه نوح علیه السلام همین ویژگی را در قوم خود یافته و گفته است: ﴿إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^(۱) [چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی‌آورند!] - ریشه فساد وی را با عذاب مورد تمنايش برکنده است.

و وجود پیامبر صلی الله علیه و آله رحمتی است که از امت اسلامی عذاب را دور می‌کند، لیکن رحمت کامل آن است که موانع حرکت از راه روشن و وسیع اسلام برداشته شود؛ و بدین جهت خداوند سبحان آن شخص خبیث را به دلیل مخالفتش با امر خلافت تثبیت شده از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله، ریشه کن کرد و از راه برداشت چنانکه حضرت در جنگ‌ها و غزواتش ریشه‌های فساد و گمراهی را با شمشیر برنده خویش بر می‌کند، و کسانی را که سرکشی کرده و امیدی به ایمان آوردنشان نداشت، نفرین می‌کرد و دعایش مستجاب می‌شد:

در «صحیح مسلم»^(۲) به سند خود از ابن مسعود روایت شده است: چون که قریش کار را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دشوار ساخته و عصیان و نافرمانی کرده و در اسلام آوردن کندی کردند، فرمود: «اللَّهُمَّ أَعْنِي عَلَيْهِمْ بِسَنَةِ يُوسُفَ» [خداوند! مرا بر آنان با هفت [سال قحطی] مانند هفت [سال قحطی] یوسف یاری کن].

پس خشکسالی گریبانگیر آنان شده و همه چیز کمیاب شد تا به آنجا که لاشه گندیده و مردار می‌خوردند، تا به حدی که یکی از آنها از شدت گرسنگی

۱- نوح: ۲۷.

۲- صحیح مسلم ۲: ۴۶۸ [۵/۳۴۲، ح ۳۹، کتاب صفة القيامة والجنة والنار].

میان خود و آسمان، بخار و دودی مشاهد کرد و آیه ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾^(۱) [پس منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد...] به همین داستان اشاره دارد. این داستان را بخاری^(۲) نیز روایت کرده است.

و در کتاب «إصابة»^(۳) به نقل از بیهقی^(۴) از طریق مالک بن دینار روایت شده است: هند بن خدیجه همسر پیامبر ﷺ نقل کرده است که: روزی پیامبر ﷺ از کنار حَکَم [حَکَم بن أبي العاص بن أمية، پدر مروان] می‌گذشت که حَکَم با انگشت خود به پیامبر ﷺ اشاره می‌کرد [مسخرگی می‌کرد]، وقتی پیامبر ﷺ او را به این حالت دید فرمود: «اللَّهُمَّ اجعله وزغاً» [خدایا او را به رعشه و لرزه بدن گرفتار کن]. در این هنگام بود که روی زانوهایش آهسته به جلو خزید [و به لرزش و رعشه بدن گرفتار آمد و نفرین رسول خدا کار ساز شد].

شبهه چهارم: اگر این داستان درست بود، نشانه‌ای [بر عظمت و قدرت خداوند] بسان داستان اصحاب فیل بود و مانند داستان اصحاب فیل، انگیزه‌های فراوانی بر تقلش وجود می‌داشت. و از آنجا که نویسندگان کتابهای روایی و تفسیر، و سیره نویسان و مانند آنها این داستان را به کلی نقل نکرده‌اند - به جز این سند غیر قابل قبول - معلوم می‌شود که داستانی دروغ و بی اساس است.

پاسخ: مقایسه کردن این داستان - که داستانی شخصی بوده و نبود آن خلئی در جامعه ایجاد نمی‌کند، و در پس آن اهداف فراوانی برای پنهان کردنش وجود دارد، آنگونه که خود نصّ غدير را به دست فراموشی سپردند - به واقعه اصحاب فیل -

۱- دخان: ۱۰.

۲- صحیح بخاری ۲: ۱۲۵ [۴/۱۷۳۰، ح ۴۴۱۶].

۳- الإصابة ۱: ۳۴۶.

۴- دلائل النبوة [۶/۲۴۰].

حادثه بزرگی که جزء معجزات نبوی شمرده شده، و در آن گروه فراوانی در برابر دید جهانیان نابود شدند، و گروهی نیز که برترین امتها بودند نجات یافته و مقدساتشان پابرجا ماند، همچنین خانه‌ای که محل طواف امتها و مقصد حُجَّاج که در آن روزگار بزرگترین مظهر از مظاهر پروردگار بوده، محفوظ مانده است. در فراوان بودن انگیزه‌های نقل آن، گزافه‌گویی آشکار است؛ زیرا به حکم ضرورت، انگیزه‌ها در داستان نخست، به مراتب کمتر از انگیزه‌ها در داستان دوم است. چنانکه این تفاوت را میان معجزه‌های پیامبر آشکارا می‌توان مشاهده کرد؛ برخی معجزات تنها با خبرهای واحد نقل شده‌اند، برخی از حد تواتر گذشته‌اند، و برخی نیز میان مسلمانها اتفاقی هستند، بدون اینکه نیاز به سند داشته باشد. منشأ این گونه اختلاف‌ها، تفاوت عظمت معجزات یا امور همراه با آنها بوده است. و اما ادعای ابن تیمیّه مبنی بر اینکه طبقات نویسندگان، نامی از این حدیث نبرده‌اند، گزافه‌ای دیگر است؛ زیرا گفتیم که نویسندگان اعم از ائمه علم، اهل تفسیر، حافظان حدیث، و ناقلان تاریخ که در کتابها فضایل بی شماری برای آنها گردآوری شده و علمای فراوانی از آن‌ها تعریف کرده‌اند، این حدیث را روایت کردند.

و تا کنون برای من مراد وی از عبارت: «هذا الإسناد المنکر» [این سند مورد انکار] روشن نشده است؛ زیرا این حدیث تنها به صحابی بزرگ حذیفه بن یمان^(۱)، و سفیان بن عیینّه - که امامت وی در علم و حدیث و تفسیر، و نیز ثقه بودن او در روایت معروف است^(۲) - ختم می‌شود.

۱ - نگاه کن: صحیح مسلم [۴۱۱/۵، ح ۲۴، کتاب الفتن]؛ التقریب، ابن حجر: ۸۲ [۱/۱۵۶، شماره ۱۸۳]؛ تهذیب التهذیب [۱۹۳/۲].

۲ - تذکره الحفاظ ۱: ۱۶۱، شماره ۲۴۹، وفيات الأعیان [۳۱۹/۲، شماره ۲۶۷].

لیکن ابن تیمیّه سند این حدیث را مُنکر دانسته و متن آنرا مورد مناقشه قرار داده است؛ چرا که هیچ یک با روش فاسد و ویژگی‌های ناهنجار وی همخوانی ندارد.

شبهه پنجم: از این حدیث بر می‌آید که حارث یاد شده بخاطر اقرار به اصول پنجگانه اسلام مسلمان بوده است، و ضروری است که هیچ مسلمانی در زمان پیامبر ﷺ عذاب نشده است.

پاسخ: این حدیث همانگونه که مسلمان بودن وی را اثبات می‌کند، ارتداد وی را نیز به جهت ردّ سخن پیامبر ﷺ و تشکیک در آنچه که از سوی خداوند به آن خبر داده، اثبات می‌کند، و عذاب الهی در حین مسلمان بودن بر وی نازل نشده، بلکه پس از کفر و ارتداد بدان مبتلا شده است؛ چرا که وی پس از شنیدن سخن پیامبر، در نبوّت حضرت شک کرد.

علاوه بر آنکه در میان مسلمان‌ها نیز کسانی بوده‌اند که به جهت تجرّی بر صاحب رسالت، مبتلا به عذاب الهی شده‌اند که به حدیث آن در پاسخ شبهه سوّم اشاره شد. و مسلم در «صحیح»^(۱) خود از سلمه بن اکوع روایت کرده است: مردی نزد پیامبر ﷺ با دست چپ غذا می‌خورد و پیامبر ﷺ به وی فرمودند: «كُلْ بِيَمِينِكَ» [با دست راست غذا بخور].

پاسخ داد: نمی‌توانم. [پیامبر او را نفرین کرد و] فرمود: «لَا اسْتَطَعْتَ» [هرگز نتوانی] و [چون با پیامبر لجبازی کرد] از آن پس دیگر دست راستش را نتوانست به طرف دهانش بالا ببرد.

۱ - [صحیح مسلم ۴/۲۵۹، ح ۱۰۷، کتاب الأشربة].

شبهه هشتم: حارث بن نعمان در بین صحابه شناخته شده نیست، و ابن عبد البر در «استیعاب»، و نیز ابن منده، و أبو نعیم اصفهانی، و أبو موسی، در تألیفات خود پیرامون نامهای صحابه، از وی نام نبرده‌اند؛ از این رو وجود چنین کسی مشکوک بوده و برای ما مسلم نیست.

پاسخ: کتابهای نگاشته شده پیرامون صحابه، عهده دار ذکر نام تمام آنها نمی‌باشند؛ هر نویسنده‌ای بر اساس توان و اطلاع خود برخی از آنها را گردآوری کرده است، آنگاه نویسندگان بعدی بر اثر جستجو در لابلای کتابها و آثار بر نامهای جدیدی دست یافته‌اند و بر آنها افزوده‌اند^(۱)؛ از این رو انکار یک شخص به مجرد نبودن نام وی در چنین کتابهایی، خارج از انصاف و به دور از قوانین بحث و مناظره است.

علاوه بر آنکه به احتمال زیاد، نویسندگان کتابهای پیرامون صحابه، به جهت ارتداد اخیر وی نامی از او نبرده‌اند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾^(۲)

[بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا

مجادله می‌کنند!]

عید غدیر در اسلام

از چیزهایی که حدیث غدیر را جاودانه و منتشر ساخته است و مفاد آن را تحقق بخشیده و ثابت نگه داشته، عبارت است از: عید قرار دادن روز غدیر و برپا کردن جشن و سرور در آن، عبادت و راز و نیاز در شب آن، و نیز زیاد انجام دادن کارهای خیر و دستگیری از ضعفا و توسعه بر خود و اهل و عیال و پوشیدن زینت و لباسهای نو.

و هر زمان که جامعه دینی به این حالات توجه کند، طبعاً به جست و جوی اسباب آنها و پرس و جو از شئون آنها می پردازد؛ پیرامون راویان آنها تفحص می کند و یا دست کم در اثر شرکت در مراسم، به طور اتفاقی بر ناقلان و راویان این حادثه اطلاع می یابد. و هر سال این امر موجب تجدید خاطره و توجه خاص گروههای مختلف جامعه به حادثه غدیر می شود و در نتیجه اسناد واقعه به هم پیوسته، و طرق نقل آن حفظ، و متن واقعه برای یکدیگر خوانده شده و اخبار آن تکرار می شود.

آنچه که برای کاوشگر این عید به روشنی آشکار می شود، دو مطلب است: مطلب نخست: این عید اختصاص به شیعیان ندارد، گرچه آنان به این عید علاقه ویژه ای دارند، بلکه دیگر فرقه های مسلمانها نیز با آنان در عید دانستن این روز شریکند.

ابو ریحان بیرونی در کتاب «الآثار الباقية عن القرون الخالية»^(۱) آن را از

أعياد اهل اسلام برشمرده است. و ابن طلحة شافعی در کتاب «مطالب السؤل»^(۱) می نویسد:

امیر المؤمنین علیه السلام در شعر خود از روز غدیر خم یاد کرده و این روز، روز عید و گردهمایی گردیده است؛ زیرا در این روز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را به این جایگاه بلند اختصاص داده و او را بدان مشرف ساخته است، نه دیگران را. و نیز می گوید:

معنایی که برای واژه «مولا» در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله اثباتش ممکن باشد، همان معنا را رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام قرار داده و این، مقامی بس والا و مرتبتی بلند و مرتبتی بالاست که تنها به او نه غیر او اختصاص داده است؛ از این رو، آن روز، عید و موسم شادمانی دوستداران علی علیه السلام گردیده است^(۲).

و از چندین جای کتاب «وفیات» ابن خلکان^(۳) بر می آید که بر نامگذاری این روز به عنوان عید میان مسلمانان اتفاق نظر وجود دارد.

و مسعودی بعد از ذکر حدیث غدیر می گوید:

اولاد علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند^(۴).

و نیز ثعالبی در «ثمار القلوب»^(۵) پس از شمردن شب غدیر از شبهای بزرگ و مشهور نزد امت اسلام، می گوید:

شب غدیر شبی است که در فردای آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم بر بالای پالان شتران خطبه خواند و در خطبه خویش فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم والي من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله»؛ از

۱- مطالب السؤل: ۵۲ [ص ۱۶]. ۲- مدرک سابق: ۵۶.

۳- وفیات الأعيان ۱: ۶۰، ۲: ۲۲۳ [۱/ ۱۸۰، شماره ۷۴، ۵/ ۲۳۰، شماره ۷۲۸].

۴- التنبيه والأشراف: ۲۲۱ [ص ۲۲۱-۲۲۲]. ۵- ثمار القلوب: ۵۱۱ [ص ۶۳۶، شماره ۱۰۶۸].

این رو شیعیان این شب را بزرگ داشته و در آن به عبادت می پردازند.
و یکی از دلیلهای عید بودن غدیر آن است که شیخین [ابوبکر و عمر] و زنان پیامبر و دیگر صحابه به دستور پیامبر اسلام آن را به امیر مؤمنان علی علیه السلام تبریک گفتند، و تبریک گفتن از ویژگیهای اعیاد و شادی ها است.
مطلب دوم: تاریخ برگزاری این عید از زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا کنون است و آغاز آن، روز غدیر در حجة الوداع است؛ آنگاه که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله خلافت امیر مؤمنان علیه السلام را اعلام کرد، و جایگاه حکومت او را از جهت دینی و دنیوی بر همگان آشکار ساخت؛ و جایگاه بلند دینی اش را برای آنان بیان کرد.
موقعیت آن روز مشهود (روزی که بسیاری آنرا درک کردند) هر مسلمانی را شاد می سازد؛ زیرا در این روز مخزن شریعت، و محلّ تابش احکام نورانی اسلام، بر هر مسلمانی آشکار می شود. و چه روزی بزرگتر از این روز؟! روزی که راه واضح ستنها آشکار شد، راه هموار بر همگان روشن گشت، دین، کامل گردید، و نعمت تمام شد. و قرآن با صدای بلند این مطلب را ذکر کرده است [تا بر کسی پوشیده نماند].

از این رو رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تمامی حاضران در آن صحنه که در میان آنها شیخین [ابوبکر و عمر]، بزرگان قریش و سران انصار بودند، و نیز به زنان خود، دستور داد تا بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شده و آن جایگاه بزرگ را به ایشان به جهت مفتخر شدن به منصب ولایت و مقام امر و نهی در دین خدا، تبریک گویند.

حدیث تهنیت

[تبریک گویی به امیر مؤمنان]

امام محمد بن جریر طبری در «کتاب الولاية» حدیثی را به سند خود از زید ابن ارقم نقل کرده که در پایان آن چنین آمده است که پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

ای مردم! بگوئید: ما بر اعماق جانمان با تو پیمان می‌بندیم، و با زبانهای خویش با تو میثاق بسته و دست در دستان تو می‌نهم و قول می‌دهیم که ماجرا را بدون تغییر و تحریف به اولاد و اهل خویش برسانیم و تو را بر این امر گواه می‌گیریم و گواهی خداوند کفایت می‌کند.

بگوئید آنچه را به شما گفتم، و به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگوئید و بگوئید: ﴿أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^(۱) [ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی‌یافتیم].

همانا خداوند هر صدا و خیانت هر خائنی را می‌داند: ﴿قَمَنْ تَكْتَفِئُنَا يَتَكْتَفِ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَیُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۲) [پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهده‌ای که با خدا بسته وفا کند، بزودی پاداش عظیمی به او خواهد داد].

بگوئید آنچه را که موجب خوشنودی خداوند از شماست پس ﴿إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ﴾^(۳) [اگر کفران کنید، خداوند از شما بی‌نیاز است].

زید ابن ارقم می‌گوید: در این هنگام مردم هم صدا با هم گفتند: آری شنیدیم، و امر خدا و رسولش را با جان و دل اطاعت می‌کنیم. و از جمله اولین کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بیعت کرد، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و زبیر و باقی مهاجرین و انصار و سپس سایر مردم بودند. و این بیعت ادامه داشت تا ظهر که نماز ظهرین را پیامبر در یک وقت خواند، و سپس بیعت تا شب ادامه داشت تا اینکه نماز مغرب و عشاء را در یک وقت خواند و همچنان بیعت و دست دادن تا سه روز ادامه پیدا کرد.

مورخ ابن خاوند شاه^(۱) صاحب کتاب «روضة الصفا»^(۲) بعد از ذکر حدیث غدیر در کتابش می گوید: سپس رسول خدا در خیمه ای که مختص به او بود، نشست و به امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد تا در خیمه دیگری بنشیند و به همه حاضران امر کرد تا به امیر مؤمنان در خیمه اش تبریک بگویند و چون تبریک گفتن مردم به پایان رسید، پیامبر به زنان خویش امر فرمود تا به سوی علی علیه السلام رفته و به او تبریک گویند و آنان چنین کردند و از جمله صحابه که به او تبریک گفت، عمر بن خطاب بود که گفت: «هنيئاً لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي ومولى جميع المؤمنين والمؤمنات» [مبارک باد بر تو ای پسرایی طالب که مولای من و مولای تمام مردان و زنان مؤمن گردیدی]. خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عده زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی توان آنان را دست کم گرفت، نقل کرده اند. گروهی آن را از باب ارسال مسلم، مرسلاً^(۳) نقل کرده و گروهی دیگر آن را با اسناد صحیح که رجال ناقل آن همگی ثقة هستند، نقل کرده اند که اسناد آن در نهایت به افراد مختلفی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله مانند: ابن عباس، ابوهریره، براء بن عازب و زید بن أرقم، می رسد. مرحوم علامه امینی رحمته الله در کتاب الغدير^(۴) نام (۶۰) نفر از کسانی را که آنها تبریک گفتن شیخین را روایت کرده اند، متذکر شده است که از آن جمله است:

۱- احمد بن حنبل پیشوای حنابله، متوفای (۲۴۱) (۵).

۲- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (۳۱۰)، در کتاب تفسیرش^(۶).

۳- حجة الإسلام أبو حامد غزالی، متوفای (۵۰۵) (۷).

۱- تاریخ روضة الصفاء جزء دوم از مج ۱: ۱۷۳ [۵۴۱/۲].

۲- عبد الرحمن دهلوی در مرآة الاسرار و دیگران بر این کتاب اعتماد کرده و از آن مطالبی نقل کرده اند.

۳- [یعنی آنرا مطلبی مسلم و قطعی دانسته و از این رو مرسله و بدون سند ذکر کرده اند] و این بدان معناست که این حدیث مسلماً از پیامبر صادر شده است و نیاز به بررسی سند ندارد.

۴- [ر.ک: الغدير ۱/ ۵۱۰-۵۲۷]. ۵- مسند احمد ۴: ۲۸۱ [۳۵۵/۵، ح ۱۸۰۱۱].

۶- تفسیر طبری ۳: ۴۲۸. ۷- سر العالمین ۹: [ص ۲۱].

۴- ابو الفتح اشعری شهرستانی، متوفای (۵۴۸)^(۱).

۵- فخرالدین رازی شافعی، متوفای (۶۰۶)^(۲).

۶- جلال الدین سیوطی، متوفای (۹۱۱)^(۳).

بازگشت به آغاز سخن

همانا این تبریک به امر رسول خدا ﷺ بوده، و دست بیعت دادن با بهجت و شادی رسول خدا ﷺ همراه بوده است؛ چرا که فرمودند: «الحمد لله الذي فضلنا على جميع العالمين» [حمد خدای را که ما را بر تمام جهانیان برتری بخشید].

علاوه بر نزول آیه کریمه در این روز که بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی پروردگار از آنچه واقع شده، تصریح دارد.

وطارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه کریمه صحه گذاشت که گفت: «لو نزلت فينا هذه الآية لاتخذنا يوم نزولها عيداً» «اگر چنین آیه‌ای^(۴) در دین ما نازل می‌شد، ما روز نزول آن را عید می‌گرفتیم»^(۵) و در آن مجلس احدی از حاضران منکر سخن او نشد و از عمر اعمالی صادر شد که گویا این سخن را پذیرفته و منکر آن نشده است.

تمام این‌ها تحقیقاً نشان می‌دهد که این روز، جایگاه بلند و افتخارآمیزی پیدا کرده، بطوری که موقعیت آن موجب شادی حضرت ختمی مرتبت و

۱- الملل والنحل، چاپ شده در حاشیه الفیصل ابن حزم ۱: ۲۲۰ [الملل والنحل ۱/۱۴۵].

۲- التفسیر الکبیر ۳: ۶۳۶ [۴۹/۱۲].

۳- در جمع الجوامع آن را روایت کرده است، آن گونه که در کنز العمال ۶: ۳۹۷ [۱۳/۱۳۳].

۴- یعنی آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾.

۵- ائمة پنجگانه حدیث، این داستان را نقل کرده‌اند: مسلم [در صحیح خود ۵/۵۱۷، ح ۳، کتاب تفسیر] و مالک، بخاری و ترمذی [در سنن خود ۵/۲۳۳، ح ۳۰۴۳ و ۳۰۴۴]، و نسائی [در سنن خود ۲/۴۲۰، ح ۳۹۹۷].

أُمَّةٌ هُدِيَ بِرَسُولِهِ و پیروان مؤمن ایشان گردیده، و مقصود ما از عید گرفتن آن روز جز این نیست.

و رسول خدا ﷺ در روایتی که فرات بن ابراهیم کوفی در قرن سوم به اسنادش از امام صادق (ع) از پدرش و ایشان از پدرانش آن را نقل کرده، به این جایگاه بلند اشاره کرده، آنجا که فرمود: قال رسول الله ﷺ: «يوم غدیر خُم أفضل أعياد أُمّتي، وهو اليوم الذي أمرني الله تعالى ذكره بنصب أخِي علي بن أبي طالب عَلِماً لَأُمّتي يَهْتَدُونَ به من بعدي، وهو اليوم الذي أكمل الله فيه الدين وأتمَّ على أُمّتي فيه النعمة، ورضيَ لهم الإسلام ديناً»^(۱) [روز غدیر خُم از بهترین اعیاد امت من است، و آن روزی است که در آن خداوند به من فرمان داد که برادرم علی بن ابی طالب را به عنوان پیشوا بر امتم نصب نمایم تا بعد از من بواسطه او هدایت شوند. و آن روزی است که خداوند در آن، دین را کامل، و نعمت خویش را بر امت من تمام کرد، و آیین اسلام را برای آنان پسندید].

بعد از پیامبر اعظم نیز امیر مؤمنان به پیروی از ایشان این روز را به عنوان عید قرار داد، و در سالی که روز جمعه و غدیر در یک روز اتفاق افتاده بود، به خواندن خطبه پرداخت و در بخشی از آن خطبه فرمود: «إِنَّ الله عزَّ وجلَّ جمع لكم - معشر المؤمنين - في هذا اليوم عيدين عظيمين كبيرين... هودوا رحمكم الله بعد انقضاء مجمعكم بالتوسعة على عيالكم، وبالبرِّ بإخوانكم، والشكر لله عزَّ وجلَّ على ما منحكم. واجمعوا يجمع الله شملكم. وتبازروا يصلُّ ألفتكم. وتهادوا نعمة الله كما منّاكم بالثواب فيه على أضعاف الأعياد قبله أو بعده إلا في مثله. والبرِّ فيه يُثمر المال ويزيد في العمر. والتعاطف فيه يقتضي رحمة الله وعطفه. وهَيَّثُوا لإخوانكم وعيالكم عن فضله بالجهد من وجودكم، وبما تناله القدرة من استطاعتكم، وأظهروا البشر فيما بينكم والسرور في

ملاقاتکم...؛ [ای گروه مؤمنان! همانا خداوند در این روز دو عید بزرگ را برای شما جمع کرده است. این روز را عید بگیرید، خدا شما را رحمت کند، بعد از پراکنده شدنتان به توسعه اهل خویش بپردازید و به برادران دینی خویش نیکی کنید، و شکر خدا را بخاطر آنچه که بر شما منت نهاده به جا آورید، و جمع شوید تا خداوند پراکندگی شما را جمع نماید. و به یکدیگر نیکی کنید تا مهربانیتان به هم رسیده و تقویت شود. و نعمت‌های خدا را به یکدیگر هدیه دهید، همانطور که خداوند به واسطه ثوابهای زیاد در آن بر شما منت نهاده که ثواب‌ها در آن چندین برابر اعیاد قبل و بعد آن است، و نیکی در این روز، سبب زیاد شدن مال و طول عمر می‌شود و مهربانی به یکدیگر در آن، سبب رحمت خداوند و عطاقت او می‌شود. و با کوشش خود برای برادران دینی و اهل خویش، هر قدر که توان دارید از فضایل آن فراهم کنید و شادی را در میان خویش و در ملاقات‌ها نمایان سازید و با چهره‌ باز یکدیگر را ملاقات کنید...]^(۱).

همچنین سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده‌اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده‌اند. در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی^(۲) در سوره مائده به اسنادش از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که راوی می‌گوید: گفتم فدایت شوم آیا برای مسلمین عیدی با فضیلت‌تر از عید فطر و عید قربان و روز جمعه و روز عرفة وجود دارد: راوی می‌گوید: امام در جواب من فرمودند: «نعم، أفضلها وأعظمها وأشرفها عند الله منزلة هو اليوم الذي أكمل الله فيه الدين وأنزل على نبيه محمد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾...»؛ [بله با فضیلت‌ترین

۱ - مرحوم شیخ طوسی آنرا به اسنادش در مصباح‌المتهجد: ۵۲۴ [ص ۶۹۸] ذکر کرده است.

۲ - تفسیر فرات کوفی [ص ۱۱۷، ح ۱۲۳].

و بزرگ‌ترین و اشرف اعیاد اسلامی در نزد خداوند، روزی است که خداوند در آن دین را کامل کرد و آیه شریفه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم) را بر پیامبر نازل کرد].

مرحوم کلینی در «کافی»^(۱) از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به امام گفتم: فدایت شوم آیا غیر از عیدین [عید فطر و قربان] برای مسلمین عید دیگری وجود دارد؟ فرمود: «نعم یا حسن! أعظمها وأشرفها» [بله ای حسن! بزرگ‌ترین و اشرف آنها]. گفتم: کدام روز است؟ فرمود: «يوم نصب أمير المؤمنين عليه السلام علماً للناس» [روز نصب امیر المؤمنین به عنوان پیشوای مردم]. گفتم: فدایت شوم چه کارهایی سزاوار است برای ما تا در آن روز به جا آوریم؟ فرمود: «تصوم یا حسن! وتكثر الصلاة على محمد وآله، وتبرأ إلى الله ممن ظلمهم؛ فإن الأنبياء - صلوات الله عليهم - كانت تأمر الأوصياء باليوم الذي كان يُقام فيه الوصي أن يتخذ عيداً» [ای حسن در آن روز روزه بگیر و بسیار بر پیامبر و آلش صلوات بفرست، و به خدا از کسانی که بر اهل بیت ظلم کردند، براءت بجوی و بدان که انبیاء - که درود خدا بر آنان باد - به اوصیای خویش فرمان می‌دادند تا روزی را که به ولایت انتخاب می‌شوند عید بگیرند].

راوی می‌گوید: گفتم: برای کسی که آن روز را روزه بگیرد چه ثوابی است؟ فرمود: «صيام ستين شهراً» [ثواب روزه شصت ماه]^(۲).

و در روایت دیگر به اسنادش از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبیدی^(۳) از امام صادق علیه السلام

۱- کافی ۱: ۲۰۳ [۴/۱۴۸، ح ۱].

۲- به زودی درباره این ثواب از روایت حفاظ که تمام رجال سند آن ثقه می‌باشند مطالبی بیان خواهد شد.

۳- تهذیب الأحکام [۳/۱۴۳، ح ۳۱۷].

روایت کرده است: «صیام يوم غدیر خُمّ يعدل عند الله في كل عام مئة حجة ومئة عمرة مبرورات متقبّلات، وهو عيد الله الأكبر...» [روزه روز غدیر خم در هر سال در نزد خداوند برابری می‌کند با صد حج و صد عمره که تماماً با اخلاص واقع، و مقبول حق واقع شده باشند، و آن روز عید بزرگ خداوند است...].

« ما عشت أراك الدهر عجباً! »

مادامی که زندگی می‌کنی روزگار چیزهای عجیبی به تو نشان می‌دهد!

نویری و مقریزی می‌گویند:

این عید را معزّ الدوله علی بن بویه در سال (۳۵۲) بدعت گذاری کرد. نویری در «نهاية الإرب في فنون الأدب»^(۱) در بیان اعیاد اسلامی می‌گوید:

عیدی است که شیعیان بدعت گذاشته‌اند و آن را عید غدیر نامیده‌اند، و سبب آن را مؤاخات [عقد اخوت] پیامبر اسلام با علی بن ابی طالب در روز غدیر خم دانسته‌اند. و روزی که این عید را در آن بدعت گذاری کرده‌اند، روز هجدهم ذی الحجه است؛ زیرا مؤاخات در سال دهم هجرت در آن روز واقع شده و آن در حجة الوداع بوده است.

آنان شبهای آن عید را به نماز سپری کرده و در صبح آن قبل از زوال دو رکعت نماز به جا می‌آورند و شعارشان در آن پوشیدن لباس نو و آزاد کردن بردگان و نیکی به یتیمان و قربانی کردن است.

و اولین کسی که این عید را بدعت گذاشت، معزّ الدوله ابوالحسن علی بن بویه بود که آن شاء الله جریان آن را در اخبار او در سال ۳۵۲ بیان خواهیم کرد. پس از بدعت گذاری شیعه و قرار دادن آن به عنوان سنت، عوام اهل سنت نیز در سال ۳۸۹ روزی را که هشت روز بعد از عید شیعه قرار دارد، به عنوان روز سرور

خوش قرار دادند و گفتند: در این روز پیامبر ﷺ به همراه ابوبکر صدیق داخل غار شدند، لذا آنان در این روز به اظهار زینت و آئین بندی و روشن کردن آتش پرداختند.

و مقریزی در «خطوط»^(۱) می گوید:

عید غدیر، عیدی مشروع نبوده و احدی از رهبران گذشته امت که مقتدای آنها بودند، آن را عید قرار نداده است. این عید اولین بار در اسلام در عراق و در زمان حکومت معزالدوله علی بن بویه اعلام شد و او کسی بود که آن را در سال (۳۵۲) بدعت گذاشت، و به دنبال آن شیعه از آن زمان به بعد، آن روز را عید قرار داد.

چه می توان گفت درباره مورّخی که از تاریخ شیعه می نویسد، قبل از آن که به حقیقت آن آگاه گردد، یا اینکه او به واقعیت آگاه بوده لکن هنگام نوشتن آن را فراموش کرده، و یا براساس نقشه از پیش تعیین شده [لأمر دبّر بلیل] از واقعیت چشم پوشی کرده است، یا اینکه او در حالی که نمی داند چه می گوید سخن می گوید، و یا حداقل نسبت به گفته خویش بی مبالا است. آیا این مسعودی متوفای (۳۴۶) نیست که در «التنبیه والاشراف»^(۲) می گوید: «فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز را پاس می دارند؟ و آیا کلینی راوی حدیث غدیر در «کافی»^(۳) متوفای سال (۳۲۹) نیست؟ و قبل از او فرات بن ابراهیم کوفی مفسر قرار دارد که راوی حدیث دیگری در کتاب تفسیرش^(۴) - که نزد ما موجود است - می باشد، وی در طبقه مشایخ ثقة الاسلام کلینی است. و پر واضح است که این کتاب ها از جهت تاریخی قبل از آنچه که نویری و مقریزی (سال ۳۵۲) ذکر کرده اند، تألیف شده اند.

۱- الخطوط ۲: ۲۲۲ [۳۸۸/۱].

۲- التنبیه والاشراف: ۲۲۱.

۳- کافی [۱۴۹/۴، ح ۳].

۴- تفسیر فرات کوفی [ص ۱۱۷، ح ۱۲۳].

و آیا این فیاض بن محمد بن عمر طوسی نیست که از عید غدیر در سال (۲۵۹) خبر داده و گفته است: شاهد بوده که امام رضا علیه السلام متوفای سال (۲۰۳) این روز را عید گرفته است و فضیلت و قدمت آن را بیان می کرده و آن را از پدرانش و ایشان نیز از امیر مؤمنان نقل کرده اند.

و امام صادق علیه السلام متوفای سال (۱۴۸) این عید را به اصحابش تعلیم کرده و از سنت های انبیاء که روز نصب جانشین خویش را عید قرار می دادند، به آنها خبر داده است. همانند عادت پادشاهان و أمراء که روزهایی را که در آن تخت پادشاهی برپا می شده، جشن می گیرند. امامان دین علیهم السلام نیز از زمان های قدیم شیعیان خویش را به اعمال نیک و دعا های مخصوص این روز و اعمال و طاعات ویژه آن، دستور می دادند.

این، حقیقت عید غدیر است، لکن این دو فرد خواسته اند بر شیعه طعن بزنند، و از این رو آن سلف صالح را انکار کرده و آن را بدعت منسوب به معزّ الدوله قرار داده اند.

﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَعَلَبُوا هَذَاكَ وَأَنْقَلَبُوا ضَاغِرِينَ﴾^(۱)
[در این هنگام)، حق آشکار شد؛ و آنچه آنها ساخته بودند، باطل گشت * و در آنجا (همگی) مغلوب شدند؛ و خوار و کوچک گشتند].

تاجگذاری در روز غدیر

دانستیم که در روز غدیر صاحب خلافت بزرگ برای پادشاهی اسلامی تعیین شد، و به ولایت عهدی پیامبر رسید، و بدین جهت سزاوار بود بنا بر رسم شاهان و أمراء تاجگذاری شود. ولی چون تاج هایی که از طلا و جواهرات

ساخته می‌شد، از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود، و در بین عرب بدلی از آنها جز عمامه‌ها نبود، و عمامه‌ها را جز بزرگان و اشراف نمی‌پوشیدند - و بدین جهت از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «العمائم تیجان العرب» [عمامه‌ها تاجهای عرب هستند]. این روایت را قضاعی و دیلمی نقل کرده‌اند، و سیوطی در «جامع صغیر»^(۱) آن را روایت صحیح دانسته، ابن اثیر نیز آن را در «نهایه»^(۲) آورده است - بر این اساس رسول خدا ﷺ در این روز بر سر مبارک علی ﷺ عمامه گذاشت و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود، لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت.

و در این کار اشاره‌ای است به این که کسی که با این عمامه تاج گذاری شده، برای مقامی مانند مقام پیامبر ﷺ مهیا شده است، جز این که او مبلغ دین پیامبر بوده و پس از وی جانشین او است.

در کنز العمال^(۳) از علی ﷺ روایت شده است: «هَمْنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ بِعِمَامَةٍ، فَسَدَلَهَا خَلْفِي» [پیامبر ﷺ در روز غدیر خم بر سر من عمامه‌ای گذاشت و یک سر آن را به پشت من انداخت]. و در لفظی دیگر: «فسدل طرفها علی منکبی» [یک سر آن را بر دوش من افکند]. پس فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَحَنِينَ بِسَمَلَاتِكَةِ يَسْتَعْمُونَ هَذِهِ الْعِمَّةَ» [همانا خداوند مرا در جنگ بدر و حنین توسط فرشتگانی که این عمامه را بر سر داشتند، یاری فرمود]. و فرمود: «إِنَّ الْعِمَامَةَ حَاجِزَةٌ

۱- الجامع الصغیر ۲: ۱۵۵ [۲/۱۹۳، ح ۵۷۲۳].

۲- النهایة فی غریب الحدیث والأثر [۱/۱۹۹].

۳- کنز العمال ۸: ۶۰ [۱۵/۴۸۲، ح ۴۱۹۰۹]، و نیز نگاه کن: الرياض النضرة ۳: ۱۱۷ فرائد السمطين

۱: ۷۵، باب ۱۲، ح ۴۱، الفصول المهمة: ۴۱.

بين الكفر والایمان» [عمامه مانع و مرزی است بین کفر و ایمان].

و حافظ دیلمی از ابن عباس نقل کرده است: آن گاه که رسول خدا ﷺ
علی را با سحاب^(۱) عمامه گذاری کرد به او فرمود: «یا علی العمامه تیجان
العرب»^(۲). [ای علی عمامه ها تاج های عرب هستند].

فایده: ابوالحسن ملطی^(۳) در «التبیه و الرد»^(۴) می گوید:

سخن آنها - یعنی رافضی ها - : و علی در سحاب [ابر] است، برگرفته از سخن
پیامبر ﷺ خطاب به علی ﷺ است آنگاه که نزد پیامبر آمد در حالی که عمامه
پیامبر را که «سحاب» خوانده می شد بر سر نهاده بود: «قد أقبل علی فی السحاب»
[علی در سحاب آمد]؛ یعنی در آن عمامه که سحاب نام داشت، آمد ولی آنان
این سخن را به گونه ای غیر از آنچه که مقصود بوده، تأویل کرده اند.

و حلبی در کتاب «سیره»^(۵) می گوید:

پیامبر ﷺ عمامه ای داشت که سحاب نامیده می شد و آن را به علی بن ابی طالب
- کرم الله وجهه - پوشاند. و گاهی علی - کرم الله وجهه - آن را می پوشید و بر پیامبر
وارد می شد و حضرت ﷺ می فرمود: «أتاکم علی فی السحاب» [علی در سحاب
نزد شما آمد] یعنی در عمامه ای که آن را پیامبر به ایشان هدیه کرده بود.

امینی می گوید: این است معنای آنچه که به شیعه نسبت می دهند که می گوید:
«علی در سحاب است»، و بر خلاف ادعای ملطی هیچ کس از شیعه آن را به غیر

۱ - ابن اثیر در نهایه ۲: ۱۶۰ [۳۴۵/۲] می گوید: «اسم عمامه پیامبر ﷺ سحاب بود».

۲ - الفردوس بمأثور الخطاب [۷۸/۳، ح ۴۲۴۶].

۳ - محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطی شافعی متوفای (۳۷۷).

۴ - التبیه و الرد علی أهل الأهواء والبدع: ۲۶ [ص ۱۹].

۵ - السیره الحلیة ۳: ۲۶۹ [۳۴۱/۳].

معنایی که مقصود بوده، معنا نکرده است، بلکه اهل سنت این جمله را به گونه‌ای دیگر معنا کرده و به شیعه افتراء بسته‌اند و خداوند به حساب آن‌ها رسیدگی خواهد کرد.

پس روز تاجگذاری، گرامی‌ترین روز در اسلام و بزرگترین عید دوستداران امیر مؤمنان علیه السلام است، هم چنان که این روز، زمان برانگیخته شدن کینه و خشم دشمنان اوست.

﴿وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۖ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۖ وَوُجُوهُ يُومَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۖ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾^(۱).

[چهره‌هایی در آن روز گشاده و نورانی است * خندان و مسرور است * و صورت‌هایی در آن روز غبارآلود است * و دود تاریکی آن‌ها را پوشانده است].

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت

این بحث را به انگیزه نیاز به اثبات صحت حدیث غدیر و اثبات تواتر آن مطرح نمی‌کنیم؛ زیرا ذات این حدیث و جوهره قائم به نفس آن از هر گونه بحثی بی نیاز است.

با وجود اینکه راویان بسیاری از سندهای این حدیث، راویان دو کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» هستند، چه کسی می‌تواند صحت این حدیث را انکار کند؟!

و با توجه به اینکه هر دور و نزدیکی، شاهد این حادثه بوده و آن را روایت کرده و بیشتر نویسندگان حدیث و تاریخ و تفسیر و کلام آنرا نگاشته‌اند، و برخی نیز درباره آن کتابهای مستقلی نوشته‌اند، چه معاندی می‌تواند این حدیث را که با صرف نظر از برخی اختلاف واژه‌ها، تواتر لفظی دارد، و در تفصیلش تواتر معنوی، و در برخی شونش تواتر اجمالی دارد^(۱)، رد کند؟!

۱ - [«خبر متواتر»: عبارت است از اخبار جمعی که - به لحاظ امتناع عادی توافق آنها بر دروغ - موجب اطمینان به درستی خبر گردد. خبر متواتر، به متواتر لفظی، معنوی و اجمالی تقسیم می‌شود. به خبری «متواتر لفظی» گفته می‌شود که لفظ یا الفاظ معین آن به حدّ تواتر نقل شده باشد مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر. در متواتر معنوی، خبر با الفاظی مختلف نقل شده لیکن مضمون و معنای همه آنها یکی است؛ اعمّ از آنکه آن معنای واحد، معنای مطابقی الفاظ باشد یا معنای التزامی؛ مثل اخباری که درباره شجاعت امیر المؤمنین وارد شده است که الفاظ، گوناگون است ولی از مجموع آنها، معنای واحد که شجاعت علی علیه السلام باشد استفاده می‌شود. »

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر..... ۹۳

مرحوم علامه امینی رحمته اللہ علیہ در کتاب الغدیر^(۱) (۴۳) نفر از کسانی که قائل به صحت و تواتر این حدیث اند را بر شمرده است؛ برخی از آنها از این قرارند:

۱- حافظ أبو عیسیٰ ترمذی، متوفای (۲۷۹).

وی در کتاب روایی خود پس از ذکر حدیث غدیر گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح»^(۲) [این روایت، حدیثی حسن و صحیح است].

۲- حافظ ابن عبد البر قرطبی، متوفای (۴۶۳).

وی در کتاب «استیعاب»^(۳) پس از ذکر حدیث مؤاخاة [برادری علی رضی اللہ عنہ با پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم] و دو حدیث ولایت و غدیر گفته است: «هذه كلها آثار ثابتة» [تمام این روایات، آثاری ثابت هستند].

۳- فقیه أبو الحسن بن مغازلی، شافعی، متوفای (۴۸۳).

وی در کتاب «مناقب»^(۴) پس از نقل حدیث از استاد خود أبو القاسم فضل بن محمد اصفهانی - گفته است:

أبو القاسم بر این باور است که این روایت، حدیثی صحیح از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

⇒ «متواتر اجمالی» (قدر متیقن) به خبری اطلاق می شود که با الفاظ و مضامینی گوناگون - بر حسب سعه و ضیق دلالت - نقل شده باشد، به گونه ای که از مجموع نقلها علم اجمالی به صدور بعضی از آن الفاظ از معصوم صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شود؛ مانند اینکه مضمون یک روایت حجیت خبر مؤمن، و مضمون روایتی دیگر حجیت خبر ثقه، و مضمون روایت سوم حجیت خبر عادل باشد، که از مجموع این سه مضمون، علم به حجیت خبر عادل - به جهت قدر متیقن بودن آن - حاصل می شود؛ ر.ک: اصول الفقه، مظفر ۲/۶۲ - ۶۳، اصطلاحات الأصول، مشکینی ۱۴۲/۱۴۳ - ۱۴۳، فرهنگ فقه فارسی ۲/۶۴۸ - ۶۴۹]. ۱- [نگاه کن: الغدیر ۱/۵۴۳ - ۵۷۲].

۲- سنن ترمذی ۲: ۲۹۸ [۵/۵۱۹، ح ۳۷۱۳].

۳- الاستیعاب ۲: ۳۷۳ [قسم سوم ۱۰۹۸ - ۱۱۰۰، شماره ۱۸۵۵].

۴- مناقب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ [ص ۲۷، ح ۳۹].

است، و حدود صد نفر من جمله عشرة مبشرة آن را روایت کرده‌اند. و آن، حدیثی ثابت است و هیچ اشکالی ندارد. این فضیلت ویژه علی علیه السلام است و هیچ کس با وی در آن شریک نیست.

۴- حجة الاسلام أبو حامد غزالی، متوفای (۵۰۵). وی در کتاب «سر العالمین»^(۱) می‌نویسد:

حجت [برهان و دلیل] پرده از رخ خود برداشته است، و همگان بر متن حدیث از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، اتفاق نظر دارند. ایشان در بخشی از این خطبه فرموده‌اند: «من كنت مولا فعلي مولا»، و عمر [در مقام تبریک به حضرت علی علیه السلام] گفته است: بَخْ بَخْ [به به، خوشا، آفرین].

۵- ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (۶۵۵). وی در شرح «نهج البلاغه»^(۲) این حدیث را از روایات همگانی و معروف در فضایل امیر مؤمنان علیه السلام برشمرده است.

۶- حافظ ابن حجر عسقلانی، متوفای (۸۵۲). وی در کتاب «فتح الباری»^(۳) می‌گوید:

و اما حدیث «من كنت مولا فعلي مولا»، را ترمذی و نسائی روایت کرده‌اند، و این حدیث جداً دارای طُرُق فراوانی است که ابن عقده در کتابی مستقل همه آنها را گرد آورده است، و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن هستند. از امام أحمد برای ما نقل شده که گفته است: برای هیچ یک از صحابه به تعداد فضایل علی ابن ابی طالب، فضیلت نقل نشده است.

۱- سر العالمین: ۹ [ص ۲۲].

۲- شرح نهج البلاغه ۲: ۴۴۹ [۱/۱۶۶، خطبه ۱۵۴].

۳- فتح الباری ۷: ۶۱ [۷/۷۴].

۷- حافظ جلال الدین سیوطی، شافعی، متوفای (۹۱۱).

وی گفته است: «این حدیث متواتر است». و بسیاری از علمای بعدی، آن را از وی روایت کرده‌اند.

۸- حافظ شهاب الدین بن حجر هیتمی مکی، متوفای (۹۷۴)^(۱).

۹- سید محمود آلوسی بغدادی، متوفای (۱۲۷۰)^(۲).

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ خَلَوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^(۳).

[و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حدّ تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست. * اگر از بیشتر کسانی که در روی زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ (زیرا) آنها تنها از گمان پیروی می‌نمایند، و تخمین و حدس (واهی) می‌زنند].

۱- الصواعق المحرقة: ۲۵ و ۷۳ [ص ۴۲ و ۴۳ و ۱۲۳]؛ شرح متن الهمزية في مدح خير البرية:

۲۲۱ [ص ۲۴۵]. ۲- روح المعاني ۲: ۲۴۹ [۶/۶۱].

۳- أنعام: ۱۱۵ و ۱۱۶.

داوری پیرامون سند حدیث

﴿وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾^(۱)

[و در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن! و از

هوسهای آنان پیروی مکن!]

در اینجا گروهی از مردان بزرگ علم، به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده‌اند و قبلاً^(۲) دانستی که از اصحاب، کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند و ما به روایت آنان دسترسی پیدا کردیم، (۱۱۰) نفر می‌باشند. هرگز از پیامبر خدا ﷺ حدیثی نخواهید یافت که به این حدّ از یقین و تواتر و ثبوت رسیده باشد.

شمس الدین جزری در خصوص اثبات تواتر این روایت، رساله‌ای جداگانه نوشته و منکر آن را جاهل دانسته است، و حقّ هم همین است. و فقیه ضیاء الدین مقبلی نیز می‌گوید: «اگر این حدیث معلوم نباشد دیگر در دین چه چیزی معلوم خواهد بود».

و بدخشی می‌گوید: «این حدیث، صحیح و مشهور است، و به جز شخص متعصب و منکر که اعتباری به سخنانش نیست، درباره صحت آن بحث نمی‌کند»^(۳). ولی در لابه‌لای تعصبات و از پس پرده‌های کینه و عقده، انسان‌های پستی وجود دارند که جدایی از مولای ما امیرمؤمنان صلوات الله علیه آنان را واداشته

۱- مائده: ۴۹. ۲- در ص ۲۲ از این کتاب.

۳- تَزُولُ الْأَبْرَارِ: ۲۱ [ص ۵۴].

است که به هر وسیله‌ای شده، با هیاهو و جو سازی این چشمه زلال را تیره و این اطمینان را متزلزل نماید.

از این رویکی منکر صدور حدیث شده است^(۱)، به این بهانه که علی علیه السلام در آن زمان با پیامبر خدا در حج نبوده بلکه در یمن بوده است. و دیگری صحت صدر حدیث را انکار کرده می‌گوید^(۲): صدر حدیث را اکثر راویان نقل نکرده‌اند.

و سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده^(۳) می‌گوید: بدون شک ذیل آن دروغ است. و چهارمی^(۴) در اصل آن خدشه وارد ساخته ولی دعای ملحق به آن را معتبر می‌داند و می‌گوید: فقط احمد بن حنبل آن را نقل کرده است و اما دیگران فقط این بخش اخیر: «اللهم وال من والاه...» از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل نموده‌اند. در حالی که گفتیم: تواتر و صحت آن را همه قبول دارند، و علما بدون توجه به این سر و صداها، نسبت به اعتبار تمام آن، تصریح کرده‌اند.

لذا در این مسئله اجماع وجود دارد و جای بحث و جدال برای آنان باقی نگذاشته است.

در اینجا کسی هست: که یک بار می‌گوید: علمای ما آن را نقل نکرده‌اند^(۵)، و بار دیگر می‌گوید: از طریق روات ثقه نقل نشده، پس صحیح نیست^(۶). و برخی از مقلدان متأخر نیز از او تقلید کرده می‌گویند: «محدثین ثقه آن را نقل

۱- طحاوی در [مشکل الآثار ۳۰۸/۲] و دیگران آن را نقل کرده و جواب دادند.

۲- تفتازانی در مقاصد: ۲۹۰ [۲۷۴/۵] و برخی از متأخرین نیز از او تقلید نمودند.

۳- ابن تیمیّه در منهاج السنّة ۴: ۸۵. ۴- محمّد محسن کشمیری در نجات المؤمنین.

۵- ابن حزم در المفاضلة بین الصحابة گفته است.

۶- ابن تیمیّه در منهاج السنّة ۴: ۸۶ به نقل از ابن حزم در [الفصل ۱۴۸/۴].

نکرده‌اند»^(۱)، در حالی که همین فرد در جای دیگر کتابش می‌گوید: این حدیث متواتر است. ما با این افراد طبق فرمایش خدای سبحان جز با سلام برخورد نمی‌کنیم^(۲). من نمی‌دانم که آیا جهل مانع شده که او علمای اصحابش را شناسد، یا از صحاح و مسانید بی‌اطلاع باشد؟ یا ثقه بودن این شخصیت‌ها را قبول ندارد؟

فإن كان لا يدري فتلك مصيبة وإن كان يدري فالمصيبة أعظم

[اگر نا آگاه است پس این مصیبتی است، و اگر آگاه است (و چنین سخن می‌گوید) پس مصیبت بزرگتر است].

و نیز در میان آنها کسی هست: که نشخوار می‌کند که این حدیث را به جز احمد در مسند خود نقل نکرده است^(۳) و در این کتاب، روایات صحیح و ضعیف هر دو وجود دارد. گویا این فرد غیر از مسند احمد از سایر آثار اطلاعی ندارد، و یا تحقیق و پژوهش در اسناد صحیح و قوی فراوان موجود در صحاح مسانید و سنن و مانند آن، او را بیدار و آگاه نساخته است. و گویا او از آثاری که بزرگان در خصوص احمد و مسندش تألیف کرده‌اند، مطلع نگشته است. و یا سبکی در «طبقات»^(۴) به گوشش نخورده است که می‌گوید: «به راستی احمد مسند را تألیف کرد و آن اصلی از اصول این امت است».

و امام حافظ ابوموسی مدینی اصفهانی شافعی متوفای (۵۸۱) می‌گوید:

مسند امام احمد اصل سترگ و مرجع استوار برای اصحاب حدیث است. و آن، از

۱- هروی نوه میرزا مخدوم بن عبد الباقي در «السهم الثاقبة».

۲- در آن جا که در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می‌گویند] [فرقان: ۶۳].

۳- این را محمّد محسن کشمیری در «نجات المؤمنین» می‌گوید.

۴- طبقات الشافعية ۱: ۲۰۱ [۲/۲۷، شماره ۷].

روایات فراوان و شنیده‌های بی شمار برگزیده شده است؛ بدین جهت امام و تکیه گاه است و هنگام نزاع و اختلاف، ملجأ و مرجع نزاع کنندگان است. و براساس نقل کتزالعمال^(۱)، حافظ سیوطی در مقدمه «جمع الجوامع» می‌گوید: همه روایات مسند احمد مورد قبول است و روایات ضعیف آن نیز همچون روایات حسن است.

و فرد دیگری پیدا شده می‌گوید^(۲): «حدیث غدیر در کتابهای «صحاح» نقل نشده است». غافل از آنکه ترمذی در «صحیح» خود، و ابن ماجه در «سنن» خود، و دارقطنی با چند طریق و ضیاء الدین مقدسی در «المختارة» و... آن را نقل کرده‌اند.

و از همین جا ارزش کلام فردی که با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین، صحت آن را خدشه دار می‌سازد، معلوم می‌شود^(۳). و شخص دیگری^(۴) نیز آمده و صحتش را تأیید، و حسنش را اثبات، و اجماع جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می‌گوید:

چه بسیار حدیث صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده‌اند. و ما می‌گوییم: حتی حاکم نیشابوری کتاب قطوری که حجمش کمتر از صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) نیست به نام «مستدرک الصحیحین» نگاشته است، و در موارد بسیاری با روایاتی که ذهبی در «ملخص» ذکر کرده، توافق دارد. و شما در شرح حال علماء مستدرک‌های دیگری را درباره صحیحین مشاهده می‌کنید.

۱- کتزالعمال ۱: ۳ [۱۰/۱]. ۲- حسام الدین سهارنبوری در «مرافض الروافض».

۳- قاضی عضد الدین در مواقف [ص ۴۰۵]؛ و تفتازانی در شرح المقاصد [۲۷۴/۵].

۴- شیخ محمود بن محمد شیخانی قادری مدنی در «الصرط السوی فی مناقب آل النبی».

و حاکم نیشابوری در «مستدرک» می‌گوید^(۱):

بخاری و مسلم و یا یکی از آن دو، نگفته است که هر حدیثی را که آن دو نقل نکرده‌اند، صحیح نیست. و من به یاری خدا احادیثی را که روایان آن ثقه هستند، و شیخان (بخاری و مسلم) - رضی الله عنهما - یا یکی از آن دو به مثل آن، استدلال نموده را، نقل خواهم کرد.

بخاری می‌گوید:

هر روایتی را که در جامع آورده‌ام صحیح است، و روایات صحیح دیگری هست که بخاطر طولانی شدن نیاورده‌ام.

و مسلم می‌گوید:

من همه روایات صحیح را در اینجا نیاورده‌ام، بلکه آن بخشی را که اجماعی بوده یاد آور شده‌ام.

از این رو، نقل نکردن بخاری و مسلم حدیثی را که اجماع بر صحت و تواتر وجود دارد، اگر نگوییم نقص بر آن دو کتاب و نویسندگان آن است، سبب خدشه دار شدن آن حدیث نمی‌شود.

و بر انسان آگاه و بصیر، پوشیده نیست: اولین کسی که بر خلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی^(۲) است در حالی که خود می‌گوید: امت اسلامی بر خطا و اشتباه اجتماع نمی‌کنند.

و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده، سخن او را برای خدشه دار ساختن حدیث، مدرک قرار داده و غیر از سخن او ذره‌ای خدشه در آن نیافته است، به جز سخن خودش که بر آن افزوده و گفته است: «از بخاری و ابراهیم حرّانی و از

۱- المستدرک علی الصحیحین ۱: ۲ [۴۱/۱].

۲- نظر عموم درباره وی را پس از پایان محاکمه و داوری خواهی شناخت.

دسته‌ای از حدیث شناسان نقل شده است که آنان به آن حدیث طعنه وارد نموده و آن را ضعیف شمرده‌اند. غافل از گفتار خودش در «منهاج السنّة»^(۱) که می‌گوید:

«قضية غدیر در بازگشت پیامبر خدا ﷺ از حجة الوداع رخ داد، و مردم بر این قضیه اجماع و اتفاق دارند.

پس از او عده‌ای مانند تفتازانی، قاضی ایجی، و قوشجی و سید جرجانی، که دوری از حق در نظرشان زیبا جلوه کرده، از وی تقلید نموده و بر دروغ و افترا افزوده‌اند»^(۲)، و در ردّ حدیث به دلیل عدم نقل صحیحین اکتفا نکرده، و به دروغ ابن تیمیّه در نسبت طعنی که به بخاری و حرانی داده بسنده نکرده‌اند. و یا بخاطر بی اعتبار بودن ابن تیمیّه نزد آنان، نسبت دادن این مطلب به بخاری و حرانی خوشایندشان نبوده است. و قاطعانه گفته‌اند: «ابن داود و ابوحاتم سجستانی بر این روایت خدشه کرده‌اند».

و به دنبال آنها ابن حجر پا به عرصه گذاشته و علاوه بر ابوداود و سجستانی واژه «غیرهم» را بر آن اضافه کرده است. و آنگاه که هروی به دنیا آمد، سجستانی را حذف کرده و به جای او واقدی و ابن خزیمه را قرارداده است. او در «السهم الثاقبة» می‌گوید:

بسیاری از امامان حدیث در صحت این حدیث خدشه وارد کرده‌اند؛ مانند ابوداود، واقدی و ابن خزیمه و دیگر ثقات.

۱ - منهاج السنّة ۴: ۱۳.

۲ - [در متن کتاب ضرب المثل: «زاد ضفناً علی ایالة» بکار رفته که برای توضیح آن به ص ۶۲ از همین کتاب مراجعه کن].

نمی‌دانم چه عاملی آنان را نسبت به خدای رحمان گستاخ ساخته است؟
 ﴿وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى﴾^(۱) [و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست
 خورده) می‌شود!].

چه بگویم درباره‌ی گوینده پرگویی که این نسبت‌های ساختگی را به امامان
 حدیث و حافظان سنت می‌بندد!

آیا یک نفر پیدا نمی‌شود که از اینها پرسد مدرک و مرجع شما در این نقل‌ها
 و نسبت‌ها چیست؟ آیا در کتابی مشاهده کرده‌اند؟ پس آن چه کتابی است و
 کجاست؟ و چرا نام آن را نمی‌برند؟ و یا اگر از بزرگان و اعلام روایت می‌کنند
 پس چرا سند آن را ذکر نکرده و نام آنان را نمی‌برند؟

آیا نباید از این‌ها پرسید که چگونه خدشه و طعن بخاری و هم فکرائش در
 این حدیث، بر گروه انبوه حفاظ و بزرگان و استادان فن از قرن اول تا هفتم و
 هشتم که قرن ابن تیمیّه و مقلدانش می‌باشد، مخفی مانده است؟ و احدی لب به
 آن نگشوده؟ و در هیچ کتاب و مسندی از آن اثری یافته نشده است؟ و یا آنان
 بدان واقف شده‌اند، ولی در بازار حق، برای آن ارزشی ندیده‌اند و از این رو بدان
 توجه نکرده‌اند؟

گذشته از این‌ها، آیا انکار تواتر آن در چارچوب حقیقت قرار دارد؟ و آیا
 این سخن که: «شیعه از یک سو بر اعتبار تواتر در ادله امامت اجماع دارد، و از
 سوی دیگر به حدیث غدیر با اینکه خبر واحد است، استدلال می‌کند»^(۲)،
 درست است؟

در حالی که خود همین شخص، حدیث را بخاطر نقل هشت نفر از اصحاب

۱- طه: ۶۱.

۲- تفتازانی در المقاصد: ۲۹۰ [۲۷۲/۵]، وابن حجر در الصواعق: ۲۵ [ص ۴۲]، و مقلدان این دو نفر.

متواتر می‌داند^(۱). و برخی از اهل سنت، تنها نقل چهار نفر از اصحاب را برای تحقق تواتر کافی می‌داند و می‌گوید: مخالفت با آن جایز نیست^(۲)، و به تواتر حدیث «الأئمة من قریش»^(۳) [امامان از قریش هستند] یقین داشته می‌گوید: این روایت را انس بن مالک، و عبدالله بن عمر، و معاویه، نقل کرده‌اند، و جابر بن عبدالله و جابر بن سمره و عبادة ابن صامت نیز آن را نقل به معنا نموده‌اند. این، دیدگاه مشهور آنان در تعریف تواتر است، اما وقتی به حدیث غدیر می‌رسند برای تواتر حدیث، سقفی را تعیین می‌کنند که روایت (۱۱۰) نفر از اصحاب و بلکه بیشتر، به آن نمی‌رسد.

واز شگفتیهای روزگار: ابتکار احمد امین در کتاب «ظهر الاسلام»^(۴) است که می‌گوید: شیعه حدیث غدیر را از براء بن عازب نقل می‌کند. و تو خود می‌دانی که سهم روایت براء در نقل علمای اهل سنت از او، خیلی بیشتر از روایات سایر اصحاب است؛ زیرا حدود چهل نفر از علمای برجسته آنان روایت او را نقل کرده‌اند؛ از جمله احمد و ابن ماجه و ترمذی و نسائی و ابن ابی شیبه و امثال آنان، که بخش عمده‌ای از سندهای آن صحیح، و روایانش همه ثقه هستند^(۵).

ولی احمد امین برای ساقط کردن حجّیت آن، خوش داشته که آن را تنها به شیعه نسبت دهد. و این برای او شیوه‌ای تازه نیست؛ زیرا وی در صفحات

۱- ر.ک: الصواعق: ۱۳ [ص ۲۳].

۲- ابن حزم در المُحَلّی [۶/۹ مسئله ۱۵۱۱] در مسئله عدم جواز فروش آب می‌گوید: «این چهار نفر، از اصحاب رضی الله عنهم هستند و این نقل، متواتر است و مخالفت با آن جایز نیست».

۳- ر.ک: الفصل ۴: ۸۹. ۴- ظُهر الإسلام: تعلیقه ص ۱۹۴.

۵- به الغدیر [۴۹/۱ - ۵۲] مراجعه فرمایید.

کتابهای خود بنام «فجر الإسلام»، «ضحی الإسلام»، و «ظهر الإسلام» از اینگونه دروغ پردازی ها فراوان دارد.

«كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا * فَلَقَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ
عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»^(۱)

[نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود! آنها فقط دروغ می گویند! * گویی می خواهی بخاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!].

دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی متوفای (۲۵۶)

چه بنویسم درباره شخصیتی که همه فقهای عصرش برگمراه کتندگی او اجماع کرده، و از او بدگویی نموده، و مردم را از نزدیک شدن به او بر حذر داشته‌اند، و بخاطر وجود گمراهی و انحرافات در آثار و تألیفاتش فتوا به سوزاندن آنها داده‌اند؛ آنگونه که در «لسان المیزان»^(۱) آمده است. و آلوسی در تفسیرش از او چنین یاد می‌کند: «الضالّ المضلّ»^(۲) [گمراه و گمراه کننده].

و چه بگویم درباره نویسنده‌ای که از دروغ بستن به خدا و پیامبرش ﷺ، و از گستاخی نسبت به مقدسات شرع نبوی، و نسبت دادن هر نوع فحشا و فساد به مسلمانان، و طرح سخنان باطل و نظرات پوچ، هیچ باکی ندارد.

و چه بگویم درباره گوینده پرگویی که ریشه سخنانش نامعلوم، و نظراتش خارج از کتاب و سنت است. و هنگام فتوا دادن به ناحق فتوا می‌دهد، و هنگام حکم کردن دروغ می‌گوید و مسائلی را به امت اسلامی نسبت می‌دهد که آنان از آن مبرا هستند، و مطالبی به امامان و حافظان مذهب می‌بندد که از آن بسیار دور می‌باشند. و آثار و نوشته‌های این شخص، نشان دهنده گمراهی او و مؤید نظرات عموم است. و اینک نمونه‌هایی از دیدگاه‌های او:

در کتاب فقهی خود «المحلّی»^(۳) می‌گوید:

مسئله: اگر میان اولیای مقتول، غایب یا صغیر یا دیوانه باشد فقها درباره او

اختلاف نظر دارند.

۱- لسان المیزان ۴: ۲۰۰ [۲۲۹/۴، شماره ۵۷۳۷].

۲- تفسیر آلوسی ۲۱: ۷۶. ۳- المحلّی ۱۰: ۴۸۲.

سپس از ابوحنیفه نقل می‌کند که وی می‌گوید: «ولّی کبیر حق دارد قاتل را بکشد و منتظر بزرگ شدن بچه‌های صغیر نماند».

و از شافعی نقل می‌کند: «اگر یکی از اولیای مقتول بزرگ باشد نمی‌تواند درخواست قصاص کند تا اولیای صغیر او بالغ شوند». آنگاه به شافعی اشکال کرده، می‌گوید: حسن بن علی با وجود این که علی فرزندان صغیر داشت، عبدالرحمن بن ملجم را قصاص کرد (و منتظر بالغ شدن آنها نماند). و پس از آن می‌گوید:

قیح قضیة کشتن ابن ملجم به همان صورت که حنفی‌ها شافعی‌ها را تقبیح کرده‌اند به خودشان بر می‌گردد؛ زیرا آنها در این مسئله با مالکی‌ها توافق دارند و می‌گویند: هرکس بر اساس رأی و اجتهادش دیگری را بکشد، قصاص ندارد. و همه ائمت اتفاق نظر دارند که عبدالرحمن بن ملجم، علی علیه السلام را بر اساس اجتهاد و با این باور که عملش صحیح می‌باشد، کشت و عمران بن حطان شاعر فرقه صُفَرِیّه^(۱)، در این باره می‌گوید:

یا ضربة من تقی ما أراد بها
إلا لیبلغ من ذي العرش رضوانا
إنی لأذکره حیثاً فأحسبه
أوفی البریة عند الله میزاناً

[من گاهی درباره ضربتی که انسان پارسا از آن قصدی جز رضای خدا نداشت فکر می‌کنم، و کفّه عمل او را نزد خدا از همه مردم سنگین‌تر می‌یابم].

۱ - [به ضمّ صاد یا کسر آن؛ زبیدی در تاج العروس می‌نویسد: «صفریّه گروهی از خوارج هستند. برخی گفته‌اند: منسوب به عبدالله بن صفار است؛ بر این اساس واژه «صفریّه» از نسبتهای نادر و شاذّ خواهد بود. و جوهری گفته است: منسوب به رئیس آنها زیاد بن أصفر است. و یا به خاطر زردی رنگشان این واژه در موردشان بکار می‌رود. و یا به خاطر خالی بودنشان از دین به آنها «صفریّه» می‌گویند که در این صورت باید به کسر صاد خوانده شود؛ می‌گویند: مردی از آنها در زندان با رفیقش نزاع کرد و به او گفت: «أنت والله صفر من الدین» و از آن پس صفریّه نامیده شدند؛ نگاه کن: تاج العروس ۹۹/۷، الملل والنحل، شهرستانی ۱: ۱۳۷].

دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی ۱۰۷

و حنفی‌ها در مخالفت با حسن بن علی، همان مذمتی را متوجه خود ساختند که متوجه شافعی‌ها ساخته بودند، و تیرهایی را که پرتاب کرده بودند، به سوی خودشان بازگشت، و چاهی را که کنده بودند، خود در آن افتادند^(۱).

با من بیا و از هر مسلمانی می‌خواهی، پیرسیم که آیا این سخن بی دلیل با فرمایش پیامبر ﷺ خطاب به علی علیه السلام: «قاتلك أشقى الآخرين» [قاتل تو شقی‌ترین امت آخر الزمان است]، و در عبارتی دیگر: «أشقى الناس» [شقی‌ترین مردم] و در عبارت سوم: «أشقى هذه الأمة كما أن عاقر الناقة أشقى ثمود» [شقی‌ترین این امت است، همچنان که عاقر ناقة شقی‌ترین قوم ثمود بود] سازگاری دارد؟!

حافظان برجسته، و بزرگان و امامان، این حدیث را نقل کرده‌اند و طبق تعریف ابن حزم برای تواتر، این حدیث در حدّ تواتر است؛ از راویان این حدیث است: احمد امام حنبلی‌ها در «مسند»^(۲) و نسائی در «خصائص»^(۳)، و ابن قتیبه در «الإمامة والسياسة»^(۴)، و حاکم در «مستدرک»^(۵).

و آیا این سخن با این فرمایش پیامبر خدا ﷺ خطاب به علی علیه السلام سازگاری دارد؟! آنجا که می‌فرماید: «ألا أخبرك بأشدّ الناس عذاباً يوم القيامة؟ قال: أخبرني يا رسول الله!» [آیا می‌خواهی از کسی که در روز قیامت گرفتار بدترین عذاب می‌باشد خبر دهم؟ عرض کرد: آری یا رسول الله!].

۱ - و این مطلب را ابن حجر در کتاب تلخیص الحبر فی نقل أحادیث الرافعي الكبير - چاپ هند سال (۱۳۰۳ هـ) - ۴۱۶: [۴/۴۶] نقل نموده است.

۲ - مسند احمد ۴: ۲۶۳ [۵/۳۲۶، ح ۱۷۸۵۷].

۳ - خصائص امیر المؤمنین: ۳۹ [ص ۱۶۲، ح ۱۵۳]، و در السنن الکبری [۵/۱۵۳، ح ۸۵۳۸].

۴ - الإمامة والسياسة ۱: ۱۳۵ [ص ۱۳۹].

۵ - المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۴۰ [۳/۱۵۱، ح ۴۶۷۹]، و همین طور در تلخیص آن.

«قال: فَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَاقِرُ نَاقَةِ ثُمُودَ، وَخَاضِبُ لَحْيَتِكَ بِدَمِ رَأْسِكَ»
[سخت‌ترین عذاب روز قیامت برای عاقر ناقة ثمود و خضاب کننده محاسن
توباخون سرت است].

این روایت را ابن عبد ربّه در «العقد الفريد»^(۱) نقل کرده است.
و آیا با این فرمایش حضرت ﷺ سازگار است: «قاتلك شبه اليهود وهو يهود»؟
[قاتل تو به یهود شباهت دارد، و او خود یهودی است].
این روایت را ابن عدی در «کامل» و نیز ابن عساکر آن گونه که در ترتیب
جمع الجوامع^(۲) آمده، نقل کرده‌اند.

ای کاش می‌دانستم که کدام اجتهاد، منجر به قتل امام واجب الطاعة می‌شود؟!
یا کدام اجتهاد اجازه می‌دهد که کشتن آن امام را مهریه زنی^(۳) از خوارج که
شقی‌ترین فرد قبیله مراد عاشقش شده، قرار داد؟! و یا در برابر روشن‌ترین نصّ
پیامبر، چه جایی برای اجتهاد است؟

و اگر باب چنین اجتهادی باز باشد، آنگاه به قتل همه انبیا و خلفا نیز سرایت
خواهد کرد، حال آنکه ابن حزم هرگز راضی نخواهد شد که قاتل عمر و قاتلان
عثمان مجتهد باشند، و ما نیز چنین سخنی نمی‌گوییم.

و ای کاش می‌دانستم که کدامین امت، بر معذور بودن عبدالرحمن بن ملجم
در این جنایت هولناک، اجماع دارد؟

ای کاش او آنها را به ما نشان می‌داد (ولی هرگز نمی‌تواند نشان بدهد)؛ زیرا

۱- العقد الفريد ۲: ۲۹۸ [۱۵۵/۴]. ۲- كثر المتألم ۶: ۴۱۲ [۱۳/۱۹۵، ح ۳۶۵۸۲].

۳- ر. ک: الإمامة والسياسة ۱: ۱۳۴ [۱۳۷/۱]؛ تاريخ طبري ۶: ۸۳ [۱۴۴/۵]؛ المستدرک ۳:

۱۲۳ [۱۵۴/۳، ح ۴۶۹۰].

از این نقل‌های دروغین نزد امت اسلامی اثری دیده نمی‌شود، مگر از خوارج که آنها نیز از دین خارجند. و ابن حزم از آنان پیروی نموده و به شعر شاعرشان عمران، استدلال کرده است.

خدایا! تو خود می‌دانی که عمران بن حطان کیست؟! و حکمش در بی‌گناه جلوه دادن ابن ملجم در ریختن خون امام پاک، امیر مؤمنان علیه السلام چه ارزشی دارد؟! گفتار او چه ارزشی دارد تا به آن استدلال شده، و پایه و اساس احکام اسلام قرار داده شود؟ و فقیهی همچون ابن حزم در دین چه مقام و جایگاهی دارد؟! آنگاه که از امثال عمران پیروی می‌کند، نظر او را در دین خدا اعمال می‌کند، و به استناد آن با روایات صریح، صحیح و ثابت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، مخالفت ورزیده، آنها را رد می‌کند، و امت اسلامی را هدف تیرهای دشنام یک فرد خارج از دین قرار می‌دهد. در حالی که معاصر او قاضی ابوطیب طاهر بن عبد الله شافعی^(۱) درباره عمران و مذهبش چنین می‌گوید:

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱ - إني لأبرأ مما أنت قائله | عن ابن ملجم الملعون بُهتاناً |
| ۲ - يا ضربة من شقي ما أراد بها | إلا ليهدم للإسلام أركاناً |
| ۳ - إني لأذكره يوماً فآلعه | دنیا وألعن عمراناً وحطاناً |
| ۴ - عليه ثم عليه الدهر متصلاً | لعائن الله إسراراً وإعلاناً |
| ۵ - فأنتم كلاب النار جاء به | نص الشريعة برهاناً وتبياناً ^(۲) |

۱ - وی از فقهای شافعی است، ابن خلکان در تاریخ خود ۱: ۲۵۳ [۵۱۲/۲ شماره ۳۰۷] درباره وی می‌گوید: «او ثقة، راستگو، متدین، پارسا، آگاه به اصول فقه و فروع آن، محقق در علم فقه، پاک دل، خوش خلق، و مذهبی درست داشته و به شیوه فقها شعر می‌گفته است، در آمل در سال (۳۴۸) متولد و در بغداد در سال (۴۵۰) وفات یافته است».

۲ - مروج الذهب ۲: ۴۳ [۴۳۵/۲].

[۱] - به راستی که من از گفتار دروغین تو درباره این ملجم بیزاری می جویم. ۲- وای از آن ضربتی که شقی به قصد انهدام ارکان اسلام زد. ۳- من هر روز که آن را بخاطر می آورم به آن شخص پست و عمران و حطّان، لعنت می فرستم. ۴- تا جهان باقی است لعنت های آشکار و پنهان خدا بر او باد. ۵- و طبق نص صریح شرع، یعنی برهان قاطع عقل و دلیل محکم کتاب، شما دو نفر سگان آتشید].

علاوه بر اینها، عمل امام مجتبی علیه السلام در کشتن ابن ملجم و تأیید آن از سوی مسلمانان اعم از اصحاب و تابعین - به گونه ای که هر یک از آنان مشتاق بود که خود ابن ملجم را به قتل برساند - نشان می دهد که عمل ابن ملجم ملعون عملی نبوده که اجتهاد در آن راه داشته باشد، چه رسد به اینکه آن را توجیه کرده و عمل نیک بدانیم. و بر فرض اگر اجتهادی نیز بوده، آن اجتهاد در برابر نصوص فراوان بوده است.

بنابراین، مصلحت عموم مسلمانان اقتضا می کرد که ریشه این جرثومه فساد کنده شود، و این وظیفه تک تک مسلمانان بوده است، لکن امام آن زمان و سرور جوانان، حضرت امام مجتبی علیه السلام در این فضیلت همچون سایر فضایل بر دیگران پیشی گرفته (و ریشه فساد را کنده است).

به راستی میان ابن حزم و ابن حجر چقدر فاصله است؛ ابن حزم عمل ابن ملجم را توجیه کرده و حق جلوه می دهد، و ابن حجر از ذکر نام او در کتاب خود «لسان المیزان»^(۱) عذر خواهی کرده و او را آدم کش و خون ریز توصیف می کند، و در «تهذیب التهذیب»^(۲) می گوید: او از بقایای خوارج بوده است.

نمونه دیگر از نظرات ابن حزم:

وی در کتاب «الفصل» درباره مجتهدی که خطا می‌کند، می‌گوید^(۱):

و عمار رضی الله عنه را ابو غادیه یسار بن سبج سلمی کشت. عمار در بیعت رضوان حضور داشت، او از کسانی است که خداوند گواهی داده است که از قلبش آگاه است، و آرامش و سکینه در دلش قرار داده، و از او راضی است. و ابو غادیه رضی الله عنه او را طبق اجتهادش کشت، گرچه خطا و زیاده روی کرد و چون در اجتهاد، خطا کرده، فقط یک ثواب به او داده می‌شود.

و ابو غادیه مثل قاتلان عثمان رضی الله عنه نبوده است؛ چون قاتلان عثمان مجال اجتهاد نداشته‌اند؛ زیرا عثمان نه کسی را کشته بود، نه محارب بوده، نه مقاتل و مدافع، و نه زنا محصنه انجام داده بود و نه مرتد شده بود تا توجیهی برای جنگ با او وجود داشته باشد، بلکه آنان گروهی فاسد و محارب و خون ریز بوده‌اند که ظالمانه و عامدانه و عالمانه، به ناحق خونی را ریختند و آنان انسانهایی فاسق و ملعون هستند.

من برای اجتهاد ابو غادیه که از انسانهای بی‌نام و نشان دنیا، و افراد پست جامعه و ته مانده عصر پیامبر است معنایی پیدا نکردم. از وی جز با واژه «جهنی» یادی نشده است، و در هیچ کتابی مطلبی درباره او که نشان دهنده اجتهاد او باشد، ذکر نشده است. و به جز نقل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «دماؤکم و أموالکم حرام» [خون و مال شما حرام است] و نیز: «لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض» [مبادا پس از من کافر شده گردن یکدیگر را بزنید]، چیزی از دانش الهی از او نقل نشده است! و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از او در شگفت بودند که چگونه او با

اینکه این سخن را از پیامبر خدا ﷺ شنیده، عمار را می‌کشد^(۱)! هیچ یک از بزرگان دین تا زمان ابن حزم حرفی از اجتهاد ابو غادیه به زبان نیاورده‌اند. و از آن گذشته من نمی‌دانم اجتهاد در برابر سخنان صریح پیامبر ﷺ درباره عمار چه معنایی دارد؟! منظورم روایت صحیح، و ثابت و متواتر^(۲) پیامبر خدا ﷺ درباره عمار نیست که می‌فرماید: «تقتلك الفئة الباغية» [تو را گروه ستمکار می‌کشد] و در لفظی: «الناكبة عن الطريق» [منحرف از راه حق تو را می‌کشد]. گرچه همین روایت نیز مجالی برای اجتهاد و توجیه قتل او نمی‌گذارد؛ زیرا قاتلش به هر نحوی که آن را توجیه کند، متجاوز به او و منحرف از راه حق است. و ما اجتهادی را که مجوز عدوان و تجاوزی که عقل مستقل آن را قبیح می‌شمارد، و دین الهی نیز قبیح آن را تأیید می‌کند، به رسمیت نمی‌شناسیم.

و هر چند معاویه هنگامی که عبدالله بن عمر حدیث را برای معاویه نقل کرد، و عمرو بن عاص خطاب به او گفت: ای معاویه آیا سخن عبدالله را نشنیدی؟ جنایت خود را چنین توجیه یا رد کرد: «إِنَّكَ شَيْخٌ أُخْرِقَ، وَلَا تَزَالُ تُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ، وَأَنْتَ تَرَحُّضُ فِي بَوْلِكَ، أَنْحَنُ قَتْلَاهُ؟ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيٌّ وَأَصْحَابُهُ جَاؤُوا بِهِ حَتَّى أَلْقَوْهُ بَيْنَ رَمَاحِنَا»^(۳) [تو پیرمرد خرفتی هستی. دائماً این حدیث را می‌خوانی، در حالی که خود را با ادرارت شستشو می‌دهی، مگر ما او را کشتیم؟ (نه ما نکشتیم) بلکه او را علی و یارانش کشتند که به میدان جنگ آوردند و در میان نیزه‌های ما انداختند]. و نیز با این سخن خود: «أَفَسَدَتْ عَلَيَّ أَهْلُ الشَّامِ، أَكُلَّ مَا سَمِعْتُ مِنْ

۱- الاستیعاب ۲: ۶۸۰ [بخش چهارم/ ۱۷۲۵، شماره ۳۱۰۹]؛ والاصابة ۴: ۱۵۰ [شماره ۸۸۱].

۲- ابن حجر در اصابه ۲: ۵۱۲ [شماره ۵۷۰۴] و تهذیب التهذیب ۷: ۴۰۹ [۳۵۸/۷، شماره ۶۶۵] تواتر این روایت را نقل کرده است.

۳- تاریخ طبری ۶: ۲۳ [۴۱/۵]؛ تاریخ ابن کثیر ۷: ۳۶۹ [۲۹۹/۷، حوادث سال ۳۷ هـ].

رسول الله تقوله» [تو اهل شام را علیه من شوارنده‌ای، مگر هر سخنی را که از پیامبر خدا شنیده‌ای باید بگویی؟!].

عمر و گفت: «قُلْتُهَا وَلَسْتُ أَهْلُ الْغَيْبِ، وَلَا أُدْرِي أَنْ صَفِّينَ تَكُونُ، قُلْتُهَا وَعَمَّارُ يَوْمَئِذٍ لَكَ وَلِيٌّ، وَقَدْ رَوَيْتَ أَنْتَ فِيهِ مِثْلَ مَا رَوَيْتَ»^(۱) [آری من گفتم، ولی علم غیب که نداشتم، چه می‌دانستم جنگ صفین اتفاق می‌افتد. من روزی آن را گفتم که عمار با تو دوست بود و خودت نیز همین روایت را مانند آنچه من نقل کردم، درباره او نقل می‌کردی]. و نیز منظورم روایت طبرانی از ابن مسعود از پیامبر ﷺ نیست که فرموده است: «إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ كَانِ ابْنُ سَمِيَّةَ مَعَ الْحَقِّ»^(۲) [هرگاه میان مردم اختلاف پیش آید، فرزند سمیه (عمار) باحق خواهد بود]، هر چند این حدیث دیگر جای بحث و جدال برای کسی باقی نمی‌گذارد؛ زیرا بر اساس این روایت، مخالف عمار، بدون شک بر باطل است، و پس از این روایت صریح و روشن، اجتهادی یافت نمی‌شود که توجیه گر عمل یاران باطل علیه یاران حق باشد. آری منظورم این احادیث نیست، بلکه منظورم حدیثی است که حاکم در «مستدرک»^(۳) و ذهبی در «تلخیص» به سند از عمرو بن عاص نقل، و صحّش را تأیید نموده‌اند.

عمرو بن عاص می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم: «اللَّهُمَّ أَوْلَعْتُ قَرِيْشَ بِعَمَّارٍ، إِنَّ قَاتِلَ عَمَّارٍ وَسَالِبَهُ فِي النَّارِ» [خدوندا قریش را از (ویژگیهای) عمار آگاه ساختم، به راستی کسی که عمار را می‌کشد و اموالش را به یغما می‌برد، در آتش است].

۱- ر.ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲: ۲۷۴ [۲۷/۸، خطبه ۱۲۴].

۲- المعجم الكبير [۹۶/۱۰، ح ۱۰۰۷۱].

۳- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۲۸۷ [۴۳۷/۳، ح ۵۶۶۱]؛ و همچنین در تلخیص آن.

و نیز حدیثی که در «ترتیب الجمع»^(۱) از طریق ابن عساکر^(۲) از «مسند علی علیه السلام» نقل می‌کند: «إِنَّ عَمَّاراً مَعَ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَهُ، يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ، وَقَاتِلُ عَمَّارٍ فِي النَّارِ» [حقیقتاً عمار با حق است، و حق با اوست، و حق هر جا برود عمار با حق است، و قاتل عمار در آتش است].

و روایتی که احمد در «مسند»^(۳) با سند خود با این عبارت نقل می‌کند: «مَنْ يَعَادِي عَمَّاراً يَعَادِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ يَبْغِضُهُ يَبْغِضُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَنْ يَسُبُّهُ يَسُبُّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» [هرکس با عمار دشمنی کند خدای عزوجل با او دشمنی خواهد کرد، و هرکس به او بغض ورزد خدای عزوجل به او بغض خواهد ورزید، هرکس به او دشنام دهد خدای عزوجل به او دشنام خواهد داد].

حال در برابر این روایات صحیح متواتر^(۴) چه جایی برای اجتهاد ابو غادیه می‌ماند؟!

و یا چه جایی برای توجیه ابن حزم می‌ماند که عمل ابو غادیه را نیکو جلوه می‌دهد؟ و چه جایی برای نظریه او در باب اجتهاد ابو غادیه و حکمش به برخورداری او از یک ثواب می‌ماند؟ و حال آنکه طبق نص صریح پیامبر گرامی او در آتش است.

آیا بغض و عداوت یا تحقیری بالاتر از قتل یافت می‌شود؟!

و در کتاب «استیعاب»^(۵) حاشیه «الاصابه» آمده است:

ابو غادیه دوستدار عثمان بود و او قاتل عمار است و هر گاه می‌خواست اجازه

ورود بر معاویه یا غیر او را بگیرد، می‌گفت: قاتل عمار دم در است. و هر گاه از او

۱- کنز العمال ۷: ۷۵ [۵۳۸/۱۳] ح [۳۷۴۱۱].

۲- تاریخ مدینه دمشق [۶۲۲/۱۲]. ۳- مسند احمد ۴: ۹۰ [۵۲/۵] ح [۱۶۳۸۰].

۴- بنابر مبنای ابن حزم در تعریف تواتر در سایر احادیث.

۵- الاستیعاب ۴: ۱۵۱ [قسم چهارم: ۱۷۲۵، شماره ۳۱۰۹].

درباره کشتن عمار پرسیده می‌شد، با بی‌باکی چگونگی کشتن عمار را تعریف می‌کرد. داستان او برای اهل علم تعجب آور است؛ زیرا خود او از پیامبر روایت می‌کند: «لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض»، [پس از من به کفر بازنگردید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند]، با این حال عمار را می‌کشد! اینها همه بیابانگر هدف از پیش طراحی شده‌اند و در کشتن عمار، و آگاهی و اطلاعش از روایت پیامبر اکرم درباره قاتل عمار، و بی‌توجهی به آن و عدم نگرانی و ترس وی از کشتن او است.

لکن او طبعاً پیرو نظر امامش معاویه بوده، و گفتار او را درباره راویان حدیث پیامبر ﷺ تکرار می‌کند که می‌گفته: «تو پیر مرد خرفتی هستی که دائماً این حدیث را نقل می‌کنی، در حالی که خود را با ادرارت شستشو می‌دهی». تو خود به عمق این سخن و مقدار پایبندی گوینده‌اش به سنت پیامبر ﷺ و پیرویش از روایاتی که از سرچشمه وحی الهی صادر می‌شود، از من آگاه‌تری، و پایه و اساس اجتهاد ابوغادیه نیز در ارتکاب این جنایت بر این قبیل سخنان معاویه و امثال آن نهاده شده است.

و بالاترین مدرک ابن حزم درباره قاتلان عثمان: این است که اجتهاد آنان در برابر این نص است: «لا يحل دم امرئ مسلم يشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله إلا بإحدى ثلاث: الثيب الزاني، والنفس بالنفس، والتارك لدينه المفارق للجماعة»^(۱) [ریختن خون مسلمانی که شهادت به کلمه لا اله الا الله و رسالت من بدهد جایز نیست، مگر به یکی از این سه مورد: زن زنا دهنده شوهردار، قتل نفس، و خارج شونده از دینش که از جماعت مسلمین جدا شده است].

۱- بخاری [در صحیح خود ۶/۲۵۲۱، ح ۶۴۸۴]، و مسلم [در صحیح خود ۳/۵۰۶، ح ۲۵]، و... این روایت را نقل نموده‌اند.

ولی او این سخن را درباره قاتل علی علیه السلام، کسانی که با او جنگیدند و قاتل عمار نمی گوید. در حالی که دانستی وضعيت مقاتلان و قاتلان علی علیه السلام و عمار همان گونه است که وی در مورد قاتلان عثمان می پندارد.

وانگهی طبق قانون و اصل او، آنان نیز در اجتهادشان خطا کرده اند؛ پس چرا آنان نیز مانند عبدالرحمن بن ملجم و امثالش از ثواب برخوردار نباشند؟! آری، او می تواند چنین عذری بیاورد که چون این، قاتل علی، و اما آنان قاتل عثمانند!

از اینها که بگذریم همانا نفی مجال اجتهاد در مورد قاتلان عثمان، به زعم ابن حزم در اجتهاد مصیب صحیح است، ولی اجتهاد خطایی درباره قاتلان عثمان نیز جاری می شود، همچنانکه نزد وی در موارد مشابه جاری می شود. و علاوه بر اینها، وی در تحکیم نظریات فاسد خود گرفتار پرتگاهی شده است که اصلاً خوشایندش نیست و آن دشنام اصحاب است؛ آنجا که می گوید: «آنان افرادی فاسق و ملعونند». و بیشتر هم مذهبان او دشنام دهنده اصحاب را گمراه و کافر یا فاسق می دانند و نزد بیشتر امامان مذاهب، دشنام به اصحاب، موجب تعزیر و مجازات است، دشنام دهنده هر کس و از هر فرقه ای باشد بدون استثنا، و این همان اجماع اهل سنت بر عدالت اصحاب است^(۱). خود او در «الفصل» می گوید^(۲):

اگر کسی به اصحاب - رضی الله عنهم - ناسزا گوید و جاهل باشد، معذور است. و اگر برای او حجت و دلیل اقامه شود ولی باز هم نافرمانی نموده و دست از ناسزا

۱ - ر. ک: کتاب الصارم السلول علی شاتم الرسول: ۵۷۲ - ۵۹۲، الإحکام فی أصول الأحکام، آمدی ۲: ۶۳۱ [۱۰۲/۲]، الشرف المؤید ۱۱۲ - ۱۱۹ [ص ۲۳۲ - ۲۴۷].
۲ - الفصل ۳: ۲۷۵.

گویی بر ندارد، فاسق است البته به شرطی که معاند نباشد؛ مانند کسی که زنا یا دزدی می‌کند. و اگر معاند با خدا و پیامبر ﷺ باشد کافر است. نقل شده که عمر رضی الله عنه در محضر پیامبر ﷺ درباره حاطب که مهاجر و بدری بوده، گفت: «دعني أضرب عتق هذا المنافق» [یا رسول الله! اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم]، حال عمر بخاطر تکفیر حاطب، کافر نشد، بلکه در اجتهاد خود خطا کرد؛ پس او مجتهد خطاکننده بوده است نه معاند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «آية النفاق بغض الأنصار» [نشانه نفاق، بغض ورزیدن به انصار است]. و به علی رضی الله عنه فرموده است: «لا يفيضك إلا منافق» [جز منافق، بغض تو در دل ندارد]. و نزد ابن حزم، مجتهدانی از قماش عبدالرحمن بن ملجم و ابو غادیه کم نیستند که در کتاب «فصل» آنان را مجتهد و در اشتباهاتشان مأجور دانسته است؛ می‌گوید^(۱):

ما یقین داریم که معاویه رضی الله عنه و همراهانش مجتهد بوده‌اند که در اجتهادشان خطا کرده‌اند و از یک پاداش برخوردارند.

و معاویه و عمرو بن عاص را مجتهد دانسته، و سپس می‌گوید^(۲):

آنان مانند مفتی‌ها که اجتهاد می‌کنند، در مسائل مربوط به خون اجتهاد کردند. و در میان صاحبان فتوا، برخی قتل ساحر و جادوگر را واجب می‌دانند، و برخی خیر. و برخی قصاص انسان آزاد را در برابر برده لازم می‌دانند و برخی خیر. و عده‌ای کشتن مسلمان را در برابر قتل کافر لازم می‌دانند و برخی خیر. حال باید گفت: اگر پای جهل و کوردلی و مغالطه در میان نباشد، چه فرقی میان اجتهاد اهل فتوا و اجتهاد معاویه و عمرو بن عاص و غیر ایشان است؟!

پاسخ: میان آنان و اهل فتوا خیلی فرق است؛ زیرا اهل فتوا افرادی هستند که ادله برای آنها مشتبه شده، یا ادله برخی نصّ و برخی ظاهرند، هر چند بخاطر اندازه فهم مفتی باشد، یا فتوا دهنده بخاطر صحّت طریق نزد او و یا متضافر بودن سند، دلیلی را قوی تر از ادله دیگر می بیند و بر اساس آن فتوا می دهد.

و در برابر این مفتی، مفتی دیگر بخاطر استنباطش، دیگر دلیل را تقویت کرده و فتوایی بر خلاف فتوای مفتی نخست صادر می کند؛ بنابراین هر یک از این مفتیان طبق نظر خود و بر اساس تسلیم بودن در برابر کتاب و سنت فتوا می دهد. حال میان اهل فتوا و کسانی که با علی علیه السلام به جنگ پرداختند، تفاوت زیادی وجود دارد؛ آنان فتوایشان بر اساس کتاب و سنت است و اینان اجتهادشان در برابر کتاب و سنت؛ مگر کتاب خدای متعال در میان جامعه اسلامی و در برابر دیدگان امت مسلمان نبوده است؟! کتابی که در آن آیه تطهیر بیانگر عصمت پیامبر، و همتایش علی علیه السلام، دختر برگزیده اش و دو فرزندش می باشد، و در آن آیه مباحله که در شأن آنان نازل شده و علی را نفس پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده، وجود دارد، و آیات دیگری که بالغ بر سیصد آیه^(۱) بوده و در شأن امام امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده اند.

آیا به نظر شما ممکن است که خدای سبحان از زبان پیامبرش به مردم اعلام کند که اطاعت از علی علیه السلام اطاعت از اوست و معصیت علی معصیت اوست^(۲)،

۱- ر. ک: تاریخ خطیب ۶: ۲۲۱ [شماره ۳۲۷۵]؛ ابن عساکر [۳۰۹/۱۲] و شرح حال امام علی ابن ابی طالب از کتاب تاریخ دمشق - چاپ تحقیق شده - ۱/ ۲۷۳، ح [۳۲۲]؛ کفایة الکنجی: ۱۰۸ [ص ۲۳۱]؛ الصواعق: ۷۶ [ص ۱۲۷]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: ۱۱۵ [ص ۱۶۱]؛ الفتوحات الاسلامیة ۲: ۳۴۲، نور الأبصار: ۸۱ [ص ۱۶۴].

۲- این روایت را حاکم در مستدرک ۳: ۱۲۱ و ۱۲۸ [۱۳۱/۳] ح ۴۶۱۷، ص ۱۳۹، ح [۴۶۴۱]، و ذهی در تلخیص آن با تأیید صحّت آن، نقل نموده اند.

و با این حال میدان برای اجتهاد باز باشد تا به پشتوانه آن با او جنگ شود، یا به قتل برسد، یا تبعید شود، یا در انتظار عمومی به او دشنام داده شود، یا بر منابر مورد لعن قرار گیرد و یا آشکارا بر علیه او تبلیغات کنند؟!

آیا اندیشه آزاد تو اجازه خواهد داد که حکم کنی، اجتهاد در این موارد مانند اجتهاد و اختلاف اهل فتوا در کشتن ساحر و امثال آن است؟ خود ابن حزم در کتاب «فصل»^(۱) می‌گوید:

اگر مسلمانی برداشتی کند و در آن اشتباه نماید، چنانچه حجتی مخالف نظر او نبوده و حق نیز برای او روشن نشده بود، او معذور است و یک اجر به او می‌رسد؛ زیرا به دنبال حق بوده است و اشتباه او نیز چون عمدی نبوده، براساس سخن خدای متعال: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾^(۲) [اما گناهی بر شما نیست در خطاهایی که از شما سر می‌زند (و بی‌توجه آنها را به نام دیگران صدا می‌زنید)، ولی آنچه را از روی عمد می‌گویید (مورد حساب قرار خواهد داد).] بخشیده شده است. و اگر برداشت و نظرش صحیح و درست باشد، به او دو پاداش داده می‌شود: یکی بخاطر درستی فتوا، و دیگری بخاطر زحمت و رنج جستجوی آن. و چنانچه حجت برای او تمام و حق روشن بوده، ولی بدون دشمنی و عناد با خدا و پیامبرش ﷺ با حق مخالفت کرده، چنین کسی فاسق است؛ زیرا با اصرار بر کار حرام، در برابر خدا گستاخی و تجرّی کرده است. و اگر از روی دشمنی و عناد با خدا و پیامبرش با حق مخالفت کرده باشد، چنین کسی کافر و مرتد بوده، خون و مالش حلال است و در این حکم بین خطای اعتقادی در هر مطلبی از شریعت، و بین خطای فتوایی در هر چیزی که باشد تفاوتی وجود ندارد.

آیا می‌توان حجّیت قرآن را انکار کرد یا آیاتی از آن را که گذشت، نفی نمود؟! یا احتمال داد که همه این حجّت‌های کوبنده، بر آن مجتهدان خطا کار پوشیده مانده و حقّ برای آنان روشن نگشته و حجّتی علیه آنها اقامه نشده است؟! و یا اجتهاد و تأویل به این نصوص روشن نیز سرایت کرده است؟!

افزون بر اینها، روایاتی صریح و قطعی از پیامبر ﷺ پیرامون جنگ و صلح با امیر مؤمنان ﷺ وجود دارد؛ برخی از آنها از این قرارند:

حاکم در «مستدرک»^(۱) از زید بن أرقم از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده است که به علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ فرمود: «أنا حربٌ لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم» [من در حال جنگم با آن که با شما در حال جنگ است، و آشتی‌ام با آن که با شما آشتی است].

و محبّ الدین طبری در «ریاض»^(۲) از ابوبکر صدیق نقل کرده است: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که خیمه‌ای به پا کرده و بر کمان عربی تکیه زده است، و در میان خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ هستند آنگاه پیامبر فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ لمن سالم أهل الخیمة، حربٌ لمن حاربهم، ولیّ لمن والاهم، لا یحبّهم إلّا سعید الجذّ طیب المولد، ولا یبغضهم إلّا شقیّ الجذّ ردیء الولادة» [ای اهل اسلام! من آشتی‌ام با کسی که با اهل خیمه آشتی است، و در جنگم با کسی که با آنها بجنگد، و دوست کسی هستم که با آنان دوستی کند. و آنان را دوست نمی‌دارد مگر کسی که سعادت‌مند و پاک‌زاد باشد، و به آنان بغض نمی‌ورزد مگر کسی که شقاوت‌مند و ولادت‌ی پست داشته باشد].

۱- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۴۹ [۱۶۱/۲، ح ۴۷۱۴]؛ و همچنین در تخلص آن.

۲- الریاض النضرة ۲: ۱۸۹ [۱۳۶/۳].

و نیز حاکم در «مستدرک»^(۱) از جابر بن عبدالله نقل کرده است: از پیامبر خدا ﷺ در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود، شنیدم که فرمود: «هذا أمير البررة، قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخدول من خذله» [این، امیر نیکوکاران، و قاتل فاجران است. هرکس او را یاری کند پیروز، و هر که او را تنها و بی‌کس گذارد خوار است]. و اندکی بعد آن را با صدای بلند اعلام کرد.

و علاوه بر اینها، پیامبر خدا ﷺ پیرامون همین جنگی که ابن حزم فکر می‌کند، معاویه و عمرو بن عاص و پیروانشان طبق اجتهادشان به راه انداختند، دعوتش را در میان اصحاب مرتب منتشر می‌ساخت و جنگ با آنان را به اصحاب و امیر آنان - ولی پاک خدا - سفارش می‌کرد.

و طبعاً این سفارشات بر هیچ یک از اصحاب پوشیده نبوده است؛ و اینک نمونه‌ای از این دعوت‌های عمومی نبوی:

حاکم در «مستدرک»^(۲) و ذهبی در «تلخیص» از ابو ایوب انصاری نقل کرده‌اند: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ» [پیامبر خدا ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد].

و شما بی‌شک وقتی که به حقیقت روشن دسترسی پیدا نمایید، آن را پذیرا خواهید بود^(۳).

۱ - المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۲۹ [۲/ ۱۴۰، ح ۴۶۴۴].

۲ - المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۳۹ [۲/ ۱۵۰، ح ۴۶۷۴] و همچنین در تلخیص آن.

۳ - [برای توضیح بیشتر به النذیر، بخش شرح حال عمرو عاص و گفتگو پیرامون معاویه مراجعه کن، ر. ک: برگزیده النذیر/ ۱۶۵ - ۱۷۸، و ۲۱۴ - ۳۱۶].

این بود چکیده سخن پیرامون نظرات، گمراهی‌ها و زورگویی‌ها و سخنان بی‌دلیل و مدرک ابن حزم. و تو - بنابر گفته خود ابن حزم - اگر جاهل و کوردلی و مغالطه در کار نباشد، خواهی یافت که دیدگاه عموم درباره گمراهی او بجا و درست است.

ابن خلّکان در تاریخ خود^(۱) می‌نویسد:

وی به علمای گذشته خیلی تاخته است، به طوری که کسی از زخم زبان او در امان نمانده است. ابن عریف می‌گوید: زبان ابن حزم و شمشیر حجاج با یکدیگر همزادند.

﴿أَقَمَنْ حَقٌّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾^(۲)

[آیا تو می‌توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده رهایی بخشی؟! آیا تو میتوانی کسی را که در درون آتش است برگیری و نجات دهی؟!]

۱ - وفیات الأعیان ۱: ۳۷۰ [۳/۳۲۷، شماره ۴۴۸].

۲ - زمر: ۱۹.

معنای حدیث غدیر

شاید تا اینجا در صدور حدیث غدیر از وجود پیامبر اکرم هیچ گونه شکّی باقی نمانده باشد؛ اما دلالت این حدیث بر امامت مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام؛ در هر چه شکّ داشته باشیم در این که واژه «مولی» در این مقام تنها دلالت بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، شک نخواهیم داشت. فرقی نمی‌کند که واژه «مولی» در لغت، صریح در این معنا باشد یا بخاطر معانی متعدد، مجمل شده باشد. چه با قرینه دلالت بر معنای امامت داشته باشد و چه بدون قرینه. زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجت می‌باشد، همین معنا است بدون اینکه هیچ کدام منکر آن شوند. و پس از آنها شعرا و شخصیت‌های ادبی نیز حتّی در این زمان همین برداشت را دارند. و این قوی‌ترین حجّت و برهان بر معنای مورد نظر است.

و در پیشاپیش افراد یاد شده: مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد که در جواب نامه معاویه در ضمن ابیاتی نوشته‌اند^(۱):

وَأَوْجِبَ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ

[پیامبر خدا! روز غدیر خم ولایت خودش بر شما را، برای من قرار داد].

و از جمله آنها: حسان بن ثابت است که در غدیر حاضر بوده و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست تا شعری در این امر مبارک بسراید که بیتی از آن این است:

فقال له: قم يا علي فإتني رَضِيْتُكَ من بعدي إماماً وهاذا

[به او فرمود: ای علی برخیز که من تو را پس از خود امام و راهنما قرار دادم]

و از آنهاست: صحابی بزرگ قیس بن سعد بن عبادہ انصاری که می گوید:

وعلي إمامنا وإمام لسوانا أتى به التنزيل

يوم قال النبي: من كنت مولا فهذا مولا خطب جليل

[علی امام ما و همه است که قرآن آن را بیان کرده است. روزی که پیامبر فرمود:

من مولای هر که هستم پس این [علی] مولای اوست و این امری بس بزرگ است].

و از آنهاست: محمد بن عبدالله حمیری که می گوید:

تناسوا نصبه في يوم خم من الباري ومن خير الأنام

[در مورد انتصاب او در روز غدیر خم از سوی پروردگار و از سوی بهترین مردم

محمد ﷺ، خود را به فراموشی زدند].

از آنهاست: عمرو بن عاص صحابی که می گوید:

۱- وكم قد سمعنا من المصطفى وصايا مخصصة في علي

۲- وفي يوم خم رقي منبرا وبلغ والصخب لم ترحل

۳- فأمنحه إمرة المؤمنين من الله مستخلف المنحل

۴- وفي كفه كفه معلنا يُنادي بأمر العزيز العلي

۵- وقال فمن كنت مولى له علي له اليوم نعم الولي

[۱- چه بسیار سفارشهای ویژه‌ای از محمد مصطفی، درباره علی شنیدیم. ۲- و

در روز غدیر خم وقتی که همه یاران پیامبر جمع شدند بالای منبر رفته و ابلاغ کرد.

۳- پس حکومت بر مؤمنان را از جانب خداوند به او مخصوص گردانید، و اوست

که خلافت خود را به هر که بخواهد می بخشد. ۴- او دست علی را در دست خویش

گرفته بود و به همه نشان داد، و با صدای بلند به امر خداوند عزیز و علی (بلند

مرتبه) ندا داد. ۵- وگفت: هرکس من مولای اویم از امروز این علی مولای شایسته برای اوست].

و از آنهاست: کمیت بن زید اسدی شهید (۱۲۶) که می‌گوید:

و یوم الدوح دوح غدیر خُم اُبَّانَ له الولاية لو اُطِيعَا
ولکن الرجال تبایعوها فلم أرَ مثلها خطراً مَبِيعَا

[و در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بود، پیامبر ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می‌شد. ولی [متأسفانه] مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم].

و از جمله ایشان است: سید اسماعیل حمیری متوفای (۱۷۹) در بسیاری از شعرهایش، و عبدی کوفی از شعرای قرن دوم در شعر بزرگ «بائیة» خود، و شیخ ادبیات عرب ابوتمام متوفای (۲۳۱) در شعر «رائیة» خود.

و نیز مردانی زیرک و عارف و آگاه و دانشمند و ادیب در ادبیات عرب که هرگز از حد و مرز قوانین لغت تجاوز نمی‌کنند، و کاملاً با وضع الفاظ آشنا می‌باشند، و در شعر و پرداخت سخن، جز شیوة صحیح و درست را به کار نمی‌گیرند، از افراد یاد شده پیروی نموده‌اند؛ مانند: دعل خزاعی، و حِسانی کوفی، و امیر ابوفراس، سید مرتضی علم الهدی، سید شریف رضی، حسین بن حجاج، ابن رومی، کشاجم، صنوبری، مفتح، صاحب بن عبّاد، ناشی صغیر، تنوخی، زاهی، أبو العلاء سروری، جوهری، ابن علویه، ابن حمّاد، ابن طباطبا، ابو الفرج، مهیار، صولی نیلی، و فنجکردی... و دیگر استوانه‌های ادبیات و بزرگان لغت که در طول قرن‌ها تا به امروز همیشه آثارشان مرجع و مصدر بوده است، و در توان کسی نیست که به خطای همه آنها حکم کند؛ زیرا آنان برای مردم مرجع لغت و ادبیات هستند.

و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم، عده‌ای از مردم از واژه «مولى» همین معنای مورد نظر ما را فهمیدند، گرچه آن را با شعر بیان نکرده‌اند، ولی آن را در سخنان روشن خود آشکار ساخته‌اند و یا از ظواهر خطابشان استفاده می‌شود؛ مانند شیخان، یعنی ابوبکر و عمر که در حال تهنیت گویی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده و هر دو با این عبارت حضرت را خطاب قرار دادند: «امسیت یا ابن ابي طالب مولى کل مؤمن و مؤمنة»^(۱)؛ [ای فرزند ابوطالب از امروز مولای همه مردان و زنان مؤمن شدی].

خواننده گرامی می‌داند که ولایت داشتنی که عرب آن را بسیار بزرگ می‌شمارد - عربی که در برابر هر کس سر فرو نمی‌آورد - نمی‌تواند به معنای محبت و یاری و یا معنای دیگری باشد، بلکه باید همان معنای ریاست کبری باشد که رفتن زیر بار آن بر آنان بسیار سنگین است و به آسانی زیر بار آن نمی‌روند، مگر اینکه عاملی قوی باشد که آنان را مجبور سازد تا در برابر آن سر تسلیم فرود آورند.

و امیرمؤمنان علیه السلام نیز قصد روشن ساختن این معنا را داشت که پرسش یاد شده را مطرح ساخت و از پاسخ‌هایی که دادند این بود که آنان از فرمایش آشکار پیامبر آن را فهمیده‌اند. آری این معنی حتی برای زنان پس پرده حجله نیز مخفی نمانده است.

زمخشری در «ربیع الأبرار» می‌نویسد: معاویه از زنی به نام دارمی حجوئی پرسید که سبب علاقه‌ات به علی و دشمنیات با من چیست؟ آن زن در پاسخ معاویه دلایلی را ذکر کرد از جمله اینکه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در

حضور مردم، ولایت و خلافت را برای او قرار داد. و درباره بغض خودش نسبت به معاویه به این مسئله استناد کرد که وی [معاویه] با کسی که سزاوارتر از او به خلافت بود، جنگید و مقامی را که سزاوارش نبود، غصب کرد. (و نکته مهم این است) که معاویه سخن او را رد نکرد^(۱). و از این ها گذشته، سوگند دادن و احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام به این حدیث در روز رحبه است^(۲) (که به وسیله آن بر شایستگی اش بر خلافت استناد می کند).

واژه «مفعَل» به معنی «أفعل»

اما واژه «مولى» در لغت به معنی شایسته تر و سزاوارتر است، یا دست کم یکی از معانی آن است. و مطالب موجود در کلمات مفسران و محدثان در تفسیر آیه کریمه «قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^(۳) [پس امروز نه از شما فدیهای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!] در سوره حدید، تو را از پرداختن به برهان های بی نیاز می کند؛ در آنجا گروهی مولى را فقط به معنی شایسته تر تفسیر کرده، و برخی نیز در آیه، شایسته تر را یکی از معانی مولى شمرده اند.

از دسته اول این افراد است:

۱- ابن عباس در تفسیرش^(۴)، بنابه نقل تفسیر فیروز آبادی.

۲- فراء یحیی بن زیاد کوفی نحوی^(۵)، متوفای (۲۰۷).

۱- ر. ک: ربيع الأبرار، زمخشری ۲: ۵۹۹، بلاغات النساء: ۷۲ [ص ۱۰۵].

۲- نگاه کن: ص ۴۴ همین کتاب. ۳- حدید: ۱۵.

۴- تفسیر ابن عباس: ۲۴۲ [ص ۴۵۸]. ۵- معانی القرآن [۱۳۴/۲].

۳- أخفش أوسط، أبو الحسن سعيد بن مسعدة نحوی، متوفای (۲۵۱)، بنابر نقل فخر رازی در «نهاية العقول».

۴- أبو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاری، متوفای (۲۱۵)^(۱).

۵- أبو العباس ثعلب احمد بن يحيى نحوی شيباني، متوفای (۲۱۹)^(۲).

۶- أبو جعفر طبري متوفای (۳۱۰) در تفسیرش^(۳).

۷- تفتازانی، متوفای (۷۹۱)^(۴).

۸- علاء الدين قوشجي، متوفای (۸۷۹)^(۵).

۹- ابواسحاق احمد ثعلبي، متوفای (۴۲۷).

وی در «الكشف والبيان» در آیه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد] می گوید: یعنی صاحب شما و سزاوارتر و شایسته تر برای سکونت شماست. آنگاه به شعر لبید استدلال کرده که می گوید:

فغدت كلا الفرجين^(۶) تحسب أنه مولى المخافة خلفها وأمامها
[آن گاو وحشی صبح کرد در حالی که گمان می کرد هر یک از پشت سر یا

۱- صحیح بخاری ۷: ۲۴۰ [۱۸۱۵/۴].

۲- ر.ک: شرح المعلقات السبع [ص ۱۰۶]، قاضی زوزنی حسین بن احمد، متوفای (۴۸۶).

۳- جامع البيان ۹: ۱۱۷ [مج ۳، ج ۲۲۸/۲۷].

۴- شرح المقاصد: ۲۲۸ [۲۷۳/۵]. ۵- شرح التجريد [ص ۴۷۷].

۶- «فرج» به معنای میان دستها و پاهاى چهارپایان است؛ پس میان دستها «فرج» نام دارد و نیز میان پاها. و مراد شاعر از دو فرج حیوان، مقابل و پشت سر اوست. وی گاوی وحشی را توصیف می کند که صدایی شنیده است و نمی داند آیا صاحب صدا و صیاد پشت سر اوست یا مقابلش. بیت فوق در اصل چنین است: «غدت هذه البقرة وتحسب أن كلا فرجها - خلفها وأمامها - أولى بالمخافة منه». و گویا هدف شاعر این است که بفهماند آنجا بهترین مکان برای جنگیدن است؛ نگاه کن: بحار الأنوار ۲۳۲/۳۷، خلاصة عبقات الأنوار، سید حامد نقوی ۷۰/۸ - ۷۱، صحاح اللغة جوهری ۲۵۲۹/۶، لسان العرب ۱۵/۲۲۸.

مقابلش سزاوارتر به ترسیدن است].

۱۰ - فرّاء حسین بن مسعود بغوی، متوقّای (۵۱۰) (۱).

۱۱ - زمخشری، متوقّای (۵۳۸) (۲).

۱۲ - قاضی ناصرالدین بیضاوی، متوقّای (۶۹۲) (۳).

و آیات دیگری نیز هست که در آنها واژه «مولی» به معنی سزاوارتر به امر آمده است؛ همچون:

فرمایش خدای تعالی در سوره بقره: ﴿وَ أَنْتَ مَوْلَانَا﴾ [تو مولای ما هستی].
 ثعلبی در «الکشف والبیان» (۴) می‌گوید: «یعنی یاری کننده و نگهبان و ولیّ ما و سزاوارتر از خود ما به ما».

و فرمایش خدای تعالی در سوره آل عمران: ﴿بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ﴾ [خدا مولای شماست].

احمد بن حسن زاهد در واجکی در تفسیرش مشهور به «زاهدی» می‌گوید:
 «یعنی خداوند برای اطاعت سزاوارتر است».

و آیه: ﴿مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ (۵) [بگو: هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است؛ او مولا (و سرپرست) ماست؛ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند] که ابو حیان در تفسیر خود (۶) می‌گوید:

«کلبی گفته: یعنی او به ما از خود ما در مرگ و زندگی سزاوارتر است. و گفته شده: یعنی مالک و سرور ماست و به همین دلیل هر طوری که بخواهد تصرف می‌کند».

۱ - معالم التنزیل [۲۹۷/۴]. ۲ - الکشاف ۲: ۴۳۵ [۴۷۶/۴].

۳ - تفسیر بیضاوی ۲: ۴۹۷ [۴۶۹/۲].

۴ - الکشف والبیان: [ورقه ۹۲، سوره حدید: آیه ۱۵].

۵ - توبه: ۵۱. ۶ - تفسیر ابی حیان ۵: ۵۲.

سخن رازی در معنای حدیث

رازی دستپاچه شده و با لکنت زبان و درنگ و تأمل فراوان شبهاتی را مطرح کرده است، و گاه آنها را می‌بلعد، و گاه نشخوار می‌کند، و شروع کرده به برانداز کردن شبهات و در اندیشه است که آنها را بزرگ جلوه دهد؛ وی پس از نقل معنای «أولی» و شایسته‌تر، از گروهی می‌گوید: خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِشَى الْمَصِيرِ﴾^(۱) [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می‌باشد؛ و چه بد جایگاهی است]! و درباره معنی واژه «مولى» چند دیدگاه وجود دارد:

۱- ابن عباس می‌گوید: «مولاکم» یعنی جایگاه و محلّ بازگشت شما. و توجیه این معنی آن است که «مولى» جایگاه ولى است و آن، به معنی قُرب و تَرَدیکی است، پس معنی چنین است: آتش جایگاهی است که به آن تَرَدیک شده و به آن می‌رسید.

۲- کلبی می‌گوید: یعنی اُولى و شایسته‌تر برای شماست. و دیدگاه زجاج و قزّاء و ابو عیبه نیز همین است.

و باید بدانی: آنچه آنها گفته‌اند تفسیر کلمه نیست، بلکه معنای آن است؛ زیرا اگر واژه مولى با اُولى (شایسته‌تر) در لغت به یک معنی بودند، به کار بردن هر یک از آن دو به جای دیگری صحیح بود و می‌توانستیم به جای «هذا اُولى من فلان» [این از فلان کس سزاوارتر است]، بگویم: «هذا مولى من فلان»، و نیز به جای «هذا مولى فلان» [این، مولاى فلانى است] گفته شود: «هذا اُولى فلان». و چون این جایگزینی درست نیست، می‌فهمیم آنچه آنان گفته‌اند، معناست نه تفسیر.

و بدین جهت شما را از این نکته دقیق آگاه ساختیم که شریف مرتضی - وقتی که برای اثبات امامت علی علیه السلام به سخن پیامبر ﷺ: «من كنت مولا فلعلى مولا»

تمسک می‌کند - می‌گوید: یکی از معانی «مولی»، «أولی» [شایسته‌تر] است. و در این باره به گفتار امامان لغت که در تفسیر این آیه گفته‌اند مولی به معنای أولی و شایسته‌تر است، استدلال کرده است. و وقتی ثابت شد که در لفظ «مولی» احتمال معنای «أولی» وجود دارد (و اراده این معنا از این واژه صحیح است) حمل این واژه بر این معنا (در حدیث غدیر) واجب خواهد بود؛ زیرا معانی دیگر یا ثبوتش روشن است (و نیاز به بیان ندارد) مثل معنای پسر عمو^(۱) و یاور، یا متفی بودنش روشن است مثل مُعْتَق [آزاد کننده برده] و مُعْتَق [آزاد شده]؛ و حمل کلام پیامبر بر دسته اول از معانی عبث و لغو، و بر دسته دوم دروغ است. اما ما با دلیل اثبات کردیم که سخن آنان در این مقام، اشاره به معنای واژه دارد نه تفسیر آن؛ و از این رو استدلال به سخنان آنها درست نیست^(۲).

و چکیده سخن وی در «نهاية القول» این است:

اگر واژه «مولی» به معنای أولی [شایسته‌تر و سزاوارتر] آمده بود، هر آینه صحیح بود که به هر یک از آن دو، آنچه به دیگری مقرون و همراه می‌شود، مقرون و همراه گردد در حالی که چنین نیست؛ و از این رو «مولی» نمی‌تواند به معنای «أولی» باشد... و دلیل این ادعا آن است که نمی‌توان گفت: «هو مولی من فلان»، ولی می‌توان گفت: «هو مولی»، و «هما مولیان»، و نیز بدون کلمه مِنْ نمی‌توان گفت: «هو أولی»، و «هما أولیان»....

اگر می‌خواهی تعجب کنی (و سخن شگفت‌انگیز بشنوی) پس تعجب کن از

۱ - این سخن رازی، غفلت عجیبی است؛ زیرا پیامبر ﷺ پسر عموی جعفر و عقیل و طالب و همه آل ابوطالب بوده است، اما امیرمؤمنان، پسر عموی آنها نیست بلکه برادرشان می‌باشد، و چنانچه این معنا از لفظ «مولی» اراده شود لازمه‌اش کذب است نه اینکه بین الثبوت باشد.

اینکه بر فخر رازی این نکته مخفی مانده است که احوال مشتقات در صیغه‌های مختلف، از جهت لازم و متعدی بودن متفاوت است.

زیرا اتحاد معنی یا مترادف میان واژه‌ها، در ذات و جوهر معانی واقع می‌شود نه در عوارض آنها که از انواع ترکیب و تصریف واژه‌ها و صیغه‌های آنها، پدید می‌آید. از این رو تفاوت میان واژه «مولى» و «أولى» - به این که بعد از واژه «أولى» باید «باء» بیاید ولی «مولى» بدون «باء» می‌آید - (از جهت ماده «ول ی» نیست) از این جهت است که ماده «ولی» در قالب صیغه «أفعل» ریخته شده است، چنانکه از ویژگیهای این صیغه است که هماره با «من» همراه باشد؛ بنابراین مفاد «فلان أولى بفلان» و «فلان مولى فلان» یکی است یعنی فلانی نسبت به فلانی اولویت داشته و سزاوارتر از دیگران است.

خالد بن عبدالله ازهری در باب تفضیل کتاب «التصریح» می‌گوید:

به کار بردن مرادف به جای مرادفش تنها در صورتی صحیح است که مانعی در میان نباشد. ولی در اینجا مانع وجود دارد و آن استعمال است؛ زیرا اسم تفضیل جز با حرف «مِن» از حروف به کار نمی‌رود، و گاهی حرف «مِن» با مجرورش به سبب وجود قرینه حذف می‌شود؛ مانند آیه: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^(۱). [یعنی خیر و ابقى من الدنيا].

وانگهی، اشکالی که رازی بدان چنگ زده، در معانی دیگر واژه «مولى» نیز که او و دیگران ذکر کرده‌اند، جاری می‌شود؛ مانند معنای «ناصر» که رازی لفظ مولى در حدیث غدیر را به این معنی گرفته است؛ زیرا هیچ گاه به جای «هو ناصر دین الله» [او یاور دین خداست] نمی‌توان گفت: «هو مولى دین الله»، و حضرت

عیسی - علی نبیِّنا وآله وعلیه السلام - به جای ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾^(۱) [چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند] فرمود: «مَنْ مَوَالِيَّ إِلَى اللَّهِ؟» و حواریون نیز به جای ﴿نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾ [ما یاوران خدا/تیم] نگفتند: «نحن موالی الله».

تو خود می‌دانی که این اختلاف در بخش عظیمی از الفاظ مترادف، که رمانی، متوفای (۳۸۴) - در کتاب جداگانه‌ای در (۴۵) صفحه، چاپ (۱۳۲۱) مصر - جمع آوری کرده است، جاری است و هیچ یک از لغوی‌ها تنها به بهانه اختلاف در چگونگی استعمالِ اداتِ همراهِ کلمه، منکر ترادف نشده است، همانگونه که به بهانه سایر اختلافاتِ موجود در ترکیب، منکر ترادف نشده‌اند.

چرا که مثلاً جمله «عندی درهم غیر جید» صحیح است، ولی «عندی درهم إلا جید» صحیح نیست. (با اینکه واژه «غیر» و «إلا» به یک معنی به کار می‌روند) و جمله «إِنَّكَ عَالِمٌ» درست است، ولی «إِنَّ أَنْتَ عَالِمٌ» درست نیست. (با اینکه «کاف خطاب» با «أنت» مترادف است) و حرف «إلی» بر سر ضمیر درمی‌آید، برخلاف «حَتَّى» با اینکه این دو واژه هم معنی هستند. و یا «أَمْ» و «أَوْ» هر دو برای تردید است، ولی در ترکیب از چهار جهت با هم تفاوت دارند. و همچنین «هَلْ» و «هَمْزَه» هر دو برای پرسش و استفهام است، ولی از ده جهت با هم تفاوت دارند. و یا «أَيَّانَ» با «حَتَّى» هم معنا هستند، ولی از سه جهت از هم جدا می‌شوند. و یا «كَمْ» و «كَايْنِ» به یک معنا هستند، ولی از پنج جهت با هم تفاوت دارند. و «أَيَّ» و «مَنْ» با وجود اتحاد در معنا، از شش جهت با هم تفاوت دارند. و یا «عند» و «لَدُنْ» و «لَدَى» که به یک معنا هستند، ولی از شش جهت با هم تفاوت دارند.

۱ - صف: ۱۴: ﴿يَتَأَيَّمُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...﴾.

شبهه رازی نزد علما

این شبهه رازی که با نکات یاد شده بطلانش آشکار شد، بر عرب و علما پوشیده نبوده است، بلکه آنان پیش از رازی و پس از او، بر آن و بطلانش واقف بوده‌اند. و لذا آنان را از این دیدگاه که واژه «مولى» به معنای «أولى» آمده باز نداشته است؛ از جمله تفتازانی در «شرح مقاصد»^(۱)، و قوشجی در «شرح تجرید»^(۲)، و ابن حجر در «صواعق»^(۳). وی با تمام عناد ورزی و سخت‌گیری که برای رد استدلال به حدیث غدیر، انجام داده است، با این حال این مطلب را که واژه «مولى» به معنای «أولى» [شایسته‌تر] است، پذیرفته است ولی در مصداق آن بحث دارد که آیا مراد اولویت در همه امور است یا برخی از امور؟، و او دومی را برگزیده، و درک این معنا را به ابویکر و عمر نسبت داده است؛ آنجا که گفته‌اند: «أُمِّیَّتْ مَوْلى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ». و شیخ شهاب الدین احمد بن عبد القادر شافعی نیز در «ذخیره المال» همین شیوه را در پیش گرفته است.

کلام دیگری از رازی

رازی سخن دیگری دارد که بر آن پا فشاری نموده و با آب و تاب بیان کرده است. وی در کتاب «نهاية العقول» گمان می‌کند که هیچ یک از امامان نحو و لغت، نگفته است: صیغه «مفعول» که برای مصدر و زمان و مکان وضع شده، به معنای أفعَل که برای تفضیل وضع گردیده، آمده است.

ولی تو با شناخت سخنان صریح پیشین درباره اینکه واژه «مولى» به معنای «أولى به شیء» [سزاوارتر به چیزی] آمده است، سستی سخن رازی و پیروانش

۱- شرح المقاصد: ۲۸۹ [۵/۲۷۳]. ۲- شرح التجرید [ص ۴۷۷].

۳- الصواعق المحرقة: ۲۴ [ص ۴۴].

را درمی یابی. و نیز متوجه می شوی که ریشه این شبهه، خود رازی بوده، بدون هیچگونه سابقه و پایه و اساسی، و آنرا به غیر خود نسبت نداده است، و عده‌ای نیز که دیدند این دیدگاه مخالف با برداشت شیعه از حدیث است، کورکورانه از او تقلید کرده آن را با کمال میل پذیرفته‌اند.

آیا شخصیت‌های علمی که صریحاً گفته‌اند واژه «مولی» گاه به معنی «أولی» و سزاوتر می‌آید، از او که بی حساب و بی دلیل حرف می‌زند، آگاه‌تر به مواقع لغت نیستند؟

چگونه آگاه‌تر نباشند، در حالی که در میانشان افرادی وجود دارد که مصادر لغت، امامان ادب، ماهران رشته ادبیات عرب، و مراجع تفسیر می‌باشند؟!

آیا در این سخن صریح و روشنشان برهان قاطع وجود ندارد بر این که گاهی «مفعول» به معنای «أفعل» می‌آید؟! پس به چه دلیل به طور کلی آن را انکار می‌کنند؟ بله، «لأمر ما جَدَع قَصِيرُ أَنْفَه» [برای کار مهمی آقای قصیر بینی خود را بریده است^(۱)].

و سخن ابو ولید بن سُحنه حنفی حلبی در «روض المناظر»^(۲)، در بخش حوادث سال (۶۰۶)، برای رازی بنیانگذار این مغالطه، کفایت می‌کند؛ وی می‌گوید:

رازی به جز ادبیات عرب در علوم دیگر، ید طولا داشت.

ابو حیّان در «تفسیر خود»^(۳) پس از نقل کلام رازی می‌گوید:

تفسیر او از شیوه و سبک کلام عرب بیرون است. کلام او بیشتر به کلام کسانی می‌ماند که خود را حکیم می‌نامند.

۱ - [این ضرب المثل در مورد کسی به کار می‌رود که برای دستیابی به هدفی پنهانی، نیرنگ بکار می‌برد و زیر چیز آشکاری خود را پنهان می‌کند، شبیه آقای قصیر که بینی خود را برید تا انتقام «جزیمه» را از «زُناء» بگیرد. ر.ک: تاریخ طبری ۴۴۳/۱ - ۴۴۸؛ و جواهر البلاغة ۲۸۶ - ۲۸۷].

۲ - روض المناظر [۱۹۹/۲]. ۳ - تفسیر ابو حیّان ۴: ۱۴۹.

افزون بر اینها دلالت صیغه «مفعّل» بر زمان و مکان، مانند دلالت صیغه «أفعل» بر تفضیل، و مانند ویژگیهای خاص هر مشتق، از عوارض هیئت و ساختار است نه ماده. و این، امری غالبی بوده و بر اساس قیاس است و قانون کلی نیست، بلکه غالباً این طور است، و تا زمانی که خلافتش از عرب نرسیده باشد بر طبق همین معیار عمل می شود. و چنانچه مطلبی برخلاف قیاس، از عرب برسد، در این صورت قول آنان در معانی الفاظشان مقدم بر قاعده و قیاس است.

و اگر برای رازی اختصاص واژه «مولى» بر معنای مصدر یا فعل انجام شده در زمان خاص یا مکان خاص روشن و قطعی باشد، باید آمدن «مولى» به معنای فاعل و مفعول و فعل را نیز انکار کند، در حالی که صریحاً می گوید: به معنای ناصر و معیت و معتق و حلیف آمده و همه لغت شناسان عرب نیز با او در این معانی توافق دارند، و همه آنها بر این نیز اتفاق دارند که واژه «مولى» به معنای «ولى» آمده است، و بسیاری گفته اند واژه «مولى» به این معانی نیز آمده است: شریک، قریب، محبّ، عتیق، عقید، مالک و ملیک^(۱).

از اینها گذشته، آن دسته از اسطوانه های علم و لغت که «أولى» را از معانی واژه «مولى» می شمارند، منظورشان این نیست که مولى وصف به معنای أولى است تا به وی اشکال شود که تفضیل از معنای مولى خارج و زائد بر آن است و این دو قابل جمع نیستند، بلکه منظورشان آن است که واژه «مولى» اسم برای آن معنی است؛ و در این صورت اشکالی متوجّه آنان نخواهد بود.

پاسخ رازی از سخنان یاد شده

رازی از همه مطالب یاد شده پاسخی داده که پرده از زشتی و ناپسندی و عیوب باطن خود برمی دارد. او در «نهایة العقول» می گوید:

اینکه از ائمه لغت نقل کرده اند که واژه «مولی» به معنای «اولی» و سزاوارتر است، نمی تواند برای آنان دلیل باشد؛ زیرا این قبیل نقلها برای اثبات معنای لغوی قابل استدلال نیست؛ بنابراین باید بگویم: ابو عیبه اگر چه در تفسیر آیه «وَمَا وَآكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ»^(۱) [و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد] گفته است: «معناه: هی اولی بکم» [معنای آیه این است: آتش اولی و سزاوارتر به شماست]، و اخفش و زجاج و علی بن عیسی نیز آن را ذکر کرده و برای اثبات آن به شعر لید استشهاد کرده اند، لکن آنان در این سخن تساهل و تسامح کرده و از روی تحقیق نبوده است؛ زیرا بزرگان لغت همچون خلیل، این معنا را جز در تفسیر این آیه و آیه دیگر، آن هم مرسل و بدون سند، ذکر نکرده اند، و از آن، در کتب اصلی لغت یاد نکرده اند.

ای کاش می دانستم چه کسی به رازی خبر داده که این افراد، بدون تحقیق و از روی تساهل چنین حرفی را زده اند؟ آیا این سخن را در تمامی معانی لغوی که از آنان نقل می کند، می زند (که سخنان از روی تساهل است و استشهادشان به شعر عرب قابل استدلال و احتجاج نیست)، یا اینکه او برای واژه «مولی»، حساب دیگری باز کرده است؟! آیا لغوی نمی تواند برای معنایی که نزد او ثابت شده است، به شعر عرب یا به آیه ای از قرآن کریم استشهاد نماید؟! و آنان چنین کرده اند (و برای اثبات معنای واژه «مولی» به شعر لید استدلال کرده اند).

چگونه او پس از نقل این معنی از ائمه لغت، عدم ذکر خلیل و مانند وی را دلیل بر تسامح آنان قرار می‌دهد؟ در حالی که از شرائط لغت‌این نیست که در تمام کتب لغت ذکر شده باشد.

آیا خود رازی فقط به کتاب «العین» و مانند آن اکتفا می‌کند؟ چه کسی در نقل لغت اتصال سند را شرط کرده است؟

آیا جز اعتماد به شعر، یا آیه کریمه، یا سنت ثابت، یا استعمال شنیده شده، سند دیگر می‌خواهد؟

آیا رازی شخصی بهتر از اینها برای بدست آوردن این معانی، می‌یابد؟ او را چه می‌شود که اگر یکی از قوم معنایی از معانی عربیه را ذکر کنند، به آنان این سخن را نمی‌گوید؟! باید بگویم: او در اینجا هدف خاصی را دنبال می‌کند که در موارد دیگر وجود ندارد.

آیا وی شرط ثبوت معنای لغوی یک واژه را وجود آن در معجم‌های لغت می‌داند و بس، به گونه‌ای که اگر در تفسیر آیه‌ای، یا معنای حدیثی، یا در حلّ ییتی از شعر، ذکر شده باشد، او برای آن ارزشی قائل نیست؟ در حالی که ما می‌بینیم علما در معنی لغت به قول هر کسی که عربیت او قوی باشد، حتی اگر کنیز بادیه نشین باشد^(۱)، اعتماد می‌کنند. و نزد اکثر علما و محققین هیچ یک از ایمان و عدالت و بلوغ شرط نیست^(۲)؛ سیوطی در «المزهر»^(۳) می‌گوید:

نقل یک نفر از اهل لغت مورد قبول است.

گویا او آنگاه که خالی بودن کتاب «العین» از معنای مورد بحث را دلیل نفی

۱- ر.ک: المزهر ۱: ۸۳ و ۸۴ [۱۳۹/۱].

۲- إرشاد الساری [۱۵۷/۱۰]، المزهر [۱۲۹/۱ و ۱۳۸ و ۱۴۴ و ۵۹].

۳- المزهر ۱: ۷۷ [ص ۱۲۹]؛ و نیز نگاه کن: ص ۲۷ و ۸۳ و ۸۷ [ص ۵۹ و ۱۳۸ و ۱۴۴].

آن قرار می‌داده، سخن خود در «المحصول»^(۱) را که گفته: جمهور اهل لغت بر قدح و خدشه در کتاب «العین» اتفاق دارند، فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است. این سخن را سیوطی در «المزهر»^(۲) از او نقل کرده است.

«مفعّل» به معنای «فعلیل»

بیا به سراغ صداها‌ی درهم پیچیده و تحرّکات شاه ولی الله صاحب هندی که در کتاب «التحفة الإثنا عشریّة»^(۳) بر عربیّت تاخته است - و واقعاً این، بر عربیّت و عرب سخت است - برویم؛ وی در ردّ دلالت حدیث بر امامت می‌گوید: این دلالت تمام نیست، مگر اینکه واژه «مولى» به معنی «ولّى» آمده باشد، در حالی که صیغه «مفعّل» به معنی «فعلیل» نیامده است. او با این سخن می‌خواهد قول صریح اهل لغت را که گفته‌اند: «مولى» به معنی «ولّى» آمده باطل کند، و منظور از «ولّى»، ولّى امر است همچون ولّى زن، ولّى یتیم، ولّى برده، ولایت سلطان و ولیعهد، و او کسی است که شاه اداره مملکت پس از خود را به وی می‌سپارد.

آری سخن فراء متوفای (۲۰۷)، در «معانی القرآن»^(۴) و ابو عبّاس مبرّد که می‌گویند: «ولّى» و «مولى» در لغت به یک معنا هستند، بر دهلوی پوشیده مانده است. و از اجماع امامان لغت بر این معنی، و از اینکه آنان در معاجم لغت و غیر آن «ولّى» را یکی از معانی «مولى» به شمار آورده‌اند، غافل مانده است. آن گونه که در «مشکل القرآن» أنباری، «الکشف والبیان»^(۵) ثعلبی در آیه:

۱- المحصول فی علم الأصول [۱/۱۹۵]. ۲- المزهر ۲: ۴۷ و ۴۸ [۱/۷۹].

۳- التحفة الإثنا عشریّة: ۲۰۹. ۴- معانی القرآن [۲/۱۶۱].

۵- الکشف والبیان [ورقة ۹۲].

«أَنْتَ مَوْلَانَا»^(۱)، «صاحح» جوهری^(۲)، «غریب القرآن» سجستانی^(۳)، «قاموس» فیروز آبادی^(۴)، «الوسیط» واحدی، «تفسیر قرطبی»^(۵) و «نهایة» ابن اثیر^(۶) آمده است.

نظری در معانی مولی

علمای لغت از طرفی سید - به معنای غیر مالک و آزاد کننده - برده - را از معانی واژه «مولی» شمرده‌اند، و از طرف دیگر امیر و سلطان را از معانی واژه «ولی» شمرده‌اند و از طرف سوم اجماع دارند که «ولی» و «مولی» به یک معنا هستند، و هر یک از این دو معنا از معنای اولویت به امر جدا نیستند؛ زیرا امیر برای ایجاد نظم در جامعه و اجرای شیوه‌های تربیت افراد و جلوگیری از تجاوز به یکدیگر، بر مردم اولویت دارد.

و همینطور سید در رسیدگی به کارها و اداره امور افراد تحت امرش، بر آنها اولویت دارد. و دایره این دو صفت (امارت و سیادت) از جهت سعه و ضیق، با اختلاف مقادیر امارت و سیادت تغییر می‌کند؛ مثلاً دایره ولایت شهر وسیع‌تر از ریاست اداره است، و دایره ولایت استانها وسیع‌تر از ولایت و مسئولیت شهر است، و وسیع‌تر از همه اینها، ولایت سلاطین و پادشاهان است، و از همه وسیع‌تر، دایره ولایت پیامبری است که برای همه عالمیان مبعوث شده، و ولایت خلیفه‌ای که در تدبیر امور و شعایر دینی جانشین او می‌باشد.

و ما اگر در برابر آنان از آمدن واژه «مولی» به معنای «أولی به شیء»

۱- بقره: ۲۸۶. ۲- الصحاح ۲: ۵۶۴ [۲۵۲۹/۶].

۳- غریب القرآن: ۱۵۴ [ص ۳۱۱]. ۴- القاموس المحیط ۴: ۴۰۱ [ص ۱۷۳۲].

۵- الجامع لأحكام القرآن ۳: ۴۳۱ [۱۵۵/۱۶].

۶- النهایة فی غریب الحدیث والأثر ۴: ۲۴۶ [۲۲۸/۵].

معنای حدیث غدیر - پاسخ دازی ۱۴۱

[سزاوارتر به یک چیز] چشم پوشی کنیم، ولی از آمدن این واژه به معنای امیر و سید و اینکه مولی در حدیث، فقط با عالی ترین و وسیع ترین معنی مطابقت دارد، چشم پوشی نخواهیم کرد. و با اینکه معانی مولی به (۲۷) معنی می رسد، مایقین داریم که هیچ یک از آنها در حدیث نمی تواند مراد باشد، مگر اینکه با آن دو معنی مطابقت داشته باشد؛ آن معانی از این قرارند:

- | | | |
|-----------------------|--|--------------------------|
| ۱- رَبّ و پروردگار. | ۲- عمو. | ۳- عموزاده. |
| ۴- فرزند پسر. | ۵- پسر خواهر. | ۶- آزاد کننده برده. |
| ۷- برده آزاد شده. | ۸- بنده. | ۹- مالک ^(۱) . |
| ۱۰- پیرو. | ۱۱- نعمت گیرنده. | ۱۲- شریک. |
| ۱۳- هم قسم. | ۱۴- همراه. | ۱۵- همسایه. |
| ۱۶- مهمان. | ۱۷- داماد. | ۱۸- نزدیک. |
| ۱۹- ولی نعمت. | ۲۰- هم پیمان. | ۲۱- ولی. |
| ۲۲- سزاوارتر به امور. | ۲۳- سید به معنای غیر مالک و آزاد کننده برده. | |
| ۲۴- مُحَبّ. | ۲۵- یاور. | ۲۶- تصرّف کننده در امور. |
| | | ۲۷- متولّی امور. |
- اما معنی اول: اراده این معنی موجب کفر است؛ چون جز خدای تعالی پروردگاری در عالم نیست - (و هرگز پیامبر نمی فرماید هر کسی من ربّ و پروردگار اویم، پس علی ربّ اوست).

اما معنی دوم و سوم تا چهاردهم: اراده هر یک از این معانی از واژه «مولی» در حدیث مستلزم کذب است.

۱- در صحیح بخاری ۷: ۵۷ [۱۶۷۱/۲] به جای آن، «الملیک» [یادشاه] آمده است. و قسطلانی در شرح الصحیح ۷: ۷۷ [۱۶۰/۱۰] می گوید: «مولی یعنی ملیک؛ زیرا ولی امور مردم است».

و اقا «صاحب»، «همسایه»، «مهمان»، «داماد» و «نزدیک» چه مراد نزدیکی خویشاوندی باشد، چه نزدیکی مکانی: اراده هیچ یک از این معانی به دلیل سبک بودن اراده آنها، ممکن نیست. خصوصاً در آن اجتماع با شکوه آن هم در میانه مسیر و در گرمای سوزان که پیامبر خدا ﷺ دستور داده بود آنان که پیش تر رفته بودند، بازگردند و آنانی که از پی می آیند، باز ایستند، آن هم در جایی که منزلگاه نبوده است و در نتیجه اسباب استراحت در آنجا فراهم نبوده است. و بر فرض که یکی از آن معانی اراده شود، چه فضیلتی برای امیرمؤمنان ﷺ خواهد داشت که برایش «بغ بَغ» و تبریک و تهنیت بگویند؟

اقا قنعم: این معنی نیز نمی تواند مورد نظر باشد؛ چون هیچ ملازمه ای نیست بین اینکه پیامبر خدا ﷺ به هر کسی نعمتی عطا کرده، امیرمؤمنان ﷺ نیز به او نعمت عطا کرده باشد، بلکه خلاف آن قطعی است.

مگر مقصود این باشد که پیامبر نسبت به هر کسی که حق نعمت دین و هدایت و تربیت و ارشاد و اعطای عزت در دنیا و نجات در آخرت دارد، علی ﷺ نیز آن حقوق را دارد؛ زیرا قائم مقام پیامبر و مدافع او و حافظ شرع و مبلغ دین اوست؛ و از این رو خداوند به حکم آن آیه آشکار، به وسیله او دین را کامل و نعمت را تمام کرد؛ و این معنا از معنی امامت که مورد نظر ماست جدا نمی باشد. و اقامه پیمان: ناگزیر منظور از آن، عهد و پیمان با برخی از قبایل برای صلح و یاری است. و این معنی نیز در علی ﷺ راه ندارد، بله او در تمام افعال و تروک خود تابع و پیرو پیامبر بوده است (و از این رو پیامبر با هر کسی هم پیمان بوده و در حال صلح باشد، علی نیز با او چنین خواهد بود) متها علی ﷺ در این معنی با همه مسلمانان برابر است و مطرح ساختن آن درباره خصوص علی ﷺ در آن اجتماع پر شکوه و بی نظیر و با آن اهتمام ویژه، واقعاً بی معنی است.

محبت و ناصر

بر فرض که از «مولی» این دو معنی اراده شده باشد، از دو حال بیرون نیست: یا مقصود این است که مردم را به محبت و یاری علی علیه السلام از این جهت که او یکی از مؤمنان و مدافعان اوست، تشویق کند، و یا مقصود این است که او را به دوستی و یاری مردم فرمان دهد. و در هر حال یا جمله، خبری است یا انشایی.

اما احتمال اول - یعنی خبر دادن از وجوب محبت به او -: چیزی تازه و نا آشنای برای مردم نیست و تبلیغ آن نیز بی سابقه نمی باشد تا بخواهد در آن لحظه حساس به آن امر کرده و طبق بیان صریح قرآن، اگر آن را انجام ندهد، رسالت خود را ابلاغ نکرده باشد، و بخاطر ابلاغ آن، مردم را در آن مکان رنج آور و نامناسب نگه دارد و آن اجتماع پر شکوه را ترتیب بدهد، و دین را با آن، کامل و نعمت را تمام، و خشنودی پروردگار را جلب نماید، به طوری که گویا چیز تازه‌ای آورده و قانون جدیدی وضع کرده که قبلاً وجود نداشته و مسلمانان از آن بی خبر بوده‌اند. و نیز به دنبال آن مردم بیایند به او تبریک بگویند، آن هم با عبارتی چون: «أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة»، عبارتی که خبر می دهد حادثه بزرگی رخ داده که گوینده آن پیش از این، از آن اطلاع نداشته است؛ زیرا هر مسلمانی شب و روز در قرآن این آیات را می خواند: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَغْضُهِمْ أَوْلِيَاءُ بَغْضٍ»^(۱)! [مردان و زنان با ایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند]! و همچنین گفتار خداوند تعالی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^(۲) [مؤمنان برادر یکدیگرند] و این آیات به خوبی دلالت بر وجوب مهر ورزیدن مسلمانان به یکدیگر - همچون مهر ورزی دو برادر به هم - دارند (پس ابلاغ دوباره آن با آن

آب و تاب و در آن شرایط خاصّ معنی ندارد). و ما ساحت مقدّس پیامبر بزرگوار را از این کار بیهوده دور می‌دانیم، و پروردگار حکیم خود را نیز از این قبیل افعال عبث پاک می‌دانیم.

و اما احتمال دوم - یعنی واجب کردن محبّت و یاری او -: این احتمال نیز در سبکی کمتر از احتمال اول نیست؛ زیرا در باب محبّت و یاری، فرمان صادر نشده و قانون وضع نشده‌ای، باقی نمانده بود. که نیاز به اعلام و ابلاغ داشته باشد. به علاوه، اگر منظور اخبار از وجوب محبّت (احتمال نخست) او یا فرمان به مهر ورزیدن به او (احتمال دوم) بود (نباید حضرت می‌فرمود: «من کنت مولاه...») بلکه باید می‌فرمود: «من کان مولای فیهو مولی علی» [هر کس دوستدار من است پس دوستدار و یاری کننده علی است]. از این رو، این دو احتمال خارج از معنای «مولی» در حدیث است. و شاید سبب این جویزی نظر به این نکته دارد که در «تذکره»^(۱) می‌گوید:

حمل واژه «مولی» در حدیث، بر معنی ناصر و یاور درست نیست.

علاوه بر آنکه محبّت ورزیدن و یاری کردن به این دو وجه (خبری یا انشائی که در احتمال اوّل و دوم مطرح بود) تنها نسبت به امیرمؤمنان، واجب نیست، بلکه دوست داشتن و یاری کردن همه مسلمانان واجب است. بنابراین تخصیص آن به امیرمؤمنان، و اهتمام ورزیدن به آن چه توجیهی خواهد داشت؟! و اگر مقصود، محبّت و یاری خاصّ است، یعنی بالاتر از محبّت رایج میان مردم، مانند لزوم پیروی و فرمانبرداری از او، و تسلیم در برابر او، پس این همان معنای حجّیّت و امامت است. به ویژه اگر امامت را طبق جمله «من کنت مولاه» در کنار ویژگی‌ای که پیامبر ﷺ دارد، قرار بدهیم؛ چون اگر میان معنای مورد نظر

(در عبارت «فعلی مولا») و ویژگی پیامبر (در عبارت «من کنت مولا») که در این حدیث تقارن دارند، فرق گذاشته شود، سیاق کلام خراب می شود.

اما احتمال سوم - یعنی خبر دادن از وجوب محبت و یاری مردم بر علی :- اگر منظور این معنی بود، باید پیامبر ﷺ این معنی را به علی ﷺ اعلام و تأکید می نمود نه به مردم. و احتمال چهارم - یعنی واجب کردن [انشاء وجوب] محبت و یاری مردم بر علی ﷺ :- این نیز مانند احتمال سوم است؛ چون پیامبر خدا ﷺ در این صورت از اهتمام یاد شده، و ایراد خطبه برای مردم، و از درخواست شنیدن آنان، و نیز از سوگند دادن و گرفتن اقرار از مردم مبنی بر اینکه آیا پیام الهی را به شما ابلاغ کرده ام، از همه اینها بی نیاز می باشد. مگر این که خواسته باشد، عواطف مردم را جلب نماید و محبتشان را با یاد آوری این امر نسبت به او تقویت کند، به طوری که اگر آنان آگاه شوند که او آنان را دوست می دارد و یارشان می باشد، از او پیروی نموده، و با او مخالفت نکرده و هرگز سخنش را رد نمی کنند.

و چنانچه منظور، جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد، از اینکه پیامبر خدا ﷺ کلام را با جمله «من کنت مولا» آغاز کرد، می فهمیم که منظور حضرت، محبت و یاری معمولی و رایج در میان افراد مؤمن نیست، بلکه منظور، محبت و یاری از نوع محبت و یاری ویژه خود پیامبر است، و بر کسی پوشیده نیست که محبت و یاری پیامبر مانند محبت و یاری سایر مؤمنان نبوده و اصلاً قابل قیاس با محبت و یاری کسی نیست؛ زیرا پیامبر از آن جهت امتش را دوست دارد و آنان را یاری می کند که رهبر دین و دنیای مردم، و صاحب اختیار آنان، و حافظ حدود و ثغور آنان، و نگهبان کیان آنها، و نسبت به نفسشان از آنان سزاوارتر و شایسته تر است؛ زیرا اگر چنین نباشد گرگان درنده و درندگان

وحشی آنان را پاره پاره می‌کردند، و از هر سو دستهایی به سویشان دراز می‌شد، چه غارتها که متوجه آنان نمی‌شد، چه اموالی که مباح نمی‌گردید، چه جانهایی که گرفته نمی‌شد، چه حرمت‌هایی که شکسته نمی‌شد؛ و در نتیجه، هدف خدای تعالی که گسترش دعوت حق، و ترویج دین مبین، و برپایی کلمه علیای الهی، باشد بخاطر از هم پاشیدن جامعه، نقض می‌شد. (پس برای حفظ غرض الهی چنین محبت و یاری کردنی ضروری است) و هر کس از چنین محبت و نصرتی برخوردار باشد، بی شک خلیفه خدا و پیامبر ﷺ در روی زمین است.

و در این صورت که مقصود، جلب عواطف و تقویت محبت مردم باشد، واژه «مولی» بر غیر معنای یاد شده، قابل حمل نیست.

معانی قابل اراده از حدیث

از معانی واژه «مولی» فقط «ولی» و «أولی به شیء» و «سید» - به معنی غیر مالک و مُعْتِق [آزاد کننده برده] - و «تَصَرَّف کننده در امور» و «متولی» باقیمانده است. اما ولی: فقط معنایی که از واژه «أولی» قابل اراده است، می‌توان از آن اراده کرد؛ زیرا طبق بیانی که گذشت اراده سایر معانی، صحیح نیست.

اما سید^(۱) به معنای یاد شده: جدای از معنای «أولی» نیست؛ زیرا سید یعنی مقدم بر دیگران، به ویژه در جمله‌ای که پیامبر خدا ﷺ با آن، ابتدا خود را توصیف نموده، و سپس با همان شکل عمو زاده‌اش را؛ و از این رو محال است آن را بر سیادت به دست آمده از راه ظلم و غلبه حمل کرد، بلکه سیادت و سروری دینی و عمومی است، سیادتی که بر همه مردم پیروی آن واجب است.

۱ - جمع کثیری از ائمه تفسیر و حدیث و لغت که عددشان قابل توجه است، این معنی را از معانی واژه «مولی» برشمرده‌اند.

و اما متصرف در امور: این معنی نیز بسان معنی پیشین است. این معنا را رازی در تفسیرش^(۱) هنگام ذکر آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ»^(۲) [و به خدا تمسک جوید، که او مولا و سرپرست شماست] از قفال نقل کرده است.

و در این جا اراده این معنی از واژه «مولى» ممکن نیست، مگر اینکه از آن، تصرف کننده‌ای اراده شده باشد که خداوند پیروی از او را لازم دانسته، تا بشر را به راههای رستگاری رهنمون شود.

و از این رو او بر هر نوع تصرفی در جامعه انسانی سزاوارتر از دیگران است، و کسی که اختیار تصرف در جامعه انسانی و همه ابعاد بشری را داشته باشد، جز پیامبر مبعوث یا امام واجب الطاعه‌ای که به فرمان الهی از سوی پیامبر به امامت او تصریح شده و همواره پیرو گفتار و کردار پیامبر بوده، نمی‌تواند باشد.

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^(۳) [و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست]!

و همین طور است معنای «متولّى امور»:

ابو عباس مبرّد^(۴)، قرطبی در تفسیر خود^(۵) در سوره آل عمران^(۶) در آیه: «بَلِ الْاِلٰهَ مَوْلَاكُمْ» [آنها تکیه گاه شما نیستند)، بلکه ولی و سرپرست شما، خداست]، ابن اثیر در «نهایه»^(۷)، زبیدی در «تاج العروس»^(۸)، ابن منظور در «لسان العرب»^(۹) و... آن را از معانی واژه «مولى» برشمرده‌اند.

۱- التفسیر الکبیر ۶: ۲۱۰ [۷۴/۲۳]. ۲- حج: ۷۸.

۳- نجم: ۳ و ۴. ۴- سید مرتضی در الشافی [۲۱۹/۲] از او این معنا را نقل کرده است.

۵- الجامع لأحكام القرآن ۴: ۲۳۲ [مع ۲/ج ۴/۱۴۹].

۶- آل عمران: ۱۵۰. ۷- النهایة فی غریب الحدیث والاثار ۴: ۲۴۶ [۲۲۹/۵].

۸- تاج العروس ۱۰: ۳۹۸. ۹- لسان العرب [۴۰۱/۱۵].

و این معنی نیز از معنی «أولی» جدا نیست، خصوصاً به همان معنایی که پیامبر اکرم ﷺ خود را بدان وصف کرده است، در صورتی که مقصود همین معنا باشد.

لازم به ذکر است: نکته‌ای که ما در خصوص این مقام پس از فرو رفتن در ریای لغت و کتب ادبیات عرب به دنبال آن هستیم، این است که معنای حقیقی واژه «مولى» غیر از «أولی به شیء» نیست. و این معنی، جامع همه معانی است. و معنی «أولی» به نوعی در هر یک از آنها موجود است، و واژه «مولى» در هیچ یک از معانی یاد شده به کار نرفته، مگر به مناسبت وجود معنی «أولی»:

۱- رَبِّ [پروردگار]؛ خداوند به مخلوقاتش از هر قهر و غلبه کننده بر آنها، سزاوارتر و أولی است؛ او جهانیان را به اقتضای حکمتش آفرید و طبق اراده و مشیتش در آنها تصرف می‌کند [پس به «رَبِّ» از آن جهت «مولى» می‌گویند که او بر مخلوقاتش أولی از دیگران است].

۲- عمو؛ او سزاوارترین مردم برای حفظ برادرزاده و محبت کردن به او است و او جانشین پدر وی می‌باشد که از همه أولی به فرزندش بوده است.

۳- عمو زاده؛ وی در همبستگی و همکاری با عمو زاده‌اش نسبت به دیگران اولویت دارد؛ چون آن دو، شاخه‌های یک درختند.

۴- پسر؛ وی سزاوارترین مردم برای اطاعت از پدر و اظهار فروتنی در برابر او است؛ خدای تعالی می‌فرماید: «وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»^(۱) [و بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر].

۵- پسر خواهر؛ او نیز سزاوارترین مردم برای فروتنی در برابر دائیش که همزاد مادرش است، می‌باشد.

معنای حدیث غدیر - معانی قابل اراده از حدیث..... ۱۲۹

۶ - معتق [آزاد کننده برده]؛ او نیز برای تفضل و نیکی کردن به برده‌ای که آزاد کرده سزاوارتر از دیگران است.

۷ - معتق [برده آزاد شده]؛ او سزاوارتر از دیگران برای شناخت احسان مولایش و فرمانبرداری از او و سپاسگزاری از اوست.

۸ - عبد [برده]؛ وی نیز سزاوارتر از دیگران برای تسلیم بودن در برابر مولا است؛ چون این، کار واجبی است که سعادتش به آن بستگی دارد.

۹ - مالک؛ او نیز برای حفظ املاک خود و اداره امور آنها و تصرف در آنها بدون ظلم و ستم، سزاوارتر از دیگران است.

۱۰ - تابع؛ او برای یاری رهبرش نسبت به کسانی که تابع او نیستند، سزاوارتر است.

۱۱ - منعم علیه [دریافت کننده نعمت]؛ وی نیز برای سپاسگزاری ولی نعمتش از همه سزاوارتر است.

۱۲ - شریک؛ وی برای رعایت حقوق شراکت و پیش گیری از متضرر شدن شریکش، سزاوارتر است.

۱۳ - حلیف [هم پیمان و هم قسم]؛ روشن است که هم پیمان برای حفظ پیمان و دفع ظلم از هم پیمانش، سزاوارتر از دیگران است.

۱۴ - صاحب [هم صحبت]؛ وی برای رعایت حقوق هم صحبتی و رفاقت، سزاوارتر است.

۱۵ - همسایه؛ او نیز برای رعایت حقوق همسایگان از دیگران سزاوارتر است.

۱۶ - پناهنده؛ او نیز برای تقدیر و تشکر از پناه دهندگانش سزاوارتر است.

۱۷ - داماد؛ وی برای رعایت حقوق کسانی که او را به دامادی پذیرفته و حمایتش کرده و پایه زندگیش را استوار ساختند، سزاوارتر است. در حدیثی

آمده است: «الآباء ثلاثة: أبٌ ولَدك، وأبٌ زَوْجك، وأبٌ حَلَمك»^(۱) [انسان سه پدر دارد: پدری که تو را متولّد کرده، پدری که تو را تزویج کرده، و پدری که به تو دانش آموخته است].

۱۸- خویشاوند و یا نزدیک؛ او نیز برای رفع گرفتاری خویشاوندان و دفاع از آنان و تلاش و خیر خواهی برای آنان سزاوارتر است.

۱۹- ولی نعمت؛ وی برای نیکی کردن به منعم علیه و زیر دستان و استمرار احسان و نیکی، سزاوارتر است.

۲۰- عقید [کسی که با او عقد اخوّت بسته است]؛ وی مانند هم پیمان، برای رعایت حق کسی که با او عقد بسته، سزاوارتر است.

۲۱ و ۲۲- محبّ و ناصر؛ مانند هم پیمان و هم قسم هستند؛ زیرا محبّ برای دفاع از محبوب، و ناصر برای یاری کسی که به یارش ملتزم شده، سزاوارتر است.

۲۳- ولی؛ بحث درباره آن گذشت و حقّ مطلب روشن شد. و نیز معانی زیر:

۲۴- سیّد [آقا و سرور].

۲۵- متصرّف در امور.

۲۶- متولّی امور.

نتیجه: مولی تنها یک معنی دارد و آن «أولی به شیء» [أولویّت داشتن و سزاوارتر از دیگران بودن] است. و این اولویت بسته به موارد کار بردش متغیر است، و اشتراک این معانی اشتراک معنوی است نه لفظی، و آن از اشتراک لفظی بهتر است^(۲)؛ چون اشتراک لفظی نیاز به وضع مستعدّد دارد، و در اینجا وضع

۱- [در جوامع و کتابهای حدیث اهل سنّت و شیعه به این روایت دست پیدا نکردیم].

۲- [«اشتراک معنوی» آن است که لفظ برای یک معنی وضع شود و آن معنا افراد مختلف داشته باشد؛ مانند لفظ حیوان که برای موجود حسّاس جنبنده با اراده وضع شده، و دارای افراد فراوانی از قبیل انسان، اسب و... می باشد و این افراد و مصادیق در معنی حیوانیت با هم مشترکند. ⇐

متعدد، با دلیل قطعی ثابت نشده است، و قانون در این گونه موارد، نفی آن است [اصل عدم تعدد وضع].

و سخن برخی افراد پیرامون معنای روایت مسلم که با سند صحیح خود^(۱) از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: «لَا يَقُلُ الْعَبْدُ لِسَيِّدِهِ: مَوْلَايَ» [برده به مالکش نباید بگوید مولای من] و در حدیث ابومعاویه این جمله افزوده شده است: «فان مولاكم الله» [زیرا مولای شما خداست]، دلالت می‌کند که این لفظ هنگامی که بدون قرینه است، از آن معنای اولویت به ذهن تبادر می‌کند. و این روایت را بسیاری از ائمه حدیث در کتابهایشان نقل کرده‌اند.

قرینه‌های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»

تا اینجا برای اهل تحقیق چاره‌ای جز پذیرش معنی اولی برای واژه «مولی» نیست. و بر فرض که کوتاه بیایم و بپذیریم که واژه «مولی» مشترک لفظی است و این معنا یکی از معانی واژه «مولی» است، می‌گوییم: در حدیث، قرینه‌های متصل و منفصل فراوانی وجود دارد که معانی دیگر را نفی می‌کند. اینک بیان آن قرینه‌ها:

قرینه اول: آغاز حدیث؛ که پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» [آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم] و یا الفاظی نزدیک به آن که دلالت بر این معنا دارد. آن‌گاه حضرت این سخن را متفرع بر سخن قبلی ساخته، می‌فرماید: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» [هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست]. این مقدمه را بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند.

⇒ و «اشتراک لفظی» آن است که یک لفظ برای چند معنی به طور جداگانه وضع شده باشد؛ مانند لفظ «شیر» در فارسی که یک بار برای شیر نوشیدنی، و بار دیگر برای شیر آب، و دگر بار برای حیوان درنده وضع شده است، و معانی هیچ یک از این‌ها با هم وجه اشتراکی ندارند.

از جمله حفاظ و امامان اهل سنت که آن را نقل کرده‌اند، از این قرارند:

۱- احمد بن حنبل ۳- نسایی ۵- ترمذی

۲- ابن ماجه ۴- طبری ۶- سیوطی

این مقدمه از بخش های صحیح و ثابت این حدیث است که چاره‌ای جز اعتراف به آن نیست و چنانچه پیامبر خدا ﷺ از این کلام غیر از معنایی که در مقدمه بدان تصریح نموده، اراده می‌کرد، هر آینه کلامش - که ما معتقدیم از هر لغزشی دور است - بی سر و ته و به هم ریخته شده، از بلاغت ساقط می‌شود و حال آنکه آن حضرت «أفصح البلغاء» و «أبلغ من نطق بالضاد» [فصح‌تر از همه انسانهای بلیغ، و بلیغ‌تر از همه تلفظ‌کنندگان ضاد] است؛ پس برای ما که باور داریم همه اجزای کلام پیامبر بخاطر این که از منبع وحی بر زبانش جاری می‌شود، با هم مرتبط است، راهی نیست جز این که بگوییم معنی مقدمه با ذی‌المقدمه متحد و یکسان است. [و چون مولا در آغاز کلام پیامبر به معنای اولی به شیء است، پس مولا در کلام بعدی نیز به همین معناست].

و سخن سبط ابن جوزی حنفی^(۱) در «تذکره» مطلب یاد شده را کاملاً روشن می‌سازد. وی ده معنا برای مولى نام می‌برد و «أولى» را دهمین معنا قرار داده و می‌گوید: منظور از حدیث، طاعت مخصوص است؛ بنابراین این معنای دهم که «أولى» باشد متعین است، و معنی حدیث این که: «من نسبت به هر کس که سزاوارتر از خود او بر او هستم، علی نیز از او بر او سزاوارتر است».

قرینه دوم: پایان حدیث که می‌فرماید: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ» [خدایا! دوست بدار کسی که او را دوست می‌دارد، و دشمن بدار کسی را که با او

دشمنی می‌کند]. و در برخی طرق حدیث این جمله یا قریب به آن نیز آمده است: «وَانْصُرْ مَنْ نَصْرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»؛ [یاری‌کننده او را یاری، و خوارکننده او را خوار گردان]. پیش از این، راویان آن را یاد آور شدیم^(۱). و می‌توان برای تأیید قرینیت آن مبنی بر اینکه «مولی»، جز با معنی اولویت ملازم با امامت، سازگاری ندارد، وجوهی را ذکر کرد:

۱- هنگامی که پیامبر خدا ﷺ مقام شامخی را که خداوند به وصیش واگذار کرده بود یعنی ریاست عامه بر مردم و امامت مطلقه پس از پیامبر، آشکار ساخت، طبیعتاً می‌دانست که تحقیق این امر به ارتش و حامی و اطاعت والیان و استانداران و فرمانداران و کارگزاران نیازمند است، و نیز می‌دانست - آن گونه که در قرآن^(۲) آمده است - در میان مردم افرادی هستند که به او حسادت می‌ورزند، و نیز حضرت می‌دانست کسانی هستند که کینه او را در دل خود پنهان می‌کنند، و افرادی میان منافقان وجود دارند که به خاطر خون خواهی‌های جاهلی، دشمنی او را در دل پنهان داشته‌اند، و نیز می‌دانست که پس از او از سوی آزمندان حکومت و مال، فتنه و فساد بر گرفته از حرص و ولع، پدید خواهد آمد، و آنان از علی خواسته‌هایی خواهند داشت که شایستگی آن را ندارند و علی ﷺ نیز طبق حق، عمل کرده خواسته‌های آنان را به خاطر عدم کار آزمودگی و عدم شایستگی شان بر آورده نخواهد ساخت، و در نتیجه آنان

۱- در ص ۹۲-۹۵ همین کتاب.

۲- در آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» [نساء: ۵۴]. ابن مغزلی در مناقب [ص ۲۶۷، ح ۳۱۴]، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۲: ۲۳۶ [۷/۲۲۰، خطبه ۱۰۸]، و حضرمی شافعی در الرشفه: ۲۷ نقل کرده‌اند که این آیه درباره علی و درباره علومی که به علی اختصاص پیدا کرده، نازل شده است.

سپه‌هایشان را مقابل او خواهند گرفت [دشمن او شده و به جنگ با او می‌پردازند^(۱)] برابرش صف آرایی می‌کنند. چنان که اجمالاً آن را با این سخن، بیان می‌فرماید: «إِنْ تَوَمَّروا عَلَيَّ - وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْن - تَجْدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا»^(۲) [اگر از علی فرمانبرداری کنید - و من نمی‌بینم که انجام دهید - هر آینه او را رهنما و هدایت شده خواهید یافت] و در عبارتی: «إِنْ تَسْتَخْلِفُوا عَلَيَّ - وَ مَا أَرَاكُمْ فَاعْلَيْن - تَجْدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا»^(۳) [اگر خلافت علی عليه السلام را بپذیرید - و من فکر نمی‌کنم بپذیرید - او را هدایت کننده و هدایت شده، خواهید یافت].

و چون حضرت وقایع آینده را می‌دانست، از این رو شروع کرد به دعا کردن برای دوستدار و یاری کننده او، و نفرین بر دشمن و خوار کننده او، تا باشد که امر خلافت برای او ثابت گردد، و مردم بدانند که محبت او سبب جلب محبت خدای سبحان، و دشمنی با او و خوار ساختن او سبب غضب و خشم او خواهد شد، تا در نتیجه مردم به حق و اهل آن نزدیک گردند. و چنین دعایی که به صورت عام

۱ - [در متن، عبارت: «فَيَقْلِبُونَ عَلَيْهِ ظَهْرَ الْمَجَنِّ» بکار رفته که ضرب المثل است برای کسی که با رفیقش مودت و رعایتی دارد و سپس در جهت مقابل او قرار می‌گیرد و به دشمنی با وی می‌پردازد. «مَجَنِّ» به معنای سپر است، و توضیح این ضرب المثل این است: لشکریان هنگامی که با دشمن برخورد می‌کنند، روی سپر را به طرف دشمن و پشت آنرا به طرف لشکر خود می‌گیرند، حال اگر کسی خیانت کند و به دشمن بپیوندد وضعیت سپرش برعکس می‌شود یعنی روی سپر را به طرف نیروهای خودی و پشت سپر را به طرف دشمن قرار می‌دهد.

در حدیثی از امیر المؤمنین عليه السلام خطاب به ابن عباس آمده است: «إِنِّي أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي وَلَمْ يَكُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ أَوْثَقِ مِنْكَ فِي نَفْسِي، فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ قَدْ كَلَبَ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ، قَلْبْتَ لَابِنِ عَمَّكَ ظَهْرَ الْمَجَنِّ...»؛ نگاه کن: نهایت، این اثیر ۱: ۳۰۸؛ مجمع البحرین، طریحی ۴: ۱۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۶/۱۶۷ - ۱۶۹].

۲ - [مسند احمد ۱/۱۰۹]. ۳ - [کنز العمال ۱۱/۶۳۰، ح ۳۳۰۷۲].

و بدون قید بیان می شود، مناسب نیست مگر درباره کسی که از چنین مقامی برخوردار است و به همین علت چنین دعا و کلامی درباره سایر مؤمنان که خداوند محبت و رزیدن به یکدیگر را برایشان واجب ساخته، وارد نشده است، و نفرت میان آنان، جزئی است و به این حد نمی رسد.

و چنین دعایی هنگامی صادر می شود که شخص مورد دعا، از ارکان دین و نشانه اسلام و امام امت باشد، و روگردانی از او سبب شکستن بازوی حق و گسستن دستگیره اسلام باشد.

۲- این دعا - به جهت عمومیتی که از حیث اشخاص بخاطر وجود موصول، [من]، و از حیث زمان و حالات بخاطر حذف متعلق، دارد - بر عصمت امام دلالت می کند؛ چون چکیده معنایش، این است که در هر حال و در هر زمان و بر هر کسی، دوستی و یاری او واجب، و دشمنی با او و خوار شمردن او حرام است، و این نشان می دهد که او در همه احوال، دارای صفتی است که مانع صدور معصیت از او می شود، سخن غیر حق نمی گوید، عمل غیر حق انجام نمی دهد، و با غیر حق همراه نمی باشد؛ زیرا اگر گناهی از او صادر شود واجب است که به علت ارتکاب گناه و برای دست برداشتن از آن، ناراحتی خود را از آن اعلام و دشمنیش را با او آشکار سازد. و چون پیامبر از عموم کلام خود هیچ حالت و زمانی را استثنا نکرده، در می یابیم که علی علیه السلام همواره و در همه احوال و در همه اوقات بر همان صفتی بوده است که ذکر کردیم. و دارنده این صفت قطعاً امام است؛ زیرا بر اساس براهین یاد شده در جای خود، قبیح است که شخص پایین تر از او بر او مقدم شود و عهده دار امامت شود. و حال که ثابت شد او امام است، پس نسبت به مردم، اولویت داشته و سزاوارتر از خودشان به خودشان می باشد.

قرینه سوم: سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يا أيها الناس بم تشهدون؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله. قال: ثم مة؟ قالوا: وأن محمداً عبده ورسوله. قال: فمن وليكم؟ قالوا: الله ورسوله مولانا». [ای مردم به چه چیزی شهادت می دهید؟ گفتند: شهادت به لا اله الا الله. فرمود: پس از آن به چه؟ گفتند: به این که محمد بنده و فرستاده اوست. بعد فرمود: ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش مولای ما هستند]. در این لحظه پیامبر دست بر بازوی علی رضی الله عنه زد و آن را بلند کرده و فرمود: «من یکن الله ورسوله مولاه فإن هذا مولاه....» [هر کس که خدا و پیامبرش مولای اوست، همانا این علی مولای اوست]. این عبارت، از جریر نقل شده است^(۱).

قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت، و آمدن آن در پی ولایت مطلقه خدای سبحان و پیامبرش، ممکن نیست مگر اینکه معنای امامت ملازم با اولویت بر جان مردم، اراده شده باشد. [همانگونه که پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است: «النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم»^(۲)، علی رضی الله عنه نیز بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است].

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان حدیث: «الله أكبر على إكمال الدين وإتمام النعمة ورضا الرب برسالتی والولاية لعلي بن أبي طالب» [الله اکبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب]. به نظر شما کدام معنی، غیر از امامتی که متمم برنامه ها و مکمل نشر دین و تثبیت کننده پایه های رسالت است، دین را کامل و نعمت را تمام و خشنودی پروردگار را در ابلاغ رسالت، جلب می کند؟ پس در این صورت کسی که

۱- جریر، عبدالله بن جابر بجلی، متوفای (۵۱، ۵۴)، حدیث او در مجمع الزوائد، حافظ هاشمی ۹: ۱۰۶ به نقل از معجم الکبیر طبرانی [۲/ ۳۷۵، ح ۲۵۰۵] موجود است.

۲- احزاب: ۶.

عهده‌دار این مسؤولیت مقدس می‌شود نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان است.

قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت است: «كَأَنِّي دُعِيْتُ فَأُجِبْتُ» [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]، یا «أَنَّهُ يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَأُجِيبُ» [نزدیک است که فرا خوانده شوم و اجابت نمایم]، یا «أَلَا وَإِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَفَارِقَكُمْ» [آگاه باشید که نزدیک است از شما جدا شوم]، یا «يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ» [نزدیک است که فرستاده پروردگارم بیاید و من پدیرای دعوت او باشم]. و چنانکه پیش از این یاد آور شدیم^(۱)، این سخن را حفاظ حدیث، فراوان تکرار کرده‌اند.

این سخن پیامبر خدا ﷺ به ما می‌فهماند که امر مهمی از تبلیغ پیامبر ﷺ باقی مانده بوده، که حضرت نگران آن بوده که مبادا پیش از ابلاغ آن مرگش برسد (و فرصت تبلیغ آن را پیدا نکند) و رسالتش ناتمام بماند.

براساس نقل مسلم^(۲) بعد از این نگرانی و اهتمام، غیر از ولایت امیر مؤمنان و ولایت عترت پاکش، چیز دیگری را ابلاغ نکرد. و آیا این امر مهمی که منطبق بر این ولایت است، غیر از معنی امامتی است که در بسیاری از صحاح بدان تصریح شده است؟ آیا صاحب این ولایت نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان نیست؟

قرینه ششم: کلام پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت علی علیه السلام: «هَئِثُونِي هَئِثُونِي أَنْ اللَّهُ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبُوءَةِ وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ»^(۳) [به من تبریک بگویید؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید].

۱ - نگاه کن: ص ۱۱ از همین کتاب. و ر.ک: أسد الغابة، ابن اثیر ۶: ۱۳۶، شماره ۵۹۴۰؛ البداية و النهاية، ابن کثیر ۵: ۲۰۹، و ۷: ۳۴۸ [۲۳۱/۵]، حوادث سال ۱۰ هـ، ۷: ۳۸۵، حوادث سال ۴۰ هـ؛ مسند أحمد [۵۰۱/۵، ح ۱۸۸۳۸]؛ المعجم الكبير، طبرانی [۱۶۶/۵، ح ۴۹۷۱].

۲ - صحيح مسلم [۲۵/۵، ح ۳۶، کتاب فضائل صحابه].

۳ - حافظ ابو سعید خرکوشی نیشابوری، متوفای (۴۰۷)، در کتاب خود «شرف المصطفى» آن را نقل کرده است.

این عبارت به روشنی بیانگر این است که امامت مختص اهل بیت است، و در رأس آنان امیر مؤمنان علیه السلام قرار دارد که در آن لحظه، او مورد نظر بود. و نیز خود تهنیت و بیعت و برگزاری محفلی که تا سه روز ادامه داشت - آن گونه که قبلاً بیان شد^(۱) - با غیر خلافت و ولایت سازگاری ندارد؛ و به همین دلیل است که شیخان یعنی ابوبکر و عمر وقتی که با امیر مؤمنان علیه السلام ملاقات کردند، به او تبریک گفتند. و این، بیانگر معنای واژه «مولی» در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پس آن که آراسته به صفت مولی است، کسی است که نسبت به مردم سزاوارتر از خودشان می باشد.

قرینه هفتم: کلام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بیان ولایت: «فلیبلغ الشاهد الغائب» [حاضران به غایبان برسانند]. قبلاً این روایت ذکر شد^(۲).

آیا برای شما قابل باور است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امری را از قبیل موالات و محبت و یاری که میان مسلمانان رواج دارد و برای همه آنان به وسیله کتاب و سنت روشن می باشد، این چنین برای ابلاغ آن به غایبین تأکید کند و این مقدار اهتمام ورزد، و به بیان آن حرص و علاقه از خود نشان دهد؟ گمان نمی کنم سست رأیی شما را به این راه بکشاند و چنین مطلبی را به شما تحمیل کند؛ زیرا شما بی شک خواهید گفت: حتماً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسئله مهمی را در نظر داشته است که تا آن لحظه، زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی دیده، و افرادی که در آن اجتماع حضور نداشتند از آن آگاه نبوده اند، و این مسئله مهم، جز امامت نخواهد بود که با آن دین کامل، نعمت تمام، و خشنودی پروردگار فراهم می شود. و حاضران در آن اجتماع نیز از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این برداشت نکردند. و از

معنای حدیث غدیر - قرینه‌های تعیین کننده معنای مولی ۱۵۹

پیامبر ﷺ در آن اجتماع، کلام دیگری نیز نرسیده است تا بگوییم حضرت به تبلیغ آن فرمان داده است. و این امر مهمّ جز با معنی «أولی» از معانی واژه «مولی»، مطابقت و مناسبت ندارد.

قرینه هشتم: سخن پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت براساس روایت ابو سعید خدری و جابر^(۱): «الله أكبر على إكمال الدين، وإتمام النعمة، ورضا الربّ برسالتی، وولاية لعليّ بعدي» [الله اکبر بر کامل شدن دین، و تمام شدن نعمت، و خوشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی پس از من]. و در لفظ وهب^(۲) آمده است: «إنه وليكم بعدي» [همانا او ولی شماست پس از من]. و در لفظ علی^(۳) [به نقل از پیامبر ﷺ] که پیش از این گذشت^(۳) آمده است: «ولي كل مؤمن بعدي» [پس از من ولی همه مؤمنان است].

و نیز ترمذی و احمد و حاکم و نسائی و ابن ابی شیبہ و طبری و بسیاری دیگر از حفاظ با سند صحیح این سخن را از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند^(۴): «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» [همانا علی از من و من از اویم و او ولی هر مومنی پس از من است]. و در نقل دیگر آمده است: «هو وليكم بعدي» [او ولی شما پس از من است].

۱- ر. ک: کتاب ما نزل من القرآن في عليّ^(ع)، حافظ أبو نعیم اصفهانی، متوفای (۴۳۰) [ص ۵۶]؛ و مناقب خوارزمی، متوفای (۵۶۸): ۸۰ [ص ۱۳۵ ح ۱۵۲].

۲- ر. ک: المعجم الكبير، طبرانی [۱۳۵/۲۲].

۳- ر. ک: ص ۴۳ همین کتاب.

۴- ر. ک: سنن ترمذی [۵۹۰/۵ ح ۳۷۱۲]؛ مستد احمد [۴۸۹/۶ ح ۲۲۵۰۳]؛ المستدرک علی الصحیحین [۱۴۴/۳ ح ۴۶۵۲]؛ السنن الکبری [۴۵/۵ ح ۸۱۴۶]؛ کتاب المناقب؛ وخصائص أمير المؤمنين^(ع) [ص ۱۰۹ ح ۸۹]؛ مصنف ابن أبي شيبة [۷۹/۱۲ ح ۱۲۱۷۰].

و ابونعیم در «حلیۃ الأولیاء»^(۱) و دیگران^(۲)، با سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر فرمودند: «من سرّه آن یحیی حیاتی، ویموت مماتی، ویسکن جنّة عدن غرسها ربّی، فلیوال علیّاً من بعدی، ولیقتد بالأئمّة من بعدی؛ فإنّهم عترتی خُلقوا من طینتی...» [هر کس دوست دارد که همچون من زندگی کند و همچون من از دنیا برود، و در بهشت جاویدان که پروردگارم با دست خود کاشته است، ساکن شود، پس از من علی را دوست داشته به امامان بعد از او اقتدا کند؛ زیرا آنان عترت من هستند و از طینت من آفریده شده‌اند].

به راستی که این تعبیرها به ما آگاهی می‌بخشند که ولایت ثابت برای امیر مؤمنان علیه السلام مترتب بر نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و با مقام صاحب رسالت - با حفظ تفاوت مرتبه میان آن دو بزرگوار، از جهت اوّلیّت و اولویّت - مساوی است، چه از واژه «بعدي» بعدیّت از جهت زمان اراده شده باشد و چه رتبه؛ از این رو ممکن نیست که در این صورت از واژه «مولی» معنایی غیر از اولویّت داشتن بر همه شئون مردم اراده شود؛ زیرا در صورت اراده معنای یاری و محبّت از واژه «مولی»، با این قید [بعدي] معنای حدیث تغییر کرده و به جای این که از افتخارات علی علیه السلام شمرده شود، از عیوب شمرده خواهد شد. [زیرا معنای حدیث این می‌شود که بعد از من به وی محبّت کرده و یاری‌اش کنید، نه در حال حیات من].

قرینه نهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ابلاغ ولایت: «اللّهم أنت شهید علیهم أنّی قد بلفّت ونصحت» [خدایا خود گواه بر آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده سفارش خود را نمودم]. و شاهد گرفتن خدا بر اُمت برای تبلیغ و نصیحت اقتضا

می‌کند که امری را که آن روز ابلاغ فرموده، مسئله تازه‌ای باشد که قبلاً ابلاغ نکرده است. علاوه بر آن، سایر معانی مولی از قبیل یاری و محبت که در میان مسلمانان عمومیت دارد، هیچ نیازی برای شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام قابل تصور نیست، مگر شاهد گرفتن بر آن در خصوص علی علیه السلام به همان صورتی باشد که ما بیان کردیم.

قرینه دهم: سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بیان حدیث که قبلاً ذکر شد ^(۱): «إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي، وَظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي فَأَوْعَدَنِي لِأُبَلِّغَهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِي» [به راستی که خداوند مرا به رسالتی مأمور ساخت که سینه‌ام از آن تنگ شده بود (و بر آن سنگینی می‌کرد)، و گمان می‌کردم (یا می‌دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا ترساند که یا آن را ابلاغ کنم، یا مرا عذاب خواهد کرد]. و با این لفظ نیز وارد شده است ^(۲): «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِرِسَالَةٍ، فَضَقْتُ بِهَا ذَرْعاً» ^(۳)، و صرفت أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي، فَوْعَدَنِي لِأُبَلِّغَنَّ، أَوْ لَيُعَذِّبَنِي [خداوند مرا به پیغامی

۱- ر.ک: ص ۴۲ همین کتاب. ۲- الدر المنثور ۲: ۲۹۸ [۱۱۶/۲].

۳- [این عبارت در اصل چنین بوده: «ضاق ذرعی به» آنگاه واژه «ذرعی» از فاعلیت نقل داده شد و بنابر تمییزت منصوب شد مانند جمله: «طبت به نفساً». خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا...»؛ هود: ۷۷. «ذرع» به معنای عضو معروف است (از سر انگشتان تا آرنج). و از آنجا که با ذراع، اندازه گیری می‌کنند به خود اندازه گیری کردن و نیز خود همین مقیاس (نیم متر) نیز «ذرع» گفته می‌شود. و اصل ذرع باز بودن و کشیده بودن دست است، و عبارت «ضاق بالأمر ذرعاً» کنایه از بسته شدن راههای چاره و ناتوانی از پیدا کردن راهی برای نجات از گرفتاری، می‌باشد؛ مثل کسی که چیزی را اندازه می‌گیرد که ذراعش بر آن تطبیق نمی‌کند، یا ذراعش (دستش) را به سوی چیزی دراز می‌کند ولی به آن نمی‌رسد؛ پس «ضقت بها ذرعاً» یعنی: ضاق ذرعی به، وضعفت قوتی و طاقتی عنه ولم أجده مخلصاً. نگاه کن: تفسیر المیزان ۱۰/ ۲۳۷، مرآة العقول ۶/ ۱۹۹، شرح أصول کافی، ملا صالح مازندرانی ۳۵۵/۲.

مبعوث ساخت، که به خاطر آن دستم بسته شد (سینه/م تنگ شد و راههای چاره را بسته دیدم) و فهمیدم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد، پس خداوند مرا ترساند که یا ابلاغ کنم، و یا عذاب خواهد کرد].

و با این لفظ نیز وارد شده^(۱): «إني راجعت ربي خشية طعن أهل النفاق ومكذبيهم فأوعدني لأبلغها أو ليعذبني» [همانا من به پروردگارم مراجعه کردم از ترس آن که مورد طعن و تکذیب اهل نفاق واقع شوم؛ پس خداوند مرا ترساند که یا آن را تبلیغ کرده به مردم برسانم و یا مرا عذاب خواهد کرد].

این عبارت را همگی نشان دهنده یک خبر بزرگ است که پیامبر خدا ﷺ در اعلام آن، از خیانت و تکذیب منافقین می ترسیده است و ترس این را داشته است که بگویند: طرفدار عمو زاده اش است. و این دلالت می کند که این مقام مختص امیرمؤمنان بوده و از قبیل محبت و یاری نیست که همه مسلمانان با علی علیه السلام در آن شریک باشند، و این جز «أولی به امر بودن» و معانی هم دست آن نیست.

قرینه یازدهم: واژه نصب؛ در بسیاری از روایات، از جایگاه روز غدیر به «نصب» تعبیر شده است؛ به عنوان نمونه از عمر بن خطاب رسیده است^(۲): «نصب رسول الله علياً علماً» [پیامبر خدا، علی را به عنوان نشانه و راهنما منصوب کرد]. و از علی علیه السلام نقل شده است: «أمر الله نبيه أن ينصبني للناس...»^(۳) [خداوند به پیامبرش فرمان داد که مرا برای رهبری مردم منصوب کند].

۱- فرائد السمطين [۳۱۲/۱، ح ۲۵۰]؛ و کتاب سليم بن قيس [۶۳۶/۲، ح ۱۱].

۲- مودة القري، شهاب الدين همداني: مودة پنجم؛ ينابيع المودة، شيخ قندوزي حنفی: ۲۴۹

۳- ر.ک: ص ۱۹ همین کتاب. [۷۳/۲، باب ۵۶].

معنای حدیث غدیر - قرینه‌های تعیین کننده معنای مولی ۱۶۳

و نیز از امام حسین علیه السلام نقل شده^(۱) است: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ» [آیا می‌دانید که پیامبر روز غدیر خم او را به امامت و رهبری منصوب کرد]. این جملات ما را از اعطای مقامی در آن روز، آگاه می‌سازد که پیش از آن کسی با این مقام او آشنایی نداشته است، و این غیر از مقام محبت و یاری بوده که برای همه مسلمانان شناخته شده و آشنا می‌باشد و تک تک آنان از آن برخوردار بوده‌اند. به علاوه، این واژه [نصب] قاعدتاً در مورد اعطای حکومت و واگذاری ولایت به کار می‌رود، مثلاً می‌گویند: سلطان فلان شخص را به ولایت فلان منطقه منصوب کرد، ولی درباره رعیت یا محب یا محبوب یا یاور یا یاری شده که هم سطح دیگر افراد جامعه بوده و تحت سیطره سلطان می‌باشند، به کار نمی‌رود و نمی‌گویند آن‌ها را منصوب کرد.

افزون بر آن، واژه نصب در روایات زیادی، همراه با لفظ ولایت آمده است و یا واژه «لِلنَّاسِ» [منصوب بر مردم] یا «لِلأُمَّةِ» [منصوب بر امت اسلامی] آمده است. از مطالب یاد شده نتیجه می‌گیریم: مقام اعطایی به علی علیه السلام مقام حکومت مطلقه بر تمامی امت اسلامی است، و این همان معنای امامت ملازم با ولایت است که مدّعی ما در معنای «مولی» می‌باشد.

قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس است که پس از ذکر حدیث گفته است^(۲): «فَوَجَبَتْ لِلَّهِ فِي رِقَابِ الْقَوْمِ»، و در عبارتی دیگر: «فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ» [به خدا/ سوگند حق تو برگردن مردم واجب شد]. و این نشان دهنده امر جدیدی است غیر از آنچه که پیش از آن مسلمانان می‌شناخته‌اند و برای تک تک آنها ثابت بوده

۱- ر.ک: ص ۵۰ همین کتاب.

۲- ر.ک: کتاب الولاية، حافظ سجستانی که آن را ویژه حدیث غدیر نگاشته است؛ کشف الغمّة:

است. تأکید آن با قسم، خطیر بودن آن را می‌رساند و نشان می‌دهد که هم وزن رسالت است؛ چون برگردن همه واجب شده است و احدی در آن با او برابر نیست، و این جز خلافت نمی‌تواند باشد که حضرت را از میان افراد جامعه ممتاز می‌سازد، و این از معنی اولویت جدا نیست.

قرینه سیزدهم: سخنی است که شیخ الاسلام حموی در «فرائد السمطين»^(۱) از ابوهریره نقل کرده است:

«هنگامی که پیامبر خدا ﷺ از حجة الوداع بازگشت آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ [ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، را کاملاً (به مردم) برسان] نازل شد و وقتی که آیه ﴿وَاللَّهُ يَغْفِرُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [خداوند تو را از خطرات احتمالی مردم، نگاه می‌دارد] را شنید، دلش آرام گرفت».

و پس از یادآوری حدیث می‌گوید: «و این، آخرین فریضه‌ای بود که خدا بر بندگان واجب کرد، و هنگامی که پیامبر خدا ﷺ آن را ابلاغ کرد، آیه ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ [امروز، دین شما را کامل کردم] نازل شد.

حال این جمله نیز می‌رساند که پیامبر خدا ﷺ در این پیامش فریضه‌ای را آشکار ساخت که سابقاً آن را ابلاغ نکرده بود، و این نمی‌تواند مسئله محبت و یاری باشد؛ چون این دو امر مدت‌ها پیش از طریق کتاب و سنت، شناخته شده بود.

پس هیچ معنایی جز امامت باقی نمی‌ماند که حضرت آن را تا بر طرف شدن مشکلات و موانع و آمادگی افکار عمومی برای پذیرش هر وحیی به تأخیر انداخت تا مبادا به سبب سنگینی و بزرگیش، نفوس‌های سرکش از پذیرش آن سرکشی کنند، و این، با معنی «أولی به شیء» مناسب است.

قرینه چهاردهم: در حدیث زید بن ارقم به طرق فراوانش آمده است^(۱):

«داماد زید بن ارقم از او درباره حدیث غدیر خم پرسید، او جواب داد: در میان شما اهل عراق، مسائل مشکل سازی وجود دارد. من به او گفتم: از طرف من خیالت راحت باشد، خطری متوجه شما نیست. در این هنگام گفت: آری، ما در جحفه بودیم که پیامبر خدا ﷺ بیرون آمد...».

و از عبدالله بن علاء^(۲) نقل شده است که وقتی زهری حدیث غدیر را برای او نقل کرد، عبدالله به او گفت: «این حدیث را در شام نقل مکن؛ زیرا در آنجا به هر دو گوشت می‌شنوی که به علی دشنام می‌دهند!» پس گفت: به خدا از فضایل علی ﷺ چیزی می‌دانم که اگر نقل می‌کردم هر آینه کشته می‌شدم.

این سخنان نشان می‌دهد که حدیث غدیر، نزد مردم معنایی داشته است که نقل کننده آن از گرفتار شدن به مجازاتی که دشمنی با وصی پیامبر - صلوات الله علیه - در عراق و شام آن را به وجود آورده بود، در امان نبوده است؛ و به همین دلیل است که زید بن ارقم از داماد عراقیش، هراس داشته و پرهیز می‌کرده است؛ زیرا او از نفاق و شکاف موجود در میان عراقی‌ها در آن روزگار آگاه بوده است؛ و از این رو وقتی راز خود را آشکار ساخت و حدیث را نقل کرد که از عدم خیانت و توطئه دامادش مطمئن شد. و با توجه به این نکته معقول نیست که واژه «مولی»، به معنای رایجی که هر مسلمانی از آن برخوردار است، باشد بلکه به معنایی است که امام به تنهایی بار سنگین آن را بر دوش می‌کشد و به سبب آن بر دیگران برتری پیدا می‌کند، و این همان معنای خلافت است که با اولویت مورد نظر، یکی است.

۱ - مسند احمد ۴: ۳۶۸ [۴۹۴/۵، ح ۱۸۷۹۳].

۲ - أسد الغابة، ابن اثیر ۱: ۳۰۸ [۳۶۴/۱، شماره ۸۱۲].

قرینه پانزدهم: استدلال امام امیرمؤمنان علیه السلام است که در روز رجب^(۱) پس از بازگشت خلافت به آن حضرت، برای ردّ ادّعای غاصبان خلافت و برای پذیرش حاضرین، به آن حدیث استدلال کرده‌اند. پس معنایی که ملازم اولوئیت نباشد - مانند محبّت و یاری - چگونه می‌تواند دلیل بر خلافت باشد؟

قرینه شانزدهم: در حدیث رکبان (سوران) گذشت^(۲):

گروهی از جمله ایوب انصاری به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرده گفتند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود: «کیف اکون مولاکم وأتم رهط من العرب؟» [من چگونه مولای شما هستم، حال آنکه شما گروهی از عرب هستید].

گفتند: ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که می‌فرمود: «من کنت مولا فاعلی مولا» [هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست].

حال امیرمؤمنان علیه السلام نه از سخن آنان تعجّب کرده و نه قصد روشن شدن حقیقت معنای دم دستی و پیش پا افتاده‌ای را که همه مسلمانان در آن برابرند را، داشته است؛ و آن اینکه معنای سخن آنان این باشد: «السلام علیک یا محبّا أو ناصرنا». به ویژه که امام علیه السلام علّت آورد: «و شما گروهی از عرب هستید»؛ زیرا مردم عرب منکر محبّت و یاری میان افراد جامعه نبوده‌اند، بلکه مسئله سنگین برای آنان اختصاص یافتن یکی از آنان به مولوئیت به معنای یاد شده است، و عرب زیر بار آن نمی‌رود مگر اینکه نیرویی برتر و غالب بر همه آنان یا نصّ الهی الزام آور برای همه مسلمانان، در میان باشد؛ و آن، جز معنای «أولی به شیء» که مرادف با امامت و ولایت مطلقه‌ای که امام علیه السلام خبر آن را از آن مردم جویا شد، نیست؛ و از این رو آنان با استناد به حدیث غدیر پاسخ علی علیه السلام را دادند.

قرینه هفدهم: پیش از این^(۱) گذشت که امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رجب و رکبان از شهادت به حدیث غدیر خودداری کردند، نفرین کرد و آنان گرفتار ناینبایی و بیماری پسی و تعرب بعد از هجرت^(۲) و آفات دیگر شدند، و این‌ها کسانی بودند که در اجتماع روز غدیر حاضر بودند [ولی آن را انکار کردند].

حال آیا هیچ اهل تحقیقی احتمال می‌دهد که امام تنها بخاطر کتمان معنای نصرت و محبت رایج میان کلیه افراد جامعه دینی با چنان شدتی آنان را نفرین کند و آن‌ها گرفتار آن انتقام سخت شوند. و اگر چنین باشد، باید بسیاری از مسلمانان که به یکدیگر بغض ورزیده، لطمه زدند و جنگیدند و ریشه مهر و محبت و یاری و نصرت را قلع و قمع نمودند - تا چه رسد به کتمان وجود آن دو صفت میان خود - گرفتار عذاب می‌شدند.

در حالی که می‌بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بر خلاف افراد نامبرده که داغ آن ننگ، بر پیشانی‌شان برای همیشه زده شد و هدف تیر اجابت نفرین امام علیه السلام قرار گرفتند، و این نبود جز بخاطر کتمان آن حقیقت بزرگ که از

۱ - در ص ۴۷ - ۴۸ همین کتاب.

۲ - «تعرب بعد از هجرت»: براساس آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می‌شود مراد از تعرب بعد از هجرت آن است که فرد پس از معرفت و اعتقاد به آیین اسلام و فراگیری احکام و معارف آن، جایی را برای سکونت خود برگزیند که موجب وهن و نقصان دین می‌گردد، مانند سرزمین کفر یا بادیه. در روایتی از امام صادق علیه السلام تعرب بعد از هجرت به ترک ولایت ائمه علیهم السلام پس از معرفت آن تفسیر شده است. در کلمات برخی آمده که تعرب عبارت است از انحراف از حق و پیوستن به گمراهان و منحرفان پس از ورود به حریم سعادت و همراهی با هدایت یافتگان؛ ر.ک: وسائل الشیعه، طبع آل البیت ۱۵/۱۰۰، مصباح المنهاج، سید محمد سعید حکیم: ۲۶۷ - ۲۶۸، کلمة التقوی، شیخ محمد امین زین الدین ۵۸۶/۱، الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، محقق داماد ۱۴۲/۱، فرهنگ فقه فارسی ۵۲۸/۲.

ویژگیهای این مولای عظیم - صلوات الله علیه - می باشد. و آن جز امامت و اولویت بر دیگران نمی باشد که مطابق با نصوص و مؤید به قرائن فراوان است.

مطلب بعد آنکه: خود کتمان شهادت توسط آن گروه بخاطر یک امر عادی که میان علی علیه السلام و دیگران برابر است، نبوده است، بلکه حتماً در علی علیه السلام فضیلتی بوده که ویژه حضرت است و آنان خوش نداشته اند که امام علیه السلام به آن مفتخر گردیده و بزرگ داشته شود و از این رو آن را انکار کردند؛ لیکن نفرین بجای حضرت آنان را رسوا کرده و حق را آشکار ساخت و ننگ آن بر پیشانی و پهلوها و چشمهای مجرمان تا زنده بودند آشکار بود و پس از مرگشان تا آنگاه که خداوند زمین و آنچه را روی آن است به ارث ببرد، این خبر در لابه لای کتابها ثبت و میان مردم دهن به دهن نقل خواهد شد.

قرینه هجدهم: حافظ ابن سنان از عمر نقل کرده است ^(۱): دو اعرابی که با هم نزاع داشتند، نزد عمر آمدند. عمر به علی علیه السلام گفت: میان آنان قضاوت کن. یکی از آن دو گفت: آیا این آقا می خواهد میان ما قضاوت کند؟! عمر به او هجوم آورده، گردنش را گرفت و گفت: «ويحك ما تدري من هذا؟ هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولاة فليس بمؤمن» [وای بر تو آیا می دانی این کیست؟ این مولای من و همه مؤمنان است، و هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست].

و نیز مردی در مسئله ای با عمر بحث می کرد، او به علی بن ابی طالب اشاره کرده گفت: این شخص نشسته، میان من و تو داوری کند. مرد گفت: «هذا الأبطن» [این شخص شکم بزرگ؟!]. عمر برخاسته گردن او را گرفت و او را از زمین بلند کرده و گفت: «أتدري من صفت؟ هذا مولاي ومولى كل مسلم» [می دانی چه کسی را

۱- ر. ک: الرياض النضرة ۲: ۱۷۰ [۱۱۵/۲]؛ ذخائر العقبی، محبّ الدین طبری: ۶۸؛ والصواعق:

تحقیر کردی؟ او مولای من و همه مسلمانان است].

حال مولویت ثابت برای امیرمؤمنان علیه السلام - که عمر به مولویت حضرت نسبت به خود و همه مؤمنان اعتراف کرد، همان گونه که در روز غدیر نیز به آن اعتراف کرد، و از کسی که حضرت مولایش نباشد، نفی ایمان کرد، حال چه مولویت به معنی اولویت باشد یا به معنی محبت و یا نصرت باشد - جز با ثبوت خلافت برای حضرت مناسبت ندارد [و اگر برای علی علیه السلام خلافت ثابت نباشد، اعتراف عمر به مولویت حضرت بی ربط خواهد بود]؛ زیرا محبت و یاری مرسوم و شایع میان همه مسلمانان در حدی نیست که با از دست رفتن آن ایمان نیز از دست برود؛ چون با توجه به وجود اختلاف و بغض و کینه میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین که در برخی موارد حتی به دشنام گویی و لطمه زدن به یکدیگر و جنگ و خون ریزی کشیده شده است، آیا قائل شدن به چنین قولی ممکن است؟ و حتی برخی از این اتفاقات و مسائل در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ می‌داد، با این حال حضرت ایمان را از آنان نفی نمی‌کردند. و هیچ یک از قائلین به عدالت اصحاب به سبب وقوع این اختلافات، در عدالت آنان خدشه نکرده است.

بنابراین، معنایی جز معنای ولایت باقی نمی‌ماند، و ولایت به این معنا نیز مساوی با امامتی است که ملازم با اولویت مورد نظر است. و تفاوتی نمی‌کند که عمر با این کلمات به حدیث غدیر اشاره کرده باشد چنانچه روایت حافظ محب الدین طبری همین را می‌رساند، و یا اینکه آن را از هر جهت، حقیقت ثابت دانسته باشد.

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾^(۱)

[این، بیانی است برای عموم مردم؛ و هدایت و اندرز است برای پرهیزگاران].

احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت

پیش از قرائن یاد شده، تفسیر خود پیامبر خدا ﷺ از معنای سخنش، و پس از آن تفسیر مولای ما امیرمؤمنان که مو به مو مانند آن است، وجود دارد.

علی بن حمید قرشی در «شمس الأخبار»^(۱) به نقل از سلوة العارفین - اثر موفق بالله حسین بن اسماعیل جرجانی، پدر مرشد بالله - به سند خود از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که وقتی پیامبر از معنای عبارت «من کنت مولاه فعلی مولاه» را پرسیدند، حضرت فرمود: «الله مولای؛ اولی بی من نفسی لا أمر لی معه، وأنا مولی المؤمنین؛ اولی بهم من أنفسهم لا أمر لهم معی، ومن کنت مولاه اولی به من نفسه لا أمر له معی، فعلی مولاه اولی به من نفسه لا أمر له معه؛ [خدا مولای من است و از من به خودم سزاوارتر است، با وجود او من کاره‌ای نیستم. و من مولای مؤمنان هستم و از آنها نسبت به خودشان سزاوارترم، و آنان با وجود من کاره‌ای نیستند. و هر کس که من مولای او هستم و از او نسبت به خودش اولی هستم، علی نیز مولای اوست و از او نسبت به خودش اولی است و با وجود علی ﷺ، او کاره‌ای نیست].

عبدالله بن جعفر در استدلال خود علیه معاویه^(۲) خطاب به او گفت: ای معاویه! از پیامبر ﷺ که در بالای منبر بود و من و عمر بن ابوسلمه و اسامة بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام در برابرش قرار داشتیم، شنیدم که می‌فرمود: «ألسْتُ أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟»؛

۱ - مسند شمس الأخبار: ۲۸ [۱/۱۰۲، باب ۷، به نقل از الأنوار و أمالی المؤید].

۲ - نگاه کن: کتاب سلیم بن قیس [۲/۸۳۴، ح ۴۲].

[آیا من به مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟]. گفتیم: بله ای پیامبر خدا! فرمود: «أليس أزواجي أمهاتكم؟» [آیا همسران من مادران شما نیستند؟] عرض کردیم: بله ای رسول خدا. فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، أولى به من نفسه» [هرکس که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست و بر او سزاوارتر از خودش است] و با دست خود بر شانه علی عليه السلام زد، و فرمود: «اللهم والي من والاه، وعاد من عاداه، أئبها الناس أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ليس لهم معي أمر، وعلي من بعدي أولى بالمؤمنين من أنفسهم ليس لهم معه أمر...» [خداوندا دوست بدار دوستدار او را، و دشمن بدار دشمن او را، ای مردم! من نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارترم و با وجود من آنان کاره‌ای نیستند، و علی عليه السلام پس از من نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است و با وجود او آنان کاره‌ای نیستند...].

سپس عبدالله می‌گوید: «پیامبر ما در غدیر و در جاهای دیگر برترین و سزاوارترین و بهترین مردم را بر آنان منصوب کرد، و او را حجّت بر آنها قرار داد، و فرمان به اطاعتش داد، و خبر داد که نسبت علی به خودش، مانند نسبت هارون به موسی است، و او پس از خودش ولی همه مؤمنان است، و هرکس پیامبر، ولی او است علی نیز ولی او است، و هرکس پیامبر نسبت به او سزاوارتر از خودش است، علی نیز سزاوارتر به اوست و او خلیفه و وصی پیامبر است...». و در روایت شیخ الاسلام حموینی نیز آمده بود^(۱): حضرت امیر مؤمنان عليه السلام در زمان عثمان در احتجاج خود فرمود: آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطبه‌ای ایراد کرده، فرمود: ای مردم آیا می‌دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مؤمنین و نسبت به آنها سزاوارتر از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای

پیامبر خدا! فرمود: ای علی بایست و من ایستادم. آنگاه فرمود: «هرکسی که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را». در این لحظه سلمان برخاست و عرض کرد یا رسول الله! چگونه ولایتی است؟ فرمود: «ولاء کولای؛ من کنث أولى به من نفسه فعلی أولى به من نفسه» [ولایتی مانند ولایت من؛ هرکس که من بر او اولویت دارم علی علیه السلام نیز بر او اولویت دارد].

امام حافظ واحدی پس از یاد آوری حدیث غدیر می گوید:

از این ولایتی که پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام قرار داده، روز قیامت سؤال خواهد شد؛ و در تفسیر آیه «وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»^(۱) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] در روایتی آمده است از ولایت علی علیه السلام سؤال می شود. و معنای آن، این است که از آنان پرسیده خواهد شد که آیا طبق سفارش پیامبر، حق ولایت او را به جا آورده اند یا حق ولایت را ضایع کرده و آن را کنار نهاده اند، که در این صورت باید پاسخگو بوده و عواقب آن را بپذیرند^(۲) و از عمر بن خطاب سابقاً نقل شد^(۳) که وی گفت: هرکس علی مولایش نباشد مؤمن نیست.

آلوسی در تفسیرش^(۴) در ذیل آیه «وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] پس از ذکر اقوال می گوید:

بهترین قول این است که از عقاید و اعمال سؤال می شود و در رأس همه آنها

۱- صافات: ۲۴.

۲- ر. ک: فرائد السطین، حموی [۷۹/۱، ح ۴۷]، ظم در السطین جمال الدین زرنندی [ص ۱۰۹]، الصواعق المحرقة: ۸۹ [ص ۱۴۹].

۳- ر. ک: ص ۱۶۸ همین کتاب. ۴- روح المعانی ۲۳: ۷۴ [۸۰/۲۳].

احادیث بیان کننده معنای مولی و ولایت ۱۷۳

لا إله إلا الله قرار دارد، و مهمترین و بزرگترین ولایت علی - کرم الله وجهه - است.

من گمان نمی‌کنم وجدان آزاد شما به سازگاری همه این‌ها با یک معنی بیگانه از معنی خلافت و اولویت حکم کند، و با این حال آن را اصلی از اصول دین شمرده و ایمان را با انتفای آن متفی و صحت عمل را وابسته به آن بداند.

﴿وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا آيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾^(۱)

[و این راه مستقیم (وسنت جاویدان) پروردگار توست؛ ما آیات خود را

برای کسانی که پند می‌گیرند، بیان کردیم]

توضیح واضح درباره معنی حدیث

عاملی که باعث شد ما به این بحث بپردازیم، این است که عده‌ای^(۱) از کسانی که در معنای حدیث به حقّ اعتراف کرده‌اند - زیرا معنای آن را مانند نور

۱ - مانند ابوشکور محمد بن عبد السعید بن محمد کشی در «التمهید فی بیان التوحید» ص ۱۶۷؛ وی می‌گوید: «شیعه می‌گوید: امامت برای علی بن ابی طالب به نصّ پیامبر ﷺ ثابت شده است به دلیل اول: این که پیامبر ﷺ او را وصی و خلیفه پس از خود قرار داده و فرموده است: «أَنَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» [آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی به جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود] و هارون خلیفه موسی بوده است، بنابراین علی نیز خلیفه پیامبر خواهد بود.

و دلیل دوم: پیامبر ﷺ هنگام بازگشت از مکه در غدیر خم فرود آمده، علی را به ولایت منصوب ساخت. پیامبر ﷺ فرمان داد، بار شتران را بر روی هم نهادند و منبری درست کردند و بالای آن رفته فرمود: «آیا من به مؤمنین سزاوارتر از خودشان نیستم؟». همه گفتند: بله. حضرت فرمود: «هرکس که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست، خداوندا دوست بدار دوستدار او را، و دشمن بدار دشمن او را، و یاری کن یاری کننده او را، و خوار کن خوار کننده او را». و این سخن خداوند جلّ جلاله نیز «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ» [سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند] در شأن علی ﷺ نازل شده است و دلالت می‌کند که علی ﷺ سزاوارترین مردم پس از پیامبر خدا ﷺ است.

سپس ابوشکور از این ادله پاسخ داده می‌گوید: اما اینکه پیامبر ﷺ او را ولی قرار داده، پاسخش آن است که منظور پیامبر، زمان خلافت او پس از عثمان و در زمان معاویه است که ما نیز این را قبول داریم. و پاسخ از آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» نیز همان پاسخ است؛ بنابراین می‌گوییم: بر اساس این دلیل، علی ولی و امیر است، اما در زمان و روزگار خودش یعنی پس از خلافت عثمان نه پیش از آن.

خورشید درخشان یافته‌اند - یا کسانی که بر معنای آن توافق و اجماع کرده‌اند^(۱)، از لازمه معنی آن که خلافت بلافصل باشد، چشم پوشی کرده‌اند؛ زیرا هرگاه پذیرفته شود که خلافت پیامبر برای امیر مؤمنان علیه السلام ثابت شده است، باید لازمه جدا ناشدنی آن یعنی خلافت بلافصل نیز پذیرفته شود، چنانکه در تعیین ولیعهد از سوی پادشاه، و وصی از سوی میّت، و شاهد گرفتن بر آن نیز چنین است.

آیا حاضرین در مجلس یا دیگران هرگز احتمال می‌دهند که پادشاهی برای شخص نخست و وصایت برای شخص دوم پس از گذشت زمانی طولانی از مرگ پادشاه یا وصیّت کننده ثابت شود؟ یا پس از عهده دار شدن خلافت یا وصایت توسط گروهی دیگر که نامی از آنها در هنگام عقد ولایت یا بیان وصایت نبوده، ثابت شود؟ آیا با وجود این تصریح از سوی پادشاه یا وصیّت کننده، عاقلانه است که دیگری را انتخاب کرده، و این مسئولیت را به او بسپارند؛ چنانکه درباره کسی که ولیعهدی انتخاب نکرده و یا وصی معین ننموده رایج همین است.

خدا می‌داند که چنین نیست، و چنین نمی‌کند مگر کسی که از منطق دور، و از حق روشن بیرون باشد.

آیا کسی پیدا نمی‌شود که در برابر انتخاب کنندگان، ایستاده بگوید: اگر شاه کسی غیر از ولیعهد، و وصیّت کننده کسی غیر از وصی را در نظر داشتند، پس چرا با وجود این که او را می‌دیدند و می‌شناختند، او را تعیین نکرده و به وی تصریح نکردند؟!

آن مردان کجایند تا با گروهی که سخنانشان گذشت، مواجه شوند؟! کسانی که می‌گویند: ولایت ثابت برای مولای ما در روز غدیر، برای حضرت در زمان خلافت ظاهری او پس از عثمان ثابت می‌شود! آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله افراد متقدم بر

۱ - ر.ک: شرح المواقف ۳: ۲۷۱ [۲۶۱/۸]، والمقاصد: ۲۹۰ [۲۷۳/۵]، والصواعق: ۲۶

[ص ۴۳]، والسيرة الحلیّة ۳: ۳۰۳ [۲۷۴/۳].

عمو زاده‌اش را نمی‌شناخت، و جایگاه آنان را مشاهده نمی‌کرد، و از مقدار تجربه و کار آزمودگی آنان اطلاع نداشت؟! پس چرا با وجود نگرانی از مرگ، تنها علی علیه السلام را تعیین کرد و به مردم دستور داد که با او بیعت کنند و حاضران به غایبان ابلاغ نمایند؟^(۱) اگر سهمی در خلافت و حکومت برای آنان قائل بود، پس چرا به وقتش اعلام نکرد؟! مگر خلافت، اهمّ واجبات دین و اهمّ اصول شریعت نیست؟! طبیعی است که دیدگاه‌ها در مثل چنین مسئله‌ای [خلافت و جانشینی] مختلف خواهد بود - چنانکه مختلف شد - و چه بسا به جای بحث و جدال، لجاجت و به جای گفتگو و منطق، جنگ در خواهد گرفت؛ پس با کدام انگیزه و توجیه، پیامبر رحمت، اُمت خود را در مهم‌ترین اصل دین به حال خود رها ساخت؟! البته پیامبر رحمت و مهربانی، چنین نکرد لیکن حسن ظنّ اهل سنّت به گذشتگان، عهده‌داران امر خلافت و غاصبان آن از صاحبش به بهانه جوان بودن و محبتش به فرزندان عبدالمطلب^(۲)، باعث شد که چنین کنند و معنای روایت را به ظرف خلافت صوری توجیه و تحریف کنند، ولی حسن یقین ما به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را مجبور می‌کند که بگوییم آن حضرت واجب شرعی خود یعنی بیان وافی و کافی و برطرف کننده نیاز اُمت، را رها نکرده است. «هدانا الله إلى سواء السبیل» [خداوند ما را به راه راست هدایت کند].

۱ - این جمله‌های سه گانه را در احادیث فراوانی که قبلاً ذکر شد می‌توان یافت.
 ۲ - در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲: ۲۰ [۵۰/۶، خطبه ۶۶؛ ۸۲/۱۲، خطبه ۲۲۳] آمده است: «قال عمر: یا بن عبّاس! أما والله إن صاحبك هذا أولى الناس بالأمر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله إلا إنا خفناه على اثنين... خفناه على حذائفة بنه وحبّه بنی عبدالمطلب» [عمر گفت: ای ابن عبّاس! آگاه باش به خدا سوگند این صاحب تو (علی علیه السلام) پس از پیامبر به امر خلافت از همه مردم سزاوارتر است جز اینکه ما از دو چیز ترس داشتیم... ترس از جوان بودن، و دوست داشتن وی فرزندان عبدالمطلب را].

اعمال عبادی روز غدیر

چون روز غدیر روزی است که خداوند دین را تکمیل و نعمت را بر بندگان تمام کرده است - چرا که مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام را به امامت امت انتخاب، و به عنوان پرچم هدایت منصوب کرد تا آنان را از سقوط در درّه هلاکت و پرتگاه ضلالت، حفظ کند - از این رو پس از روز مبعث پیامبر صلی الله علیه و آله که نعمت‌های ظاهری و باطنی کامل و رحمت واسعة الهی فراگیر شد، روزی بزرگ‌تر از روز غدیر که فرع آن اساس مقدّس بوده و ثمره آن تحکیم بخشیدن پایه‌های آن دعوت قدسی است، نمی‌یابی و بر هر فردی از افراد جامعه دینی واجب است که: نسبت به سپاسگزاری این نعمت به هر شکلی، و نسبت به تقرّب جستن به سوی خدای سبحان با هر وسیله شرعی از قبیل نماز و روزه و احسان و صله رحم و سور دادن و برگزاری جشن‌های مناسب در آن روز، اقدام نماید.

در روایات اعمالی برای آن روز رسیده است؛ از آن اعمال است: روزه.

روایت روزه روز غدیر:

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی، متوفای (۴۶۳)، در کتاب «تاریخ» خود^(۱) به سندش از ابوهریره نقل کرده است: هر کس روز هیجدهم ذی الحجه روزه بگیرد، برای او روزه شصت ماه نوشته می‌شود و آن، روز غدیر خم است، روزی که پیامبر دست علی بن ابی طالب را بالا برد و فرمود: «أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ؟» [آیا من ولیّ مؤمنان نیستم].

همه گفتند: چرا ای پیامبر خدا! فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» [هرکس که من مولای اویم علی مولای اوست]. در این لحظه عمر گفت: «بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ» [آفرین آفرین بر توای فرزند ابوطالب، امروز مولای من و همه مسلمانان شدی]. و در پی آن خدای تعالی آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را نازل فرمود. و هر کس روز بیست و هفتم رجب را روزه بگیرد، روزه شصت ماه برای او نوشته می‌شود، و روز بیست و هفتم رجب اولین روزی است که جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و رسالت او را ابلاغ کرد.

و بدان: که راویان این حدیث، همه ثقه هستند، و ثقه بودن آنان به اندازه‌ای روشن است که جای هیچ گونه خدشه و اشکال باقی نمی‌ماند؛ زیرا در کتب رجال به بهترین وجه توصیف شده‌اند.

ابن کثیر در «تاریخش»^(۱) این حدیث را انکار کرده و برای تقویت انکارش شبهه‌ای را مطرح نموده و گفته: در این روایت، روزه روز غدیر معادل روزه شصت ماه قرار داده شده است و اگر چنین باشد، لازمه‌اش آن است که عمل مستحب از عمل واجب برتر و بالاتر باشد. زیرا درباره روزه ماه رمضان حداکثر معادل ده ماه وارد شده است، پس این روایت باطل و غیر قابل قبول است.

افا رد این شبهه خیالی: از این شبهه هم جواب نقضی داده شده، و هم جواب حلی: اقا پاسخ نقضی: احادیث فراوانی وجود دارد که این سخن را نقض می‌کنند که ذکر همه یا بیشتر آن‌ها در اینجا امکان‌پذیر نیست^(۲)؛ بنابراین گوشه‌ای از آن‌ها را یاد آور می‌شویم:

۱- حدیث «هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و آن را با روزه شش روز از

۱- البدایة والنهاية ۵: ۲۱۴ [۵/۲۳۳، حوادث سال ۱۰ هـ].

۲- ر.ک: نزہة المجالس ۱: ۱۵۱-۱۵۸؛ وص ۱۶۷-۱۷۶.

ماه شوال به بعد پیوند دهد، گویا همه روزگار، روزه بوده است.

این روایت را مسلم با چند طریق در «صحیح» خود، و ابو داود در «سنن»^(۱) خود نقل کرده اند.

۲ - پیامبر خدا ﷺ به روزه ایام بیض^(۲) - روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم رجب - امر می کرد و می فرمود: «هو كصوم الدهر» او «كهیئة الدهر»^(۳) [آن، مانند روزه همه عمر است].

این روایت را ابن ماجه و دارمی در سننشان^(۴) نقل کرده اند.

۳ - «روزه سه روز از هر ماه برابر با روزه و افطار همه روزگار است».

این حدیث را احمد در «مسند»^(۵) نقل کرده است.

۴ - روزه روز عرفه برابر است با روزه هزار روز. همان گونه که در «جامع

الصغیر»^(۶) آمده، این روایت را ابن حبان از عایشه نقل کرده است.

۱ - صحیح مسلم ۱: ۳۲۳ [۵۲۴/۲، ح ۲۰۴، کتاب الصیام]؛ سنن ابی داود ۱: ۲۸۱ [۳۲۴/۲، ح ۲۴۳۳].

۲ - [این سه روز را از این جهت ایام بیض می گویند که به خاطر بزرگ بودن ماه، شبها از نور ماه سفید است، و تقدیر آن چنین است: ایام اللیالی البیض؛ نگاه کن: منتهی المطلب، طبع قدیم ۶۰۹/۲].

۳ - [واژه «كهیئة» مانند واژه «كمثل» در مقام تشبیه بکار می رود و تقریباً به همان معنای واژه «مثل» و کاف تشبیه است. و در این گونه موارد الفاظ گوناگونی از پیامبر نقل شده است: «كصوم الدهر»، «كهیئة صوم الدهر»، «كهیئة الدهر»، «كأَنما صام الدهر»، «فهو صائم الدهر» و....

و روزه سه روز در هر ماه از آن جهت برابر روزه همه عمر قرار داده شده که خداوند در قرآن می فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْنَالِهَا﴾ (انعام: ۱۶۰)؛ پس کسی که سه روز در ماه روزه بگیرد، گویا تمام ماه را روزه گرفته، و اگر هر ماه این عمل را تکرار کند گویا تمام عمر روزه بوده است؛ نگاه کن: منتهی المطلب، چاپ قدیم ۶۰۹/۲؛ صحیح مسلم ۳: ۱۶۳؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، محدث نوری: ۳۶۹].

۴ - سنن ابن ماجه ۱: ۵۲۲ [۵۴۴/۱، ح ۱۷۰۷]؛ سنن دارمی ۲: ۱۹.

۵ - مسند احمد ۵: ۳۴ [۱۳/۶، ح ۱۹۸۵۸]. ۶ - الجامع الصغیر ۲: ۷۸ [۱۱۱/۲، ح ۵۱۱۹].

۵- «در تورات نوشته شده است: هر کس روز عاشورا روزه بگیرد گویا همه روزها را روزه گرفته است». این روایت را صفوری در کتاب «نزهه»^(۱) ذکر کرده است.

اما جواب حلی:

ما قاعده قطعی قابل استناد درباره این که حتماً ثواب واجبات زیادتراً از ثواب مستحبات است، نداریم. بلکه امثال احادیث پیشین، عکس آن را به ما نشان می دهند. و روایاتی نیز که درباره سایر اعمال پسندیده آمده، آن را تأکید می کنند. به علاوه آنکه ثواب در برابر حقیقت و مقتضای طبیعت اعمال قرار دارد نه در برابر عوارض اعمال مثل وجوب و استحباب که طبق مصلحت موجود در عمل تعیین می شوند؛ از این رو ممکن است در طبیعت مستحبّ - در ماهیّت های گوناگون، یا براساس مقارنات عمل در ماهیّت واحد - خصوصیتی باشد که موجب ثواب بیشتر شود.

حال در این جا نیز گفته می شود: ترتّب ثواب بر عمل به مقدار دلالت آن بر حقیقت ایمان و به مقدار نفوذش در وجود بنده بستگی دارد، و مطلبی که در آن شکّ راه ندارد این است که انجام و یا ترک اعمال، خارج از وظایف مقرّره مانند مستحبات و مکروهات، دلالتش بر پایداری بنده در فرمانبرداری، و فروتنیش در برابر مولا، و علاقه اش به او، بسیار بیش تر از انجام واجبات و ترک محرّمات است، و ایمان کامل به وسیله آن به دست می آید، و بنده به سبب آن همواره به خدای سبحان تقرّب می جوید تا به آن جا که محبوب مولا می شود؛ چنانکه در روایت بخاری در صحیحش^(۲) از ابو هریره آمده است: پیامبر خدا ﷺ فرمودند:

۱- نزهة المجالس و منتخب النوائس ۱: ۱۷۴.

۲- صحیح بخاری ۹: ۲۱۴ [۵/۲۳۸۴، ح ۶۱۳۷].

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: مَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا...» [خدای عزوجل می فرماید: همواره بنده با مستحبات به من تقرّب می جوید تا محبوب من می گردد؛ و آنگاه که محبوب من گردد، من گوش شنوای او می شوم که با آن می شنود، و چشم بینای او می شوم که با آن می بیند، و دست توانای او می شوم که با آن کارهای خود را انجام می دهد، و پای رونده او می شوم که با آن راه می رود...].

بلکه می توان گفت: در آیین عدالت، دلیلی وجود ندارد که علاوه بر نعمتهای موجود همچون نعمت زندگی و عقل و عافیت و فراهم ساختن نیازهای زندگی و زمینه های عمل و نجات از آتش جهنم، پاداش دیگری را به طور حتم برای انجام واجبات و ترک محرمات اثبات نماید. بلکه همه اعمال صالح بنده در برابر این نعمت های غیر قابل وصف، بسیار کوچک است. پس در این جا جز تفضل نتوان دید.

و این حقیقت را می توان از آیات زیادی به دست آورد؛ مانند ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ * كَذَلِكَ وَرَوْنَاهُم بِخُورٍ عَيْنٍ * يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ * لَا يُذْوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^(۱) [ولی] پرهیزگاران در جایگاه امنی قرار دارند * در میان باغها و چشمه ها * آنها لباسهایی از حریر نازک و ضخیم می پوشند و در مقابل یکدیگر می نشینند * اینچنین اند بهشتیان؛ و آنها را با «حورالعین» تزویج می کنیم! * آنها در

آنجا هر نوع میوه‌ای را بخواهند در اختیارشان قرار می‌گیرد، و در نهایت امنیت به سر می‌برند! * هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده‌اند) نخواهند چشید، و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند * این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت، این همان رستگاری بزرگ است!؛ پس همه این نعمت‌ها و ثواب‌ها جز تفضل و احسان خدای سبحان نیست.

فخر رازی در تفسیر خود می‌گوید^(۱):

اصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند بر این که خداوند ثواب را از روی لطف و تفضل خود عنایت می‌کند نه از جهت استحقاق بنده؛ زیرا وقتی خداوند اقسام ثواب متقین را می‌شمارد، بیان می‌کند که همه این‌ها را از روی فضل و احسان به آنان عطا کرده است. و سپس می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾. و نیز اصحاب ما به این آیه استدلال کرده‌اند بر این که ارزش تفضل بسیار بالاتر از ثواب استحقاقی است؛ چون اولاً خدای تعالی بیان می‌کند که این اعطای ثواب از سوی خودش لطف و احسان به بنده است. و ثانیاً این لطف و احسانش را فوز عظیم، توصیف می‌کند.

و دلیل دیگر بر این مطلب آن است که پادشاه بزرگ هرگاه دستمزد اجیر را پردازد و به دیگری خلعتی ببخشد، ارزش این خلعت بسیار بالاتر از آن دستمزد خواهد بود.

و خود ابن کثیر در تفسیر آیه شریفه می‌گوید^(۲):

در روایتی صحیح از پیامبر خدا ﷺ رسیده است: «اعملوا و سددوا و قاربوا، و اعلموا ان أحدكم يدخله عمله الجنة». قالوا: ولا أنت یا رسول الله؟ قال: «ولا أنا»

إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ، [عمل کنید و درستکار باشید و راه راست بروید و به خدا تقرب بجوئید و بدانید که عمل هیچ بنده‌ای او را داخل بهشت نخواهد ساخت. مردم گفتند: حتی شما ای پیامبر خدا؟ فرمود: حتی من مگر اینکه رحمت و فضل خدا شامل حالم شود].

می‌توان از روایت صحیح‌های که بخاری در صحیح خود^(۱) از پیامبر خدا ﷺ نقل می‌کند این مطلب را برداشت کرد: «حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَعْذِبَ مَنْ لَا يَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» [حق خدا بر بندگان آن است که او را پرستش نموده، به او شرک نورزند، و حق بندگان بر خدا این است که کسانی را که به او شرک نمی‌ورزند، عذاب نکند].

و تو خود به راستی آگاهی که این مقدار حق بنده بر خدا همان مقدار است که عقل سلیم اثبات می‌کند و اما بیش از این مقدار که پیامبر از بیان آن سکوت کرده است، جز فضل و احسان الهی نخواهد بود. و نیز تو شاهد عملکرد دولت‌ها با کارمندان رسمی خود هستی که آنان در صورت انجام وظیفه و عدم خیانت، بیش از رتبه و مقام شایسته خود و حقوق ماهانه خویش دریافت نمی‌کنند، بلکه در صورتی از ترفیع درجه و اخذ رتبه بالاتر بهرمند می‌شوند که خدمت و فعالیت فوق العاده و بیش از وظایف مقرر انجام داده باشند، و کسی را نمی‌توان یافت که از این بابت به دولت‌ها بتازد. و همین ضوابط میان مولی و برده و یا آقا و نوکر، جاری است. و این، از قوانین ارتکازی و ثابت در ذهن و نفس همه بشر است. لیکن خداوند از روی تفضل، به عمل کنندگان به دستوراتش، پاداشی چشمگیر عنایت می‌کند.

در پایان یاد آور می‌شویم: برای روز غدیر نمازی در روایات وارد شده است که ابونصر عیاشی، و صابونی مصری، در خصوص آن کتابی نگاشته‌اند. برای آشنایی با خصوصیات این نماز و دعا‌های رسیده در روز غدیر به کتاب‌های مربوطه مراجعه کنید^(۱).

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^(۲)

[و این کتابی است پر برکت، که ما (بر تو) نازل کردیم؛ از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمایید، باشد که مورد رحمت (خدا) قرار گیرید!].

۱ - [ر.ک: بحار الأنوار ۲۹۸/۹۵، باب أعمال يوم الغدير و ليلته و ادعيتهما؛ و ۳۵۹/۹۷].
 ۲ - أنعام: ۱۵۵.

فہارس

۱۔ فہرست ترتیبی

۲۔ کتابنامہ

فهرست ترتیبی

واقعه غدیر:

- ۱- «حجّة الوداع»، «حجّة الاسلام»، «حجّة البلاغ»، «حجّة الکمال» و «حجّة التمام» نام‌هایی است که بر این تنها حجّ رسول خدا ﷺ پس از هجرت نهاده‌اند.. ۹
- ۲- تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم، با او به راه می‌افتند..... ۹
- ۳- عدد آن را نود هزار و بیشتر ذکر کرده‌اند..... ۱۰
- ۴- مناسک حجّ را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می‌شود. ۱۰
- ۵- در میانه راه منطقه‌ای به نام «جُحْفه» قرار دارد و برکه‌ای بنام «غدیر خم» در نزدیکی آن واقع است. پنج شنبه هجدهم ذی الحجة الحرام زمانی که به این برکه می‌رسند جبرئیل امین آیدای از جانب پروردگار متعال بر او نازل می‌کند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» و فرمان می‌دهد که باید علی بن ابی طالب ﷺ را به عنوان عَلمِ هِدَايَت و پرچم دین برافراشته، بایدهی اطاعت و ولایت او بر همگان را ابلاغ کند..... ۱۰
- ۶- رسول گرامی ﷺ دستور می‌فرماید: آنها که جلو رفته‌اند، بازگشته و آنان که می‌رسند، توقف نمایند..... ۱۰
- ۷- وقت نماز ظهر فرا می‌رسد، پیامبر ﷺ به سمت جایگاه رفته و با مردم نماز می‌گذارد..... ۱۱
- ۸- پس از نماز، در میان مردم، بر منبری از زین شتران ایستاده و با صدایی بلند خطبه‌اش را به گوش همگان می‌رساند..... ۱۱

- ۱۸۸.....سلسله موضوعات الغدير/ داستان غدیر خم
- ۹- می‌فرماید: ای مردم! خداوند لطیف و خبیر به من خبر داد: عمر هر پیامبری، برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود است..... ۱۱
- ۱۰- می‌فرماید: من زودتر از شما به [بهشت و] نزد حوض [کوثر] می‌رسم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد..... ۱۳
- ۱۱- می‌فرماید: مراقب باشید که پس از من با آن دو وجود گرانقدر چگونه رفتاری خواهید داشت..... ۱۳
- ۱۲- می‌فرماید: «ثقل اکبر» «کتاب خدا» می‌باشد، و «ثقل اصغر» «عترت و اهل بیت» من است... بر آن دو پیشی نگیرید، که هلاک شوید و از آنها دست بردارید، که باز هلاک خواهید شد..... ۱۳
- ۱۳- در این هنگام، دست علی علیه السلام را گرفته تا آنجا بالا می‌آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی علیه السلام را می‌شناسند..... ۱۳
- ۱۴- می‌فرماید: خداوند، مولای من، و من مولای مؤمنین هستم و برایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که را من مولای اویم، علی علیه السلام هم مولای اوست..... ۱۴
- ۱۵- و این جمله را سه بار تکرار می‌فرماید؛ احمد بن حنبل می‌گوید که چهار مرتبه تکرار فرموده است..... ۱۴
- ۱۶- هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...﴾ اینجاست که خاتم الانبیاء علیه السلام می‌فرماید: «الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من»..... ۱۴- ۱۵
- ۱۷- آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نمایند. ابوبکر و عمر زودتر از سایر صحابه به آن حضرت تبریک می‌گویند..... ۱۵

- ۱۸- هر کدام می گوید: «بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» [زهی و آفرین بر تو ای پسر ابوطالب، برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی]..... ۱۵
- ۱۹- ابن عباس می گوید: به خدا قسم «ولایت علی (علیه السلام)» بر ذمه همه واجب شد.. ۱۵

توجه خاص به حدیث غدیر:

خداوند سبحان، عنایت وافر ی به شهرت یافتن حدیث غدیر داشته، به همین خاطر:..... ۱۸

۱- ازدحام اکثریت مردم در هنگام بازگشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حج اکبر، شرایطی ویژه را فراهم می سازد تا خداوند، امر به ابلاغ آن را حتمی نموده و پیامبرش نیز بر انجام آن شتاب کند..... ۱۸

۲- آنها که جلو افتاده بودند را باز گردانده و آنها که با تأخیر می آمدند علامت داد که توقف کنند. و امر فرمود که حاضران به غایبان ابلاغ کنند..... ۱۸

۳- خداوند متعال به این مقدار هم بسنده نکرده، بلکه آیات کریمه ای در این مورد نازل می فرماید..... ۱۹

- گمان نمی کنم که اهل تسنن، در اثبات حدیث غدیر و تواضع مُقرّانه بر صحتش، اعتماد بر آن، اعتقاد به درستی و اعتراف به متواتر بودنش، از شیعه امامیه چندان عقب باشند..... ۲۱

راویان حدیث غدیر از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تابعین..... ۲۲- ۲۷

طبقات راویان از علما، و نویسندگان پیرامون حدیث غدیر..... ۲۹- ۳۸

سوگند دادن و استدلال به حدیث شریف غدیر:..... ۳۹

اولین کسی که به این حدیث استدلال کرد امیر المؤمنین (علیه السلام) در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله)

- ۱۹۰.....سلسله موضوعات الغدير/ داستان غدیر خم
- پس از وفات حضرت بود، ما دیگر استدلال‌ها را بر می‌شماریم: ۳۹
- ۱- سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورا در سال (۲۳ هـ) یا آغاز (۲۴ هـ) ۳۹
- ۲- سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام در روزگار عثمان بن عفان..... ۴۱
- ۳- سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام در روز رجب سال (۳۵)..... ۴۴
- زید بن أرقم با این که می‌دانست، از گواهی دادن به ولایت علی علیه السلام خودداری کرد، و حضرت علیه السلام وی را به کوری چشم نفرین کرد، پس کور شد..... ۴۴
- ۴- سوگند دادن و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام روز جنگ جمل سال (۳۶) در برابر طلحه..... ۴۵
- ۵- حدیث رکبان در کوفه سال (۳۶-۳۷ هـ)..... ۴۶
- کسانی که بخاطر پنهان کردن حدیث غدیر، به نفرین علی علیه السلام مبتلا شدند.....
- گروهی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در غدیر خم حاضر بوده‌اند و نزد امیر المؤمنین شهادت به حدیث غدیر را کتمان کرده‌اند، به نفرین علی علیه السلام گرفتار شده‌اند..... ۴۷-۴۸
- ۶- سوگند دادن امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جنگ صفین، سال (۳۷)..... ۴۸
- ۷- احتجاج دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت صدیقه طاهره علیها السلام..... ۴۸
- ۸- احتجاج امام أبو محمد حسن علیه السلام سبط رسول خدا، در سال (۴۱)..... ۴۹
- ۹- سوگند دادن امام حسین علیه السلام سبط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر در سال (۵۸-۵۹)..... ۵۰
- ۱۰- استدلال عمرو عاص علیه معاویه به حدیث غدیر..... ۵۱
- ۱۱- استدلال عمار یاسر در برابر عمرو عاص در جنگ صفین..... ۵۲

سخن مسعودی: «چیزهایی که سبب فضیلت و برتری اصحاب پیامبر ﷺ می شوند عبارتند از: سبقت در ایمان و هجرت، یاری کردن پیامبر ﷺ، قرابت با او... و علی ﷺ از تمام این ها سهم فراوان و بهره زیادی دارد، و برخی فضایل ویژه علی ﷺ است؛ مانند: سخن رسول خدا به علی، آنگاه که میان اصحاب عقد اخوت برقرار کرد: «أنت أخي» و...» ۵۲-۵۳ غدير در قرآن:

۱- آیه تبلیغ، طبری به سند خود از زید بن أرقم روایت کرده است: آنگاه که پیامبر در بازگشت از حجة الوداع به غدير خم رسید، ضمن خطبه ای طولانی فرمود:

۱- «أَنْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي وَالْإِمَامُ بَعْدِي» [همانا علی بن

أبي طالب برادر و وصی و خلیفه من و امام پس از من است] ۵۶

۲- «إِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَإِمَامًا وَفَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ» [خداوند او را ولی و

امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همه گان واجب کرده است] ۵۶

۳- «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ وَعَلِيٌّ إِمَامُكُمْ ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي وَلَدِي مِنْ صُلْبِهِ إِلَى الْقِيَامَةِ...» [خداوند

مولای شما و علی امام شماست، و پس از او تا روز قیامت امامت در فرزندان

من از نسل وی می باشد] ۵۶

۴- «مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي وَنَقَلْتَهُ إِلَيْهِ، فَلَا تَضَلُّوا عَنْهُ، وَلَا تَسْتَكْفُوا مِنْهُ» [هیچ

علمی نیست مگر آنکه خداوند در من گرد آورده است، و من به او انتقال داده ام.

از وی گمراه نشوید و از روی تکبر از او سرباز نزنید] ۵۶

۵- هو [علی] الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَنْ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَهُ، وَلَنْ يَغْفِرَ

له، حَتْمًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ أَنْ يَعْذِبَهُ عَذَابًا تُكْرَأُ أَبَدَ الْأَبَدِينَ» [اوست که به حق

هدایت می کند و به آن عمل می کند، هر که وی را انکار کند توبه اش پذیرفته

نمی شود و خداوند او را نمی آمرزد، خداوند حتماً چنین می کند و وی را تا ابد

عذابی سخت خواهد کرد]..... ۵۶ - ۵۷

۶- «عليّ أفضل الناس بعدي» [او برترین مردم پس از من است]..... ۵۷

۷- «لا تحل إمرة المؤمنين بعدي لأحد غيره» [فرمانروایی بر مردم، پس از من بر هیچ

کس غیر از او جایز نیست]..... ۵۸

۸- «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والعن من أنكره واغضب على من جحد حقه»

[خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن بدار، و انکارکننده اش را

لعنت کن، و بر کسی که حقش را انکار می کند غضب کن]..... ۵۸

۹- «من لم يأت بعلي ويمن كان من ولدي من صلبه إلى القيامة، فأولئك حببت أعمالهم

وفي النار هم خالدون» [پس هر که به وی و به فرزندان من از صلب او اقتدا

نکند، اعمالش باطل و در دوزخ جاودان خواهد بود]..... ۵۸

۱۰- «إن إبليس أخرج آدم عليه السلام من الجنة مع كونه صفوة الله، بالحسد؛ فلا تحسدوا فتحبط

أعمالكم وتزل أقدامكم» [همانا ابلیس، آدم را با این که برگزیده خدا بود، بخاطر

حسادت از بهشت بیرون کرد؛ پس حسادت نکنید که اعمالتان باطل شده و

قدمهایتان لغزش می یابد]..... ۵۸

۱۱- آیات مبارکه: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» [به عصر سوگند، * که

انسانها همه در زیانند] درباره علی نازل شده است..... ۵۸

۱۲- «معاشر الناس آمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل معه. النور من الله فيّ، ثم في

عليّ، ثم في النسل منه إلى القائم المهدي» [ای جماعت مردم! به خدا و رسولش

و به نوری که با او نازل شده است ایمان آورید، نور [نازل شده] از جانب

خدا، در من، سپس در علی، و پس از وی در نسل او تا مهدی قائم قرار داده

شده است]..... ۵۸

سخن نهایی:

۱ - وسعت دهندگان در نقل، وجوه دیگری برای نزول آیه تبلیغ ذکر

کرده‌اند ۶۰

۲ - نتیجه: این وجوه قابل اعتماد نیست، و صلاحیت رویارویی با احادیث

معتبر را ندارند ۶۱

پایان سخن:

تهمت بر شیعه: رافضی‌ها می‌گویند: پیامبر ﷺ مطلبی را با اینکه مردم به آن نیاز

داشتند و بر او وحی شده بود، پنهان کرد [و به مردم ابلاغ نکرد]، و

پاسخ آن ۶۱ - ۶۲

۲ - آیه اِکمال (دین با ولایت)، ۶۳

رد کلام آلوسی ۶۵ - ۶۷

۳ - آیه عذاب واقع، ۶۷

نگاهی به حدیث [حدیث شریف غدیر]:

ابن تیمیّه - که بر انکار ضروریات عادت، و بر ایراد و نقد بر مسلمین و کافر شمردن و

گمراه دانستن آنها جرأت دارد - در ابطال این حدیث، وجوهی را برشمرده است، ما

شبهات وی را به اختصار ذکر کرده و پاسخ می‌دهیم. ۶۹ - ۷۶

عید غدیر در اسلام: ۷۷

۱ - از چیزهایی که حدیث غدیر را جاودانه و منتشر ساخته است و مفاد آن را تحقق

بخشیده و ثابت نگه داشته، عبارت است از: عید قرار دادن روز غدیر ۷۷

۲ - آنچه که برای کاوشگر این عید به روشنی آشکار می‌شود، دو مطلب است:

مطلب نخست: این عید اختصاص به شیعیان ندارد ۷۷

۱۹۳.....سلسله موضوعات الغدير/ داستان غدیر خم

مطلب دوم: تاریخ برگزاری این عید از زمان پیامبر اسلام ﷺ تا کنون است و آغاز آن، روز غدیر در حجة الوداع است..... ۷۹

حدیث تهنیت [تبریک گویی به امیر مؤمنان ﷺ]:

- ۱- پیامبر ﷺ فرمود: «به علی ﷺ به عنوان امیر مؤمنان تبریک بگویند و بگویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ [ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد؛ و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود، ما (به اینها) راه نمی یافتیم]..... ۸۰
- ۲- واز جمله اولین کسانی که با پیامبر ﷺ و علی ﷺ بیعت کرد، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، و زبیر بودند..... ۸۰
- ۳- خصوص تبریک گفتن شیخین [ابوبکر و عمر] را عده زیادی از بزرگان حدیث، تفسیر و تاریخ از رجال اهل سنت که نمی توان آنان را دست کم گرفت، نقل کرده اند..... ۸۱

بازگشت به آغاز سخن:

- ۱- طارق بن شهاب از علمای اهل کتاب در مجلس عمر بن خطاب بر جایگاه این آیه کریمه صحه گذاشت که گفت: «اگر این آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...﴾ [امروز، دین شما را کامل کردم...] در دین ما نازل می شد، ما روز نزول آن را عید می گرفتیم»..... ۸۲
- ۲- رسول خدا ﷺ فرمود: «روز غدیر خم از بهترین اعیاد امت من است». ۸۳
- ۳- همچنین سایر ائمه اطهار علیهم السلام این روز را عید گرفته و به تمام مسلمین دستور داده اند تا این روز را عید بگیرند و فضایل این روز و ثواب نیکی در این روز را نشر کرده اند..... ۸۴

۴ - نقد کلام نویری و مقریزی که گفته‌اند: «اولین کسی که این عید را بدعت گذاشت، معز الدوله بود» ۸۸-۸۶

تاجگذاری در روز غدیر:

۱ - تاج‌هایی که از طلا و جواهرات ساخته می‌شد، از رسوم و مختصات پادشاهان ایران بود و در بین عرب بدلی از آن‌ها جز عمامه‌ها نبود. ۸۸-۸۹

۲ - عمامه‌ها را جز بزرگان و اشراف نمی‌پوشیدند و بدین جهت از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «العمائم تیجان العرب» [عمامه‌ها تاجهای عرب هستند] ۸۹

۳ - بر این اساس رسول خدا ﷺ در این روز بر سر مبارک علی ﷺ عمامه گذاشت، و این به نحوی بیانگر عظمت و جلال او بود، لذا در آن جمع بزرگ با دست مبارک خویش با عمامه خود که «سحاب» نام داشت، بر سر او تاج گذاشت ۸۹

۴ - فایده: معنای آنچه که به شیعه نسبت می‌دهند که می‌گویند: «علی در سحاب است» ۹۰

سخنی پیرامون سند حدیث غدیر از حافظان مورد اطمینان و سرشناسان اهل سنت. ... ۹۲-۹۵

داوری پیرامون سند حدیث:

۱ - گروهی از مردان بزرگ علم، به تواتر حدیث اقرار کرده و منکر آن را سرزنش نموده‌اند ۹۶

۲ - اگر این حدیث معلوم نباشد دیگر در دین چه چیزی معلوم خواهد بود؟! ۹۶

۳ - ولی در لایه‌های تعصبات و از پس پرده‌های کینه و عقده، انسانهای پستی وجود دارند که جدایی از مولای ما امیر مؤمنان صلوات الله علیه آنان را

و داشته، که به هر وسیله‌ای شده، با هیاهو و جو سازی این چشمه زلال را

تیره و این اطمینان را متزلزل نماید: ۹۶- ۹۷

الف) یکی منکر صدور حدیث است..... ۹۷

ب) و دیگری صحت صدر حدیث را انکار می‌کند..... ۹۷

ج) و سومی ذیل حدیث را تضعیف نموده..... ۹۷

د) چهارمی در اصل آن خدشه وارد، ساخته ولی دعای ملحق به آن را معتبر

می‌داند..... ۹۷

۴- در اینجا کسی هست که یک بار می‌گوید: علمای ما آن را نقل نکرده‌اند، و بار دیگر

می‌گوید: از طریق روات ثقه نقل نشده، پس صحیح نیست، و سومی می‌گوید: این

حدیث را جز احمد در مسند خود نقل نکرده است..... ۹۷- ۹۸

۵- امام حافظ أبو موسی مدینی می‌گوید: مسند امام احمد اصل سترگ و مرجع

استوار برای اصحاب حدیث است..... ۹۸

۶- و فرد دیگری پیدا شده می‌گوید: «حدیث غدیر در کتابهای «صحاح» نقل

نشده است»..... ۹۹

۷- حدیث شریف غدیر را ترمذی در «صحیح»، و ابن ماجه در «سنن»، و دارقطنی با

چند طریق، و ضیاء الدین مقدسی در «المختار» و... نقل کرده‌اند..... ۹۹

۸- فردی دیگر می‌خواهد با استدلال به عدم نقل آن در صحیحین، صحت آن را

خدشه دار سازد..... ۹۹

۹- و شخص دیگری نیز آمده صحتش را تأیید، و حُسنش را اثبات، و اجماع

جمهور اهل سنت درباره آن را نقل کرده و می‌گوید: «چه بسیار حدیث

صحیح است که هر دو شیخ [بخاری و مسلم] آن را نقل ننموده‌اند»..... ۹۹

- ۱۰ - اولین کسی که برخلاف اجماع این حدیث را رد کرده، ابن حزم اندلسی است، و بعداً ابن تیمیّه از او پیروی کرده، پس از او عدّه‌ای که دوری از حق در نظرشان زیبا جلوه کرده از او تقلید نموده‌اند ۱۰۰ - ۱۰۱
- ۱۱ - و از شگفتیهای روزگار، ابتکار احمد امین در کتاب «ظهر الاسلام» است. ۱۰۳

دیدگاه عموم درباره ابن حزم اندلسی:

- ۱ - همه فقهای عصرش برگمراه کنندگی او اجماع کرده، از او بدگویی نموده‌اند، و مردم را از نزدیک شدن به او برحذر داشته‌اند ۱۰۵
- ۲ - و بخاطر وجود انحرافات و گمراهی در آثار و تألیفاتش فتوا به سوزاندن آنها داده‌اند ۱۰۵
- ۳ - آلوسی در تفسیرش از او چنین یاد می‌کند: «الضالّ المضلّ» [گمراه و گمراه کننده است] ۱۰۵
- ۴ - از دروغ بستن به خدا و پیامبرش ﷺ، و از گستاخی نسبت به مقدّسات شرع نبوی، و نسبت دادن هر نوع فحشا و فساد به مسلمانان، و طرح سخنان باطل و نظرات پوچ، هیچ باکی ندارد ۱۰۵
- ۵ - نمونه‌هایی از نظرات ابن حزم، در کتاب فقهی خود «المحلّی» می‌گوید: «همه امت اتفاق نظر دارند که عبدالرحمن بن ملجم علی‌ه السلام را طبق اجتهاد و با این باور که عملش صحیح و دارای ثواب می‌باشد، کشت ۱۰۵ - ۱۰۶
- نقد کلمات ابن حزم در این سخنش که: «ابن ملجم قاتل امیر المؤمنین مجتهد است و اجر و ثواب می‌برد» ۱۰۶ - ۱۱۰
- به راستی میان ابن حزم و ابن حجر چقدر فاصله است؛ ابن حزم عمل ابن ملجم را توجیه کرده و حق جلوه می‌دهد، و ابن حجر از ذکر نام او در کتاب خود

- عذر خواهی می کند و او را آدم کش و خون ریز توصیف کرده، و می گوید: او
از بقایای خوارج بوده است..... ۱۱۰
- نمونه ای دیگر از آراء ابن حزم، «ابوغادیه - قاتل عمار - عمار را طبق اجتهادش
کشت، گرچه خطا و زیاده روی کرد، و چون در اجتهاد، خطا کرده، فقط یک
ثواب به او داده می شود، و ابوغادیه مثل قاتلان عثمان نبوده است...» ۱۱۱
- نقد کلمات ابن حزم در قولش به اجتهاد ابوغادیه قاتل عمار و اینکه اجر و
ثواب می برد..... ۱۱۱
- هیچ یک از بزرگان دین تا زمان ابن حزم حرفی از اجتهاد ابوغادیه به زبان
نیاورده اند..... ۱۱۲
- معاویه جنایت کشتن عمار را چنین توجیه یا رد کرد: «او را علی و یارانش
کشتند که به میدان جنگ آوردند و در میان نیزه های ما انداختند»..... ۱۱۲
- بالاترین مدرک ابن حزم درباره قاتلان عثمان..... ۱۱۵
- ولی او این سخن را درباره قاتل علی علیه السلام، و کسانی که با او جنگیدند، و قاتل
عمار نمی گوید..... ۱۱۶
- ابن حزم در تحکیم نظریات فاسد خود گرفتار پرتگاهی شده است که اصلاً
خوشایندش نیست و آن، دشنام اصحاب است..... ۱۱۶
- بحثی پیرامون سب و ناسزا به صحابه..... ۱۱۶
- نقد سوم بر ابن حزم در سخنش: «معاویه و عمرو عاص در جنگ با علی علیه السلام اجتهاد
کرده اند و از یک پاداش برخوردارند»..... ۱۱۷
- ممکن نیست که خدای سبحان از زبان پیامبرش به مردم اعلام کند که اطاعت
از علی علیه السلام اطاعت از اوست و معصیت علی معصیت اوست، و با این حال

- میدان برای اجتهاد باز باشد تا به پشتوانه آن با او جنگ شود..... ۱۱۸ - ۱۱۹
- نصوص پیامبر اکرم ﷺ پیرامون جنگ با علی علیه السلام و صلح و آشتی و دوستی با او..... ۱۲۰ - ۱۲۱
- کلام ابن خلکان در تاریخ خود پیرامون ابن حزم..... ۱۲۲

معنای حدیث غدیر:

- ۱ - واژه «مولی» در این مقام تنها بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا برداشت حاضرین در آن اجتماع با عظمت و بسیار با شکوه، و برداشت افرادی که پس از گذشت زمانی آن را شنیدند و قولشان در لغت حجّت می باشد، همین معنا است بدون اینکه هیچ کدام منکر آن شوند. و پس از آنها شعرا و شخصیت‌های ادبی نیز حتّی در این زمان همین برداشت را دارند..... ۱۲۳
- ۲ - در پیشاپیش افراد یاد شده، مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام قرار دارد در ابیاتی که در جواب نامه معاویه نوشته‌اند..... ۱۲۳
- ۳ - و از جمله آنهاست: حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ أنصاری، محمد ابن عبدالله حمیری، و نیز عمرو عاص و..... ۱۲۳ - ۱۲۵
- ۴ - و در همان اجتماع با شکوه روز غدیر خم، عده‌ای از مردم از واژه «مولی» همین معنای مورد نظر ما را فهمیدند، گرچه قاطعانه آن را با شعر بیان نکرده‌اند؛ مانند شیخان، یعنی ابوبکر و عمر که در حال تهنیت گویی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمده با او بیعت نموده‌اند..... ۱۲۶
- ۵ - «ولایت داشتی» که عرب آن را بسیار بزرگ می‌شمارد، نمی‌تواند به معنای «محبت» و «یاری» و یا معنای دیگری باشد، بلکه باید همان معنای ریاست کبری باشد..... ۱۲۶

۶- آری این معنی حتی برای زنان پس پرده حجله نیز مخفی نمانده است..... ۱۲۶

آمدن واژه «مَفْعَل» به معنی «أَفْعَل»:

۱- امّا واژه «مولى» در لغت به معنی شایسته‌تر و سزاوارتر است، یا دست کم

یکی از معانی آن است. و مطالب موجود در کلمات مفسّران و محدّثان در

تفسیر آیه کریمه ﴿هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾ [همان، سرپرستان می‌باشد] تو را از

پرداختن به برهانهایی نیاز می‌کند..... ۱۲۷

۲- گروهی از مفسّران «مولى» را فقط به معنی «شایسته‌تر» تفسیر کرده، و برخی

نیز در آیه «شایسته‌تر» را یکی از معانی مولى شمرده‌اند..... ۱۲۷

۳- و آیات دیگری نیز هست که در آنها واژه «مولى» به معنی «سزاوارتر» آمده

است..... ۱۲۹

سخن رازی در معنای حدیث..... ۱۳۰- ۱۳۱

نقد کلام رازی..... ۱۳۱- ۱۳۲

بکار بردن مرادف به جای مرادفش تنها در صورتی صحیح است که مانعی در

میان نباشد..... ۱۳۲

اسم تفضیل جرّ با حرف «مِنْ» از حروف بکار می‌رود، و گاهی حرف «مِنْ» با

مجرورش به سبب وجود قرینه حذف می‌شود..... ۱۳۲

شبهه رازی نزد علما..... ۱۳۴

کلام دیگری از رازی، گمان می‌کند که هیچ یک از امامان نحو و لغت، نگفته است:

صیغه «مَفْعَل» که برای مصدر و زمان و مکان وضع شده، به معنای «أَفْعَل» که

برای تفضیل وضع گردیده، آمده است..... ۱۳۴

- نقد کلام رازی در این بحث..... ۱۳۴- ۱۳۶

پاسخ رازی از سخنان یاد شده: رازی از همه مطالب یاد شده پاسخی داده که پرده از

زشتی و ناپسندی و عیوب باطن خود برمی دارد. ۱۳۷

— علما در معنی لغت به قول هر کسی که عربیت او قوی باشد، حتی اگر کنیز

بادیه نشین باشد، اعتماد می کنند، و نزد اکثر علما و محققین هیچ یک از

ایمان و عدالت و بلوغ شرط نیست ۱۳۸

«مفعّل» به معنی «فعیل»:

شاه ولی الله صاحب هندی در کتاب تحفه خود در ردّ دلالت حدیث بر امامت

می گوید: این دلالت تمام نیست مگر اینکه واژه «مولی» به معنی «ولی» آمده

باشد در حالی که صیغه «مفعّل» به معنی «فعیل» نیامده است. ۱۳۹

نقد کلام شاه ولی الله ۱۳۹

نظری در معانی «مولی» که به بیست و هفت معنی می رسد. ۱۴۰ - ۱۴۶

معانی قابل اراده از حدیث ۱۴۶

معنای حقیقی واژه «مولی»، «أولی به شیء» است و این معنی، جامع همه معانی است،

و معنی «أولی» به نوعی در هر یک از آنها موجود است. ۱۴۸ - ۱۵۱

قرینه های متصل و منفصل تعیین کننده معنای «مولی»: ۱۵۱

قرینه اول: آغاز حدیث که بسیاری از علمای شیعه و سنی آن را نقل

کرده اند. ۱۵۱

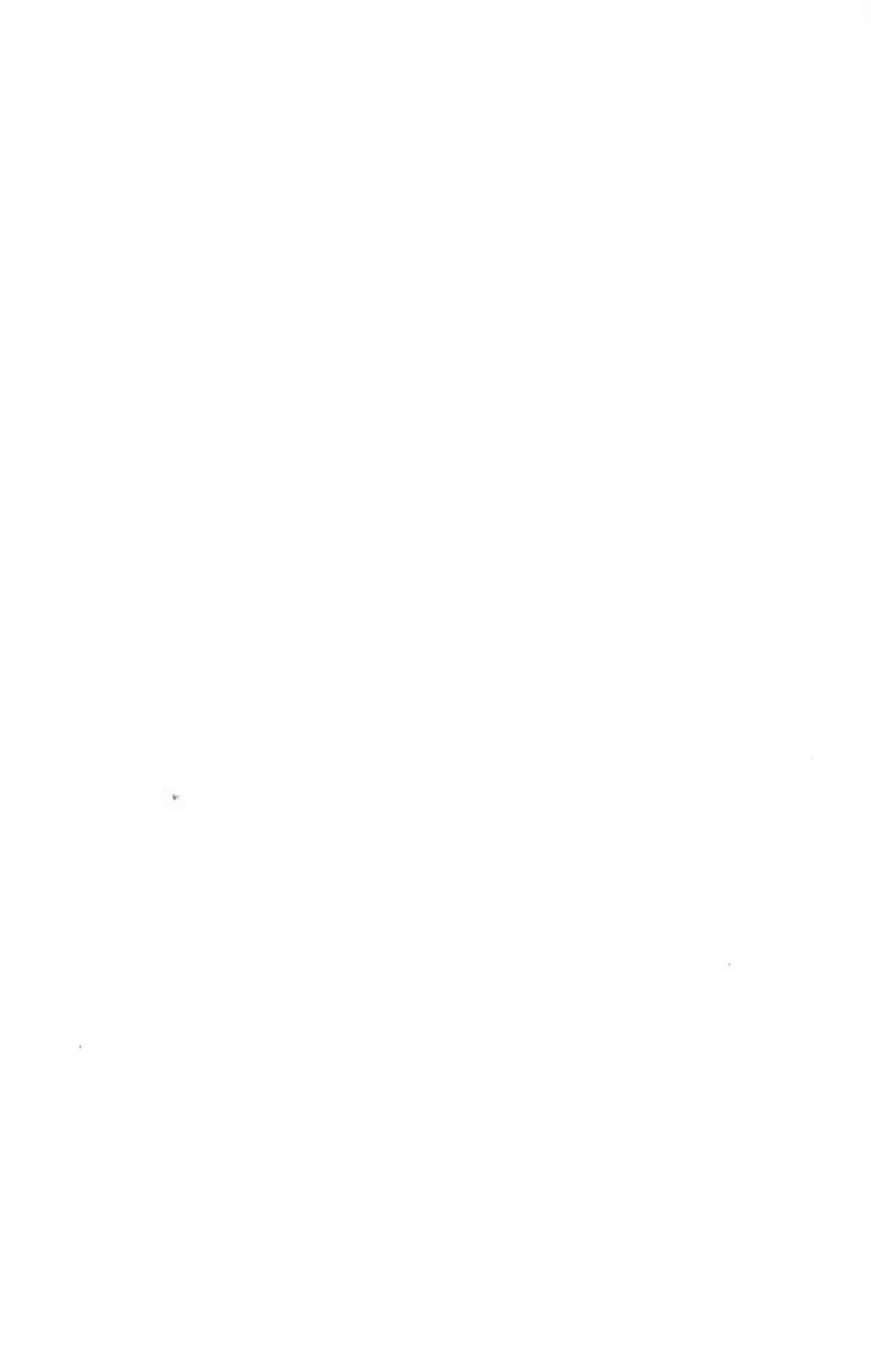
قرینه دوم: پایان حدیث که اجماعی است. ۱۵۲

قرینه سوم: شاهد گرفتن موجود در ابتدای حدیث. ۱۵۶

قرینه چهارم: سخن پیامبر خدا ﷺ پس از پایان حدیث: «الله أكبر علی إكمال الدین

- وإتمام النعمة ورضا الربُّ برسائتي والولاية لعليِّ بن أبي طالب» [الله اكبر بر کامل شدن دین و تکمیل نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب]..... ۱۵۶
- قرینه پنجم: سخن حضرت پیش از بیان ولایت: «كَأَنِّي دُعِيتُ فَأُجِبْتُ» [گویا فرا خوانده شدم و اجابت کردم]..... ۱۵۷
- قرینه ششم: کلام پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت علی علیه السلام: «هَتُونِي هَتُونِي أَنْ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّنِي بِالنَّبُوَّةِ وَخَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ» [به من تبریک بگویند؛ زیرا خدای تعالی مرا به پیامبری و اهل بیتم را به امامت برگزید]..... ۱۵۷
- قرینه هفتم: کلام پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت: «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبُ» [حاضران به غایبان برسانند]..... ۱۵۷-۱۵۸
- قرینه هشتم: سخن پیامبر ﷺ پس از بیان ولایت: «إِنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» [همانا او پس از من ولی شماست]..... ۱۵۸-۱۵۹
- قرینه نهم: سخن پیامبر ﷺ پس از ابلاغ ولایت: «أَللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ إِنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَنَصَحْتُ» [خدایا خود گواه بر آنان هستی که من دستورت را ابلاغ کرده سفارش خود را نمودم]..... ۱۶۰
- قرینه دهم: سخن پیامبر ﷺ پیش از بیان حدیث: «وَضَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِي...» [و گمان می کردم (یا می دانستم) که مردم مرا تکذیب خواهند کرد]..... ۱۶۱
- قرینه یازدهم: واژه «نصب» وارد شده در بسیاری از روایات..... ۱۶۲
- قرینه دوازدهم: سخن ابن عباس: «وَجِئْتُ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ» [به خدا سوگند حق تو برگردن مردم واجب شد]..... ۱۶۳
- قرینه سیزدهم: این سخن: «این آخرین فریضه ای بود که خدا بر بندگانش واجب کرد»..... ۱۶۴

فهرست ترتیبی.....	۲۰۳
قرینه چهاردهم: ترس برخی از مردم از بیان حدیث.....	۱۶۵
قرینه پانزدهم: استدلال امام امیر مؤمنان علیه السلام در روز رجب.....	۱۶۶
قرینه شانزدهم: آنچه در حدیث رکبان (سوران) گذشت.....	۱۶۶
قرینه هفدهم: تفرین امیر مؤمنان علیه السلام افرادی را که در احتجاج روز رجب و رکبان از شهادت به حدیث غدیر خودداری کردند.....	۱۶۷
قرینه هجدهم: سخن عمر: «هذا مولاي ومولى كل مؤمن، ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن» [این مولای من و همه مؤمنان است، هر کس او مولایش نباشد، مؤمن نیست].....	۱۶۸
احادیث بیان کننده معنای «مولی» و «ولایت».....	۱۷۰ - ۱۷۳
توضیح واضح درباره معنی حدیث.....	۱۷۴ - ۱۷۶
اعمال عبادی روز غدیر.....	۱۷۷
روایت روزه روز غدیر.....	۱۷۷
نقد کلام ابن کثیر در تضعیف حدیث روزه روز عید غدیر.....	۱۷۸
ما قاعده قطعی قابل استناد درباره این که حتماً ثواب واجبات زیادتراً از ثواب مستحبات است، نداریم.....	۱۸۰
ترتیب ثواب بر عمل به مقدار دلالت آن بر حقیقت ایمان و به مقدار نفوذش در وجود بنده بستگی دارد.....	۱۸۰
خداوند ثواب را از روی لطف و تفضل خود عنایت می کند نه از جهت استحقاق بنده.....	۱۸۲
نماز روز عید غدیر.....	۱۸۴



کتابنامہ حرف الف

۱۔ قرآن کریم۔

۲۔ الآثار الباقية عن القرون الخالية: أبو ریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (ت/ ۴۴۰ هـ)، أفست مكتبة المثنى - بغداد.

۳۔ الإحكام في أصول الأحكام: أبو الحسن سيف الدين علي بن محمد بن سالم تغلبي آمدی (ت/ ۶۳۱ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۵ م، دار الكتب العلمية - بيروت.

۴۔ الأربعين في فضائل أمير المؤمنين ﷺ: جمال الدين عطاء الله بن فضل الله حسینی شیرازی دشتکی هروی محدث (ت/ ۹۳۰ هـ)، تحقيق محمد حسن زُبَری، چاپ اول ۱۴۱۳ هـ/ ۱۹۹۳ م، مجمع البحوث الاسلامیة - بيروت.

۵۔ إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: أبو العباس شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر قسطلانی (ت/ ۹۲۳ هـ)، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ/ ۱۹۹۰ م، دار الفكر - بيروت.

۶۔ الاستيعاب في معرفة الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر نمری قرطبی (ت/ ۴۶۳ هـ)، تحقيق علي بن محمد بجاوی، مطبعة نهضة مصر - قاهره.

۷۔ أسد الغابة في معرفة الصحابة: أبو الحسن علي بن محمد بن محمد معروف به ابن اثیر (ت/ ۶۳۰ هـ)، تحقيق محمد ابراهيم البنا و محمد احمد عاشور و محمود عبد الوهاب، دار الشعب - قاهره.

۸۔ أسنى المطالب في مناقب سيدنا علي بن أبي طالب: أبو الخير شمس الدين محمد بن محمد بن محمد جزري شافعی (ت/ ۸۳۳ هـ)، تحقيق دكتور محمد هادی امینی، مطبعة الامام أمير المؤمنين ﷺ العامة - اصفهان.

- ٩ - الإصابة في تمييز الصحابة : أبو الفضل شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/ ٨٥٢ هـ)، چاپ اوّل ١٣٢٨ هـ، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- ١٠ - أعلام العراق : محمّد بهجت اترى، چاپ سال ١٩٢٧ م، المطبعة السلفيّة - قاهره.
- ١١ - الإمامة والسياسة : أبو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى (ت/ ٢٧٦ هـ)، دار المعرفة - بيروت.
- ١٢ - إمتاع الأسماع : أبو العباس تقى الدين أحمد بن علي حسيني عبيدى مقرئى (ت/ ٨٤٥ هـ)، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر - قاهره ١٩٤١ م.
- ١٣ - أنساب الأشراف : أحمد بن يحيى بن جابر بلاذرى (ت/ ٢٧٩ هـ)، تحقيق شيخ محمّد باقر محمودى، مؤسّسة الأعلمي - بيروت.
- و چاپ دوّم: مكتبة المثنى - بغداد.

- ١٤ - الأوائل : أبو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسكرى (ت/ بعد ٣٩٥ هـ)، چاپ اوّل ١٤٠٧ هـ/ ١٩٨٧ م، دار الكتب العلميّة - بيروت.

حرف باء

- ١٥ - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: شيخ محمّد باقر بن محمّد تقى مجلسى (ت/ ١١١١ هـ)، چاپ سوّم ١٤٠٣ هـ/ ١٩٨٣ م، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- ١٦ - البحر المحيط (تفسير أبي حيّان): محمّد بن يوسف بن علي بن حيّان أندلسى مشهور به أبو حيّان (ت/ ٧٥٤ هـ)، چاپ دوّم ١٤١١ هـ/ ١٩٩٠ م، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت.
- ١٧ - البداية والنهاية : أبو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير (ت/ ٧٧٤ هـ)، دار إحياء التراث العربيّ - بيروت ١٤١٣ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ١٨ - البدر الطالع : محمّد بن علي شوكانى (ت/ ١٢٥٠ هـ)، چاپ اوّل ١٣٤٨ هـ،

مطبعة السعادة - قاهره .

۱۹ - بلاغات النساء : احمد بن ابی طاهر طيفور (ت / ۲۸۰ هـ) ، منشورات الشريف الرضي - قم .

حرف ثاء

۲۰ - تاج العروس من جواهر القاموس : ابو الفیض محبّ الدين محمد بن محمد بن محمد بن محمد ابن محمد بن عبد الرزاق ملقب به مرتضى و معروف به محمد مرتضى حسینی زبیدی حنفی واسطی (ت / ۱۲۰۵ هـ) ، أفست دار مكتبة الحياة - بيروت ، چاپ اول ۱۳۰۶ هـ المطبعة الخيرية - مصر .

۲۱ - تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري) : ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت / ۳۱۰ هـ) ، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم ، چاپ دوم ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م ، دار التراث - بيروت .

۲۲ - تاريخ بغداد : ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادی (ت / ۴۶۳ هـ) ، دار الكتب العلمية - بيروت .

۲۳ - تاريخ الثقات : ابو الحسن احمد بن عبدالله بن صالح عجلي (ت / ۲۶۱ هـ) ، به ترتيب نور الدين علي بن ابی بکر هيثمی (ت / ۸۰۷ هـ) ، و به تضمينات ابن حجر عسقلانی ، چاپ اول ۱۴۰۵ هـ / ۱۹۸۴ م ، دار الكتب العلمية - بيروت .

۲۴ - تاريخ الخلفاء : جلال الدين عبدالرحمن سيوطی (ت / ۹۱۱ هـ) ، دار الفكر - بيروت .

۲۵ - التاريخ الكبير : ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخاری (ت / ۲۵۶ هـ) ، چاپ دار الفكر - بيروت ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۶ م ، أفست از چاپ دائرة المعارف العثمانية - حيدر آباد دکن .

۲۶ - تاريخ مدينة دمشق (تاريخ ابن عساكر) : ابوالقاسم علي بن حسين بن هبة الله

شافعی معروف به ابن عساكر (ت/ ۵۷۳ هـ)، تصوير گرفته شده از نسخه المكتبة الظاهرية در دمشق، جمع آوری شده توسط شيخ محمد بن رزق طرهوني، دار البشير - دمشق.

● و چاپ دیگر: به تحقيق علی شیري، چاپ اول، سال ۱۴۱۵ - ۱۴۱۷ هـ، دار الفكر - بيروت.

۲۷ - التحفة الإثنا عشرية: عبد العزيز بن احمد دهلوی (ت/ ۱۲۳۹ هـ)، چاپ چهارم ۱۴۰۳ هـ، أفست از چاپ اول ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م، سهيل اكيديمي - لاهور.

۲۸ - تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد ذهبی (ت/ ۷۴۸ هـ)، أفست دار الكتب العلمية - بيروت از چاپ مكتبة الحرم المكي - مکه ۱۳۷۴ هـ.

۲۹ - تذكرة الخواص: سبط ابن الجوزي يوسف قزأوغلی بن عبدالله بن فيروز بغدادی (ت/ ۶۵۴ هـ)، مكتبة نينوى الحديثة - تهران.

۳۰ - تفسير ابن كثير: ابو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقي (ت/ ۷۷۴ هـ)، دار الفكر للطباعة - بيروت ۱۴۰۷ هـ/ ۱۹۸۶ م.

۳۱ - تفسير البغوي (معالم التنزيل): حسين بن مسعود فراء بغوي (ت/ ۵۱۶ هـ)، چاپ سوم ۱۴۱۳ هـ/ ۱۹۹۲ م، دار المعرفة - بيروت.

۳۲ - تفسير البيضاوي: ناصر الدين عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بيضاوی (ت/ ۶۸۵ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م، دار الكتب العلمية - بيروت.

۳۳ - تفسير فرات الكوفي: ابو القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي (از بزرگان قرن سوم و چهارم هجري)، المطبعة الحيدرية - نجف اشرف.

۳۴ - التفسير الكبير: ابو عبدالله فخر الدين محمد بن عمر بن حسين قرشي رازی (ت/ ۶۰۶ هـ)، چاپ سوم، دار احياء التراث العربي - بيروت.

٣٥ - تفسير المنار للشيخ محمد عبده (وفات ١٣٢٣ هـ) : محمد رشيد رضا (ت/١٣٤٥ هـ)، دار المعرفة - بيروت.

٣٦ - تقريب التهذيب : احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/٨٥٢ هـ)، تحقيق عبد الوهاب عبد الله لطيف، دار المعرفة - بيروت ١٣٨٠ هـ.

٣٧ - تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير : احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/٨٥٢ هـ)، تحقيق عبد الله هاشم يمانى مدنى - مدينة منوره ١٣٨٤ هـ/١٩٦٤ م.

٣٨ - التهميد في بيان التوحيد: أبو شكور محمد بن عبد السعيد بن محمد كشى سالمى حنفى، چاپ دوّم، دار الكتب النعمانيّة - كابل - افغانستان.

٣٩ - التنبيه والأشرف : ابو الحسن على بن حسين مسعودى (ت/٣٤٦ هـ)، تحقيق عبد الله اسماعيل، دار الصاوي - قاهره ١٣٥٧ هـ.

٤٠ - التنبيه والردّ على أهل الأهواء والبدع : محمد بن احمد بن عبد الرحمن ملطى (ت/٣٧٧ هـ)، مكتبة المثنى - بغداد؛ مكتبة المعارف - بيروت ١٣٨٨ هـ/١٩٦٨ م.

٤١ - تهذيب الأحكام : شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسى (ت/٤٦٠ هـ)، دار الكتب الاسلاميّة - تهران.

٤٢ - تهذيب التهذيب : شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/٨٥٢ هـ)، چاپ اوّل ١٤٠٤ هـ/١٩٨٤ م، مطبعة دار الفكر - بيروت.

● و چاپ ديگر: چاپ اوّل ١٣٢٧ هـ، مجلس دائرة المعارف النظاميّة - حيدر آباد.

٤٣ - تهذيب الكمال في أسماء الرجال : ابو الحجاج جمال الدين مزى (ت/٧٤٢ هـ)، تحقيق دكتور عواد معروف، چاپ اوّل ١٤١٣ هـ/١٩٩٢ م، مؤسسه الرسالة - بيروت.

حرف ثاء

- ۴۴ - الثقات: ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد بن حبان تميمي بستي (ت/ ۳۵۴ هـ)، چاپ اول ۱۳۹۳ هـ/ ۱۹۷۳ م، دار الفكر - بيروت، اُفت از چاپ مجلس دائرة المعارف العثمانية، - حيدرآباد دکن - هند.
- ۴۵ - ثمار القلوب في المضاف والمنسوب: ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل ثعالبي نيشابوري (ت/ ۴۲۹ هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دار المعارف - قاهره.

حرف جيم

- ۴۶ - جامع الأحاديث: حافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي (ت/ ۹۱۱ هـ)، جمع و ترتيب عباس احمد صقر و احمد عبد الجواد، مكتب البحوث و الدراسات، در دار الفكر - بيروت ۱۴۱۴ هـ/ ۱۹۹۴ م.
- ۴۷ - جامع البيان عن تأويل آي القرآن: ابو جعفر محمد بن جرير طبري (ت/ ۳۱۰ هـ)، دار الفكر - بيروت ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م.
- ۴۸ - الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير: جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطي (ت/ ۹۱۱ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۱ هـ/ ۱۹۹۱ م، دار الفكر - بيروت.
- ۴۹ - الجامع لأحكام القرآن: ابو عبدالله محمد بن احمد أنصاري قرطبي (ت/ ۶۷۱ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ/ ۱۹۸۸ م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ۵۰ - جمع الجوامع: جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (ت/ ۹۱۱ هـ)، نسخه کپی شده از نسخه خطي دار الكتب المصرية به شماره ۹۵، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ۵۱ - جواهر العقدين: نور الدين حسنى سمهودى شافعى (ت/ ۹۱۱ هـ)، مخطوط.

حرف حاء

- ٥٢ - حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: أبو نعيم أحمد بن عبد الله اصفهاني (ت/٤٣٠هـ)، چاپ پنجم ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م، دار الكتاب العربي - بيروت.

حرف خاء

- ٥٣ - خصائص أمير المؤمنين: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي نسائي (ت/٣٠٣هـ)، تحقيق أحمد ميرين بلوشي - كويت.
- ٥٤ - خطط المقرئزي (المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار): أبو عباس تقي الدين أحمد بن علي مقرئزي (ت/٨٤٥هـ)، دار صادر - بيروت.
- ٥٥ - خلاصة تذهيب تهذيب الكمال في أسماء الرجال: صفى الدين أحمد بن عبد الله خزرجي (ت/بعد ٩٢٣هـ)، تحقيق محمود غانم غيث، منشورات مكتبة القاهرة - مطبعة الفجالة الجديدة ١٣٩٢هـ.

حرف دال

- ٥٦ - دائرة معارف القرن العشرين: محمد فريد وجدي (ت/١٣٧٣هـ)، چاپ سوّم ١٩٧١م، دار المعرفة - بيروت.
- ٥٧ - الدرّ المنثور في التفسير بالمأثور: عبد الرحمن جلال الدين سيوطي (ت/٩١١هـ)، چاپ اوّل ١٤٠٣هـ/١٩٨٣م، دار الفكر - بيروت.
- ٥٨ - دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة: أبو بكر أحمد بن حسين بن علي بيهقي (ت/٤٥٨هـ)، تحقيق دكتور عبد المعطي قلعبجي، چاپ اوّل ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م، دار الكتب العلمية - بيروت.
- ٥٩ - ديوان أبي تمام: حبيب بن أوس طائي (ت/٢٢٨هـ)، تحقيق دكتور شاهين عطيه، دار صعب - بيروت.
- ٦٠ - ديوان الشريف الرضي: أبو الحسن محمد بن حسين بن موسى موسوي

٢١٢.....سلسلة موضوعات الغدير/داستان غدير خم

(ت/٤٠٦ هـ)، چاپ اول ١٤٠٦ هـ، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامي - ايران.

حرف ذال

٦١ - ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى: محبّ الدين احمد بن عبدالله طبري
(ت/٦٩٤ هـ)، مكتبة القدسي - قاهره ١٣٥٦ هـ.

حرف راء

٦٢ - ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ابو القاسم محمود بن عمر زمخشري
(ت/٥٣٨ هـ)، تحقيق دكتور سليم نعيمى، انتشارات الشريف الرضى - قم
١٤١٠ هـ.

٦٣ - روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: ابو التّناء شهاب الدين
محمود بن عبدالله حسيني آلوسى بغدادى (ت/١٢٧٠ هـ)، چاپ چهارم
١٤٠٥ هـ/١٩٨٥ م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

٦٤ - روض المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (تاريخ ابن شحنة): ابو وليد محمد
بن محمد بن محمود بن شحنة حنفى (ت/٨١٥ هـ)، چاپ شده در حاشية
كتاب مروج الذهب، چاپ اول ١٣٠٣ هـ، المطبعة الأزهرية - مصر.

٦٥ - روضة الصفاء في سيرة الأنبياء والملوك والخلفاء: همام الدين مير خواند
محمد بن خاوند شاه بن محمود هروى (ت/٩٠٣ هـ)، چاپ تهران.

٦٦ - الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة: ابو جعفر احمد بن
عبدالله محب طبري (ت/٦٩٤ هـ)، چاپ اول ١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م، دار الندوة
الجديدة - بيروت.

حرف سين

٦٧ - سرّ العالمين وكشف ما في الدارين: حجة الاسلام ابو حامد غزالى (ت/٥٠٥ هـ)،
چاپ دوم ١٣٨٥ هـ/١٩٦٥ م، مكتبة الثقافة الدينية، نجف اشرف.

- ۶۸ - سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزويني (ت/ ۲۷۵ هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر - بيروت.
- ۶۹ - سنن أبي داود: ابو داود سليمان بن أشعث سجستاني أزدي (ت/ ۲۷۵ هـ)، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار احياء التراث العربي - بيروت.
- ۷۰ - سنن الترمذي: ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة سلمى بوغى ترمذي (ت/ ۲۷۹ هـ)، تحقيق احمد محمد شاكر، دار الفكر - بيروت.
- ۷۱ - سنن الدارمي: ابو محمد عبدالله بن عبد الرحمن بن بهرام تميمي سمرقندي دارمي (ت/ ۲۵۵ هـ)، دار الفكر - قاهره ۱۳۹۸ هـ / ۱۹۷۸ م.
- ۷۲ - السنن الكبرى: احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت/ ۳۰۳ هـ)، تحقيق دكتور عبد الغفار سليمان بنداري و سيد كسروي حسن، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م، دار الكتب العلميه - بيروت.
- ۷۳ - السيرة الحلبية: ابو الفرج نور الدين علي بن ابراهيم بن احمد حلبى شافعى (ت/ ۱۰۴۴ هـ)، مكتبة الاسلاميه - بيروت.
- ۷۴ - السيرة النبوية والآثار المحمدية: احمد زيني دحلان (ت/ ۱۳۰۴ هـ)، چاپ اول ۱۳۱۰ هـ، المطبعة الميمنية - مصر.

حرف شين

- ۷۵ - الشافي في الإمامة: شريف مرتضى علي بن حسين موسوى (ت/ ۴۳۶ هـ)، تحقيق سيد عبد الزهراء حسيني، مؤسسة الصادق - تهران.
- ۷۶ - شذرات الذهب في أخبار من ذهب: ابو الفلاح شهاب الدين عبد الحى بن احمد بن محمد عكرى دمشقى معروف به ابن عماد حنبلى (ت/ ۱۰۸۹ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، دار ابن كثير - بيروت - دمشق.

- ۲۱۴.....سلسله موضوعات الغدير/داستان غدیر خم
- ۷۸ - شرح تجرید الکلام: علاء الدین علی بن محمد قوشجی (ت/ ۸۸۷ هـ)، چاپ سنگی.
- ۷۹ - شرح دیوان امیر المؤمنین: حسین بن معین الدین میبذی معروف به قاضی میر (ت/ ۹۱۰ هـ)، نسخه خطی.
- ۸۰ - شرح دیوان الحماسة لأبي تمام: یحیی بن علی خطیب تبریزی (ت/ ۵۰۲ هـ) چاپ اول دارالقلم - بیروت.
- ۸۱ - شرح المعلقات السبع: ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی (ت/ ۴۸۶ هـ)، مطبعة المدني - قاهره ۱۳۸۵ هـ/ ۱۹۶۵ م.
- ۸۲ - شرح المقاصد: مسعود بن عمر بن عبدالله مشهور به سعد الدین تفتازانی (ت/ ۷۹۳ هـ)، منشورات الشریف الرضي - قم.
- ۸۳ - شرح المواقف: محقق سید شریف علی بن محمد جرجانی (ت/ ۸۱۲ هـ)، منشورات الشریف الرضي - قم.
- ۸۴ - شرح نهج البلاغة: ابو حامد عزّ الدین عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن أبي الحديد مدائنی معتزلی (ت/ ۶۵۶ هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ اول ۱۳۷۸ هـ/ ۱۹۵۹ م، دار احیاء الکتب العربیة - قاهره.
- ۸۵ - الشرف المؤید لآل محمد ﷺ: شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی (ت/ ۱۳۵۰ هـ)، دار جوامع الكلم - قاهره، و در سال ۱۳۰۹ هـ در بیروت چاپ شده است.
- ۸۶ - شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: عبید الله بن عبدالله بن احمد معروف به حاکم حسکانی حدّاء حنفی نیشابوری (ت/ بعد ۴۹۰ هـ)، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی چاپ اول ۱۴۱۱ هـ/ ۱۹۹۰ م، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجمع احیاء فرهنگ اسلامی - تهران.

حرف صاد

- ٨٧ - الصارم المسلول على شاتم الرسول: تقى الدين احمد بن عبد الحليم حرّانى معروف به ابن تيمّيه (ت/٧٢٨هـ)، دار الجيل - بيروت ١٩٧٥ م.
- ٨٨ - الصحاح: اسماعيل بن حمّاد جوهرى (ت/٣٩٣هـ)، تحقيق احمد عبد الغفور عطار، چاپ چهارم ١٤٠٧ هـ/١٩٨٧ م، دار العلم للملايين - بيروت.
- ٨٩ - صحيح البخاري: محمّد بن اسماعيل بخارى جعفى (ت/٢٥٦هـ)، ضبط و شرح دكتور مصطفى ديب البغا، مطبعة الهندي - دمشق ١٣٧٩ هـ/١٩٧٦ م.
- ٩٠ - صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج قشيري نيشابورى (ت/٢٦١هـ)، تحقيق و تعليق دكتور موسى شاهين لاشين و دكتور احمد عمر هاشم، چاپ اول ١٤٠٧ هـ/١٩٨٧ م، مؤسسه عزّ الدين - بيروت.
- ٩١ - الصواعق المحرقة في الردّ على أهل البدع والزندقة: شهاب الدين احمد بن محمّد بن حجر هيثمى مكّى (ت/٩٧٤هـ)، تعليق عبد الوهّاب عبد اللطيف، چاپ دوم ١٣٨٥ هـ/١٩٦٥ م، مكتبة القاهرة - مصر.

حرف ضاد

- ٩٢ - الضوء اللامع لأهل القرن التاسع: ابو الخير شمس الدين محمّد بن عبد الرحمن سخاوى (ت/٦٠٢هـ)، دار الكتاب الاسلامي - قاهره.

حرف طاء

- ٩٣ - طبقات الشافعيّة الكبرى: ابو نصر تاج الدين عبد الوهّاب بن على بن عبد الكافي سُبكي (ت/٧٧١هـ)، تحقيق عبد الفتّاح محمّد حلو و محمود محمّد طناحى، دار إحياء الكتب العربيّة - بيروت.
- ٩٤ - الطبقات الكبرى: محمّد بن سعد بن منيع بصرى معروف به ابن سعد (ت/٢٣٠هـ)، دار صادر - بيروت.

حرف عين

- ٩٥ - العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبد ربّه قرطبي (ت/ ٣٢٨ هـ)، چاپ اول ١٩٨٦ م، دار و مكتبة الهلال - بيروت.

حرف غين

- ٩٥ - الغدير: محمد بن احمد بن عثمان ذهبي (ت/ ٧٤٨ هـ) نسخة خطي كتابخانه سيّد عبد العزيز طباطبائي.
- ٩٦ - غرائب القرآن (تفسير النيسابوري): نظام الدين حسن بن محمد حسين قمّي نيشابوري (زنده تا سال ٧٣٠ هـ)، چاپ شده در حاشية تفسير طبري، چاپ اول ١٣٢٩ هـ، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق - مصر.
- ٩٧ - غريب القرآن: محمد بن عزيز سجستاني (ت/ ٢٣٠ هـ)، تحقيق احمد عبد القادر صلاحية، چاپ اول ١٩٩٣ م، دار طلاس - سورية.

حرف فاء

- ٩٨ - فتح الباري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني (ت/ ٨٥٢ هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي و محبّ الدين خطيب وعبد العزيز بن عبدالله بن باز، دار المعرفة - بيروت.
- ٩٩ - فتح القدير: محمد بن علي بن محمد شوکانی (ت/ ١٢٥٠ هـ)، عالم الكتب - بيروت.
- ١٠٠ - الفتوحات الإسلامية: احمد زيني دحلان (ت/ ١٣٠٤ هـ)، المطبعة الحسينية المصرية.
- ١٠١ - فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبستول والسبطين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام: ابراهيم بن محمد بن مؤيد حموي جويني (ت/ ٧٢٢ هـ)، تحقيق محمد باقر محمودي، چاپ اول ١٣٩٨ هـ/ ١٩٧٨ م جزء اول، و

۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م جزء دوم، مؤسسه المحمودی - بیروت.

۱۰۲ - الفردوس بمأثور الخطاب: شیرویه بن شهر دار بن شیرویه همدانی ملقب به «الکيا» (ت/ ۵۰۹ هـ)، تحقیق سعید بن بسیونی زغلول، چاپ اول ۱۴۰۶ هـ / ۱۹۸۶ م، دار الكتب العلمیة - بیروت.

● و چاپ دیگر: به تحقیق فواز احمد زمولی و محمد معتصم بالله بغدادی، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م، دار الكتاب العربی - بیروت.

۱۰۳ - الفصل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمد علی بن احمد بن حزم أندلسی ظاهری (ت/ ۴۵۶ هـ)، مكتبة المثنی - بغداد.

۱۰۴ - الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام: علی بن محمد بن احمد مشهور به ابن صباغ مالکی (ت/ ۸۵۵ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۸ م، مؤسسه الأعلمي - بیروت.

حرف قاف

۱۰۵ - القاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروز آبادی (ت/ ۸۱۷ هـ)، تحقیق مکتب تحقیق التراث در مؤسسه الرسالة، مؤسسه الرسالة - بیروت ۱۴۰۷ هـ / ۱۹۸۷ م.

حرف كاف

۱۰۶ - الکافي: ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (ت/ ۳۲۹ هـ)، با تعلیقه علی اکبر غفاری، دار الكتاب الاسلامی - تهران.

۱۰۷ - الكامل في التاريخ (تاریخ ابن الأثیر): عزّ الدین علی بن ابی کرم شیبانی معروف به ابن أثير (ت/ ۶۳۰ هـ)، تحقیق علی شیر، دار إحياء التراث العربی - بیروت.

● و چاپ دیگر: دار صادر - بیروت ۱۳۹۹ هـ / ۱۹۷۹ م.

۲۱۸.....سلسله موضوعات الغدير/ داستان غدیر خم

۱۰۸ - کتاب سُلیم بن قیس هلالی: ابو صادق سُلیم بن قیس هلالی عامری کوفی (ت/ ۷۶ هـ)، تحقیق شیخ محمد باقر انصاری، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ، مؤسسه نشر الهادی - قم.

۱۰۹ - الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: جابر الله محمود بن عمر زمخشری (ت/ ۵۳۸ هـ)، دار الكتاب العربی - بیروت ۱۳۶۶ هـ/ ۱۹۴۷ م.

۱۱۰ - کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة: ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (ت/ ۶۹۳ هـ)، چاپ دوم ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۵ م، دار الأضواء - بیروت.

۱۱۱ - الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی): ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری معروف به ثعلبی (ت/ ۴۲۷ هـ)، نسخه خطی در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم.

۱۱۲ - کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب: ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد قرشی کنجی شافعی (کشته/ ۶۵۸ هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ سوم ۱۴۰۴ هـ، دار احیاء تراث أهل بیت - تهران.

۱۱۳ - کنز العمال: علاء الدین علی بن حسام الدین هندی برهان فوری معروف به متقی هندی (ت/ ۹۷۵ هـ)، مؤسسه الرسالة - بیروت ۱۴۰۹ هـ.

حرف لام

۱۱۴ - لسان العرب: ابن منظور جمال الدین أبی الفضل محمد بن مکرم بن علی افریقی مصری (ت/ ۷۱۱ هـ)، تحقیق علی شیری، چاپ اول ۱۴۰۸ هـ، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

۱۱۵ - لسان المیزان: ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی (ت/ ۸۵۲ هـ)، چاپ اول ۱۴۰۷ هـ، دار الفکر - بیروت.

حرف ميم

- ١١٦ - مجمع الأمثال: احمد بن محمد بن احمد ميداني (ت/٥١٨ هـ)، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، چاپ دوّم ١٤٠٧ هـ/١٩٨٧ م، دار الجيل - بيروت.
- ١١٧ - مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: على بن ابي بكر هيثمي (ت/٨٠٧ هـ)، دار الكتب العلميّة - بيروت ١٤٠٨ هـ/١٩٨٨ م.
- ١١٨ - المحصول في علم الأصول: فخر الدين محمد بن عمر بن حسين رازي (ت/٦٠٦ هـ)، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- ١١٩ - المحلّي: ابو محمد على بن احمد بن سعيد بن حزم ظاهري أندلسي (ت/٤٥٦ هـ)، تحقيق لجنة إحياء التراث العربيّ در دار الآفاق الجديدة - بيروت.
- ١٢٠ - مروج الذهب: على بن حسين بن علي مسعودي (ت/٣٤٦ هـ)، تحقيق عبد امير مهنا، چاپ اوّل ١٤١١ هـ/١٩٩١ م، مؤسّسة الأعلمي - بيروت.
- ١٢١ - المزهري في علوم اللغة وأنواعها: جلال الدين عبد الرحمن سيوطي (ت/٩١١ هـ)، دار إحياء الكتب العربيّة - مصر.
- ١٢٢ - المستدرك على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري (ت/٤٠٥ هـ)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطا، چاپ اوّل ١٤١١ هـ/١٩٩٠ م، دار الكتب العلميّة - بيروت.
- و چاپ ديگر: دار المعرفة، نشر مكتبة المطبوعات الاسلاميّة - حلب، و محمد امين - بيروت.
- ١٢٣ - مسند أحمد بن حنبل: ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شيباني (ت/٢٤١ هـ)، چاپ اوّل ١٤١٢ هـ/١٩٩١ م، دار احياء التراث العربيّ - بيروت.

٢٢٠.....سلسلة موضوعات الغدير/داستان غدیر خم

١٢٤ - مسند شمس الأخبار المنتقى من كلام النبي المختار ﷺ : علي بن حميد بن احمد قرشي (ت/٦٣٥هـ)، چاپ اول ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م، مؤسسة الأعلمی - بيروت.

١٢٥ - مصباح المتهجد: ابو جعفر محمد بن حسن طوسي (ت/٤٦٠هـ)، تحقيق اسماعيل انصاري زنجاني.

١٢٦ - مطالب السؤل في مناقب آل الرسول: ابو سالم كمال الدين محمد بن طلحه شافعي (ت/٦٢٥هـ)، تصحيح رضا دامغاني مشهور به حاجي آخوند سرافراز در ١٢٨٧هـ.

١٢٧ - المعارف: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري (ت/٢٧٦هـ)، تحقيق دكتور ثروت عكاشة، چاپ ششم ١٩٩٢م، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

١٢٨ - معاني القرآن: ابو زكريا يحيى بن زياد فراء (ت/٢٠٧هـ)، تحقيق احمد يوسف نجاتي ومحمد علي نجار، چاپ اول، كتابخانه ناصر خسرو - تهران.

١٢٩ - معجم البلدان: ابو عبدالله شهاب الدين ياقوت بن عبدالله حموي رومي (ت/٦٢٦هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت ١٣٩٩هـ/١٩٧٩م.

١٣٠ - المعجم الكبير: ابو القاسم سليمان بن احمد طبراني (ت/٣٦٠هـ)، تحقيق حمدي عبد المجيد سلفي، چاپ دوم ١٤٠٤هـ/١٩٨٣م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

١٣١ - معرفة القراء الكبار على الطبقات والأعصار: محمد بن احمد ذهبي (ت/٧٤٨هـ)، تحقيق بشار عواد وشعيب أرناؤوط، چاپ اول ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م، مؤسسة الرسالة - بيروت.

١٣٢ - مقتل الحسين: موفق بن احمد مكّي أخطب خوارزم (ت/٥٦٨هـ)، تحقيق

- محمد سماوی، مکتبة المفید - قم، أفست از چاپ نجف ۱۳۶۷ هـ.
- ۱۳۳ - الملل والنحل: ابو الفتح محمد بن عبد الکریم شهرستانی (ت/ ۵۴۸ هـ)، چاپ اول ۱۹۸۱ م، مؤسسه ناصر للثقافة - بیروت.
- ۱۳۴ - المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمی (ت/ ۵۶۸ هـ)، تحقیق مالک محمودی، چاپ دوم ۱۴۱۱ هـ، مؤسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین - قم.
- ۱۳۵ - مناقب الشافعی: ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ت/ ۴۵۸ هـ)، تحقیق سید احمد صقر، چاپ اول ۱۳۹۰ هـ/ ۱۹۷۰ م، مکتبه دار التراث - قاهره.

۱۳۶ - مناقب علی بن ابی طالب: علی بن محمد بن محمد مشهور به ابن مغازلی (ت/ ۴۸۳ هـ)، المکتبه الاسلامیة - تهران ۱۳۹۴ هـ.

۱۳۷ - منهاج السنة النبویة: ابو العباس احمد بن عبد الحلیم ابن تیمیہ حرّانی (ت/ ۷۲۸ هـ)، دار الکتب العلمیة - بیروت، أفست از چاپ المطبعة الكبرى الأميریة - مصر ۱۳۲۲ هـ.

۱۳۸ - المودة فی القربی: علی بن شهاب الدین همدانی (ت/ ۷۸۶ هـ)، منتشر شده در مجله الموسم شماره هشتم (۱۹۹۰ م) از نسخه خطی مکتبه الجمعیة الآسیویة - کلکتا - هند.

حرف نون

۱۳۹ - نُزُل الأبرار: محمد بن معتمد خان رستم بدخشانی (ت/ بعد ۱۱۲۶ هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ دوم ۱۴۱۳ هـ/ ۱۹۹۳ م، شركة الکتبی - بیروت.

۱۴۰ - نزهة المجالس ومنتخب النفائس: عبد الرحمن صفوری (ت/ ۸۹۴ هـ)، دار الایمان - دمشق.

٢٢٢.....سلسلة موضوعات الغدير/ داستان غدیر خمّ

١٤١ - نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطین:

جمال الدين محمد بن يوسف زرندی حنفی (ت / ٧٥٠ هـ)، تحقیق دکتر محمد هادی آمینی، مكتبة نینوی الحديثة - تهران.

١٤٢ - نهاية الأرب في فنون الأدب: احمد بن عبد الوهاب نویری (ت / ٧٣٣ هـ)،

المؤسسة المصرية العامة، وزارة الثقافة والإرشاد القومي - مصر.

١٤٣ - النهاية في غريب الحديث والأثر: ابن أثير مبارك بن محمد جزري

(ت / ٦٠٦ هـ)، چاپ چهارم ١٩٦٥ م - قاهره.

١٤٤ - نور الأبصار: شيخ مؤمن بن حسن بن مؤمن شبلنجی (ت / بعد ١٣٠٨ هـ)،

دار الجیل - بیروت ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م.

١٤٥ - النور السافر عن أخبار القرن العاشر: عبد القادر بن شيخ بن عبد الله

عیدروس (ت / ١٠٣٨ هـ)، چاپ اول ١٤٠٥ هـ / ١٩٨٥ م، دار الكتب العلمية

- بیروت.

حرف واو

١٤٦ - وفيات الأعيان: أبو عباس شمس الدين احمد بن محمد ابن خلّكان برمکی

إربلی (ت / ٦٨١ هـ)، تحقیق احسان عباس، دار الثقافة - بیروت ١٩٧٠ م،

أُفست از چاپ دار صادر.

١٤٧ - وقعة صفین: نصر بن مزاحم منقری (ت / ٢١٢ هـ)، تحقیق عبد السلام

هارون، چاپ دوم ١٣٨٢ هـ، مؤسسة العربية الحديثة - قاهره.

حرف ياء

١٤٨ - ينابيع المودة: شيخ سليمان بن ابراهيم حسینی بلخی قندوزی حنفی

(ت / ١٢٩٤ هـ)، چاپ اول، انتشارات مؤسسة الأعلمی - بیروت.

منابع دیگر:

- ۱ - تاریخ الخلفاء، ابن جوزی.
- ۲ - تفسیر ابن عباس.
- ۳ - تفسیر ابو حیان.
- ۴ - توضیح الدلائل، شهاب ایجی.
- ۵ - تهذیب اللغة، أزهری.
- ۶ - جواهر البلاغة، سید احمد هاشمی، ۱۴۱۴ هـ دار الفکر - بیروت.
- ۷ - حصر الاجتهاد، آقا بزرگ تهرانی.
- ۸ - الرواحش السماویة فی شرح الأحادیث الامامیة، میر داماد محمد باقر حسینی أستر آبادی، تحقیق غلام حسین قیسیریہا و نعمت الله جلیلی، دار الحديث، ۱۴۲۲ هـ قم.
- ۹ - شرح أصول کافی، ملا صالح مازندرانی، متوفای ۱۰۸۱ هـ، ضبط و تحقیق سید علی عاشور، دار احیاء التراث العربی - بیروت.
- ۱۰ - شرح الصحيح، قسطلانی.
- ۱۱ - شرف المصطفی، ابو سعید نیشابوری.
- ۱۲ - ظہر الإسلام، أحمد أمين.
- ۱۳ - عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار، سید حامد حسین کهنوی؛ و خلاصة عبقات الأنوار، سید علی میلانی، ۱۴۰۵ هـ، مؤسسه بعثت - تهران.
- ۱۴ - الفروق اللغویة، ابن هلال عسکری.
- ۱۵ - فرهنگ فقه فارسی، تحقیق و تألیف مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول تابستان ۱۳۸۲ هـ، ناشر مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- ۱۶ - کتاب الولاية، ابن عقده کوفی.

- ١٧ - كتاب الولاية، حافظ سجستاني.
- ١٨ - كلمة التقوى، شيخ محمد أمين زين الدين.
- ١٩ - مجمع البحرين، شيخ فخر الدين طريحي، متوفى ١٠٨٥ هـ، تنظيم محمود عادل.
- ٢٠ - مرآة العقول، علامه مجلسي.
- ٢١ - مرآة الأسرار، دهلوي.
- ٢٢ - مشاهير العراق.
- ٢٣ - مصباح المنهاج، سيّد محمد سعيد حكيم، چاپ اوّل ١٤١٥ هـ، مؤسسه المنار.
- ٢٤ - مناقب ابن جوزي.
- ٢٥ - منتهى المطلب في تحقيق المذهب، علامه حلي، متوفى ٧٦٢ هـ، طبع قديم؛
و طبع جديد با تحقيق مجمع البحوث الإسلامية، چاپ اوّل، مشهد - ايران.
- ٢٦ - الميزان في تفسير القرآن، علامه سيّد محمد حسين طباطبائي، منشورات
جامعة مدرّسين حوزه عمليه قم.
- ٢٧ - نفس الرحمن في فضائل سلمان، محدث نوري، چاپ اوّل، ١٤١١ هـ،
مؤسسه الآفاق.
- ٢٨ - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محدث شيخ محمد بن حسن حرّ
عاملی، متوفى ١١٠٤ هـ، تصحيح شيخ عبد الرحيم ربّاني شيرازي، دار إحياء
التراث العربي - بيروت.
- چاپ ديگر: تحقيق مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، چاپ دوّم ١٤١٤ هـ - قم.